





فاسخه (۲) – پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه – ۱۱۲۲۲۶
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر تالیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
محمد مهدی اعتصامی، فخری ملک، حمید پارسانیا، علی شیراوی، رسول برجمیان،
سعید اولاری، مهدی رئیسی (اعضا شورای برنامه‌ریزی و تالیف) – افسانه حقیقی
طباطبائی (پیرستان)
اداره کل نظرارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و جاب) – جواد صفری (مدیر هنری و طراح گرافیک) –
میرزا مرتضوی (صفحه‌آرا) – زهره برهانی، سیده‌فاطمه محسنی، زهرا رشیدی مقدم،
فاطمه صفری ذوالقدری، فربی سیر و حمید ثابت کلاچاهی (اور آماده‌سازی)
تهران: خیابان ابراشهر شمالی – ساختمان شماره ۴ آموزش و پژوهش (شهید موسوی)
تلفن: ۰۲۱۱۶۱۹، ۰۲۱۸۸۳۹۲۶۶، ۰۲۱۸۸۳۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۷۵۹
ویگاه: www.irtebook.ir و www.chap.sch.ir
نشرت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران – کلوبمنتر ۱۷ جاده مخصوص کرج –
خیابان ۶۱ (دارویشن) تلفن: ۰۲۱-۴۹۸۵۱۶۰، ۰۲۱-۴۹۸۵۱۶۰،
صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهیمانی خاص»
چاپ اول ۱۳۹۹
شانک: ۰۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۳۴۰۹
ISBN 978-964-05-3409-0

نام کتاب:
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دیده‌آورده:
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تالیف:
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تالیف:
مدیریت آماده‌سازی هنری:
شناسه افزوده آماده‌سازی:
نام کتاب:
فاسخه (۲) – پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه – ۱۱۲۲۲۶
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر تالیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
محمد مهدی اعتصامی، فخری ملک، حمید پارسانیا، علی شیراوی، رسول برجمیان،
سعید اولاری و مهدی رئیسی (اعضا شورای برنامه‌ریزی و تالیف) – افسانه حقیقی
طباطبائی (پیرستان)
اداره کل نظرارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و جاب) – جواد صفری (مدیر هنری و طراح گرافیک) –
میرزا مرتضوی (صفحه‌آرا) – زهره برهانی، سیده‌فاطمه محسنی، زهرا رشیدی مقدم،
محسنی، زهرا رشیدی مقدم، فاطمه صفری ذوالقدری، فربی سیر و حمید ثابت کلاچاهی (اور آماده‌سازی)
تهران: خیابان ابراشهر شمالی ساختمان شماره ۴ آموزش و پژوهش (شهید موسوی)
تلفن: ۰۲۱۱۶۱۹، ۰۲۱۸۸۳۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۷۵۹
ویگاه: www.irtebook.ir و www.chap.sch.ir
نشرت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران – کلوبمنتر ۱۷ جاده مخصوص کرج –
خیابان ۶۱ (دارویشن) تلفن: ۰۲۱-۴۹۸۵۱۶۰، ۰۲۱-۴۹۸۵۱۶۰،
صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهیمانی خاص»
چاپخانه: ۱۴۰۰
چاپ دوم
شانک: ۰۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۳۴۰۹
ISBN 978-964-05-3409-0

فهرست

۱

بخش ۱ پیرامون واقعیت و هستی

- ۲ درس ۱: هستی و چیستی
- ۸ درس ۲: جهان ممکنات
- ۱۳ درس ۳: جهان علی و معلوی
- ۲۱ درس ۴: کدام تصویر از جهان؟

۲۹

بخش ۲ پیرامون خدا و عقل

- ۳۰ درس ۵: خدا در فلسفه (۱)
- ۳۱ درس ۶: خدا در فلسفه (۲)
- ۳۲ درس ۷: عقل در فلسفه (۱)
- ۳۳ درس ۸: عقل در فلسفه (۲)

۶۹

بخش ۳ نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام

- ۷۰ درس ۹: آغاز فلسفه
- ۷۸ درس ۱۰: دوره میانی
- ۸۷ درس ۱۱: دوران متاخر
- ۹۷ درس ۱۲: حکمت معاصر

فهرست

۱

بخش ۱ پیرامون واقعیت و هستی

- ۲ درس ۱: هستی و چیستی
- ۸ درس ۲: جهان ممکنات
- ۱۳ درس ۳: جهان علی و معلوی
- ۲۱ درس ۴: کدام تصویر از جهان؟

۲۹

بخش ۲ پیرامون خدا و عقل

- ۳۰ درس ۵: خدا در فلسفه - قسمت اول
- ۳۱ درس ۶: خدا در فلسفه - قسمت دوم
- ۳۲ درس ۷: عقل در فلسفه - قسمت اول
- ۳۳ درس ۸: عقل در فلسفه - قسمت دوم

۶۹

بخش ۳ نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام

- ۷۰ درس ۹: آغاز فلسفه در جهان اسلام
- ۷۸ درس ۱۰: دوره میانی
- ۸۷ درس ۱۱: دوران متاخر
- ۹۷ درس ۱۲: حکمت معاصر

پیشگفتار

دانش آموزان عزیز، سلام

کتابی که در پیش رو دارد، به منظور همسوسازی کتاب های درسی دوره متوسطه با اهداف برنامه درسی ملی تألیف شده است و هدف اصلی آن تقویت تفکر فلسفی و توانایی شما در حل مسائل فلسفی با توجه به نظرات فیلسوفان بزرگ و صاحب نام می باشد. شایسته است هنگام مطالعه این کتاب به نکات زیر توجه داشته باشید:

۱ در برنامه جدید درس های منطق و فلسفه، درس منطق در پایه دهم و درس فلسفه(۱) در پایه بازدهم و درس فلسفه(۲) در پایه دوازدهم تدریس می شود. درس منطق مهارت تفکر و درست آنالیزیشن را تقویت می کند و آمادگی لازم ابرای ورود فلسفه فراهم می سازد.

۲ این کتاب، مانند کتاب پایه بازدهم، درستی موضوعی-تاریخی تأثیف شده تا در ضمن طرح موضوعات اساسی فلسفه، چگونگی فرایند و شکل گیری دیدگاه های مربوط به هر موضوعی نیز تبیین گردد و با مقایسه دیدگاه ها، فرست تفکر و اندیشه ورزی نیز به دست آید و قدرت انتخاب و ارزیابی تقویت گردد.

۳ این کتاب شامل سه بخش است. بخش اول درباره وجود و برخی مسائل مربوط به وجود است. بخش دوم برخی مسائل مربوط به فلسفه های مضاف راطح می کند. در بخش سوم نیز تاریخی مختصر از جریان فلسفه در جهان اسلام آمده است.

۴ آموزش درس باید در فضایی فعال و با مشارکت و همکاری شما تفاوت پیفتند تا مهارت تفکر در مسائل فلسفی تقویت گردد. به همین جهت در متن هر درس تعدادی فعالیت پیش بینی شده که به صورت گروهی یا انفرادی انجام می شود. برخی از این فعالیت ها مقدمه ورود به متن یا ادامه متن و نتیجه گیری از متن می باشد و بدون انجام آنها متن درس به خوبی فهمیده نمی شود. لذا بخشی از نموده مستمر به انجام این فعالیت ها اختصاص دارد. فعالیت هایی که اگر هستند و جواب معین ندارند، با عالمت مشخص شده اند. در آزمون های کنکوی و آزمون های سراسری نباید از این فعالیت ها سوال طراحی شود.

۵ در حاشیه کتاب، موارد متنوعی از قبیل معرفی فیلسوفان، اشتباهی با آثار آنها و نکاتی که جنبه تکمیلی نسبت به درس دارند آمده است. شایسته است در هنگام تدریس و مطالعه درس، حاشیه های نیز مطالعه شود تا دانش عمومی شما نسبت به محتوای درس افزایش یابد. طرح سوال از این حاشیه در امتحانات پایانی و آزمون های سراسری منسوج است، زیرا مربوط به دانش اضافی است و محتوای الزامی محسوب نمی شود.

۶ ارزشیابی مستمر شامل موارد زیر است:

■ توئیت در انجام فعالیت های داخل درس و خیل تدریس
■ پاسخ به سوال های دیگر

■ توئیت در انجام فعالیت های پایانی (به کار بیندیم و تحقیق) ■ مشارکت در جن تدریس با فعالیت های فوق برنامه

۷ **۷** این کتاب ناید در کلاس به روش روحانی تدریس شود، گرچه دیگران مختار می توانند به صلاح دید خود بخش هایی از هر مبحث را که مهم و ضروری می باشد (مانند داستان های اول درس) بخوانند و نکات تاکیدی مربوط به آن من را توضیح دهند.

۸ ضروری است که این کتاب فقط توسط دیگر مربوط به درس فلسفه تدریس شود و در صورتی که در برخی مدارس، دیگر متخصص در دسترس نباشد، دیگری که مطالعه جدی در این حوزه داشته و توئیتی او مورد ارزیابی دقیق قرار گرفته، برای تدریس انتخاب گردد.

۹ خواهشمند است نظرات و پیشنهادهای خود درباره این کتاب را به نشانی talif@talif.sch.ir ارسال فرمایید.

گروه فلسفه و منطق لازم می داند از دیگرانی که در نظرسنجی و رفع نقاچیں این کتاب همکاری کرده اند، تشکر و قدردانی کنند.

پیشگفتار

دانش آموزان عزیز، سلام

کتابی که در پیش رو دارد، به منظور همسوسازی کتاب های درسی دوره متوسطه با اهداف برنامه درسی ملی تألیف شده است و هدف اصلی آن تقویت تفکر فلسفی و توانایی شما در حل مسائل فلسفی با توجه به نظرات فیلسوفان بزرگ و صاحب نام می باشد. شایسته است هنگام مطالعه این کتاب به نکات زیر توجه داشته باشید:

۱ در برنامه جدید درس های منطق و فلسفه، درس منطق در پایه دهم و درس فلسفه(۱) در پایه بازدهم و درس فلسفه(۲) در پایه دوازدهم تدریس می شود. درس منطق مهارت تفکر و درست آنالیزیشن را تقویت می کند و آمادگی لازم ابرای ورود فلسفه فراهم می سازد.

۲ این کتاب، مانند کتاب پایه بازدهم، درستی موضوعی-تاریخی تأثیف شده تا در ضمن طرح موضوعات اساسی فلسفه، چگونگی فرایند و شکل گیری دیدگاه های مربوط به هر موضوعی نیز تبیین گردد و با مقایسه دیدگاه ها، فرست تفکر و اندیشه ورزی نیز به دست آید و قدرت انتخاب و ارزیابی تقویت گردد.

۳ این کتاب شامل سه بخش است. بخش اول درباره وجود و برخی مسائل مربوط به وجود است. بخش دوم برخی مسائل مربوط به فلسفه های مضاف راطح می کند. در بخش سوم نیز تاریخی مختصر از جریان فلسفه در جهان اسلام آمده است.

۴ آموزش درس باید در فضایی فعال و با مشارکت و همکاری شما تفاوت پیفتند تا مهارت تفکر در مسائل فلسفی تقویت گردد. به همین جهت در متن هر درس تعدادی فعالیت پیش بینی شده که به صورت گروهی یا انفرادی انجام می شود. برخی از این فعالیت ها مقدمه ورود به متن یا ادامه متن و نتیجه گیری از متن می باشد و بدون انجام آنها، متن درس به خوبی فهمیده نمی شود. لذا بخشی از نموده مستمر به انجام این فعالیت ها اختصاص دارد. فعالیت هایی که اگر هستند و جواب معین ندارند، با عالمت مشخص شده اند. در آزمون های کنکوی و آزمون های سراسری نباید از این فعالیت ها سوال طراحی شود.

۵ در حاشیه کتاب، موارد متنوعی از قبیل معرفی فیلسوفان، اشتباهی با آثار آنها و نکاتی که جنبه تکمیلی نسبت به درس دارند آمده است. شایسته است در هنگام تدریس و مطالعه درس، حاشیه های نیز مطالعه شود تا دانش عمومی شما نسبت به محتوای درس افزایش یابد. طرح سوال از این حاشیه در امتحانات پایانی و آزمون های سراسری منسوج است، زیرا مربوط به دانش اضافی است و محتوای الزامی محسوب نمی شود.

۶ ارزشیابی مستمر شامل موارد زیر است:

■ توئیت در انجام فعالیت های داخل درس و خیل تدریس
■ پاسخ به سوال های دیگر

■ توئیت در انجام فعالیت های پایانی (به کار بیندیم و تحقیق) ■ مشارکت در جن تدریس با فعالیت های فوق برنامه

۷ **۷** این کتاب ناید در کلاس به روش روحانی تدریس شود، گرچه دیگران مختار می توانند به صلاح دید خود بخش هایی از هر مبحث را که مهم و ضروری می باشد (مانند داستان های اول درس) بخوانند و نکات تاکیدی مربوط به آن من را توضیح دهند.

۸ ضروری است که این کتاب فقط توسط دیگر مربوط به درس فلسفه تدریس شود و در صورتی که در برخی مدارس، دیگر متخصص در دسترس نباشد، دیگری که مطالعه جدی در این حوزه داشته و توئیتی او مورد ارزیابی دقیق قرار گرفته، برای تدریس انتخاب گردد.

۹ خواهشمند است نظرات و پیشنهادهای خود درباره این کتاب را به نشانی talif@talif.sch.ir ارسال فرمایید.

گروه فلسفه و منطق لازم می داند از دیگرانی که در نظرسنجی و رفع نقاچیں این کتاب همکاری کرده اند، تشکر و قدردانی کنند.

پیرامون واقعیت و هستی

در بخش اول کتاب سال یازدهم، چیستی دانش فلسفه و رابطه آن با زندگی تبیین شد. در آنجا توضیح داده که موضوع دانش فلسفه «وجود» است و فلسفه، مسائل پیرامون «وجود» را بررسی می‌کند؛ بنابراین، اصل دانش فلسفه را «وجودشناسی» نیز می‌گویند. حتی «معرفت‌شناسی» هم که درباره حقیقت علم صحبت می‌کند و بخش دوم کتاب یازدهم را تشکیل می‌دهد، خود بخشی از وجودشناسی به معنای عام آن است؛ (زیرا حقیقت علم نیز خود قسمی از اقسام وجود است.^۱

به هر ترتیب، این بخش از کتاب به مباحث اصلی پیرامون وجود، یعنی رابطه هستی و چیستی، جهان ممکنات و مفاهیم امکان و ضرورت و امتناع، علت و معلول و رابطه علیت در جهان اختصاص دارد.

پیرامون واقعیت و هستی

در بخش اول کتاب سال یازدهم، چیستی دانش فلسفه و رابطه آن با زندگی تبیین شد. در آنجا توضیح داده که موضوع دانش فلسفه «وجود» است و فلسفه، مسائل پیش‌بینی و اساسی پیرامون «وجود» را بررسی می‌کند. در بخش دوم کتاب، یکی از مباحث اساسی فلسفه، یعنی «علم و معرفت»، مورد بحث و بررسی قرار گرفت و در یک نگاه تاریخی، نظر برخی از فلاسفه اروپایی و اسلامی، در این باره بیان گردید و مقایسه‌هایی هم صورت گرفت.

اکنون، در بخش اول این کتاب به مباحث اصلی پیرامون حقیقت وجود، یعنی رابطه هستی و چیستی، جهان ممکنات و مفاهیم امکان و ضرورت و امتناع، علت و معلول و رابطه علیت در جهان [می‌برداریم](#).

^۱. اصول فلسفه و روش رالیسی، علامه طباطبائی، جلد اول، مقاله سوم

هستی و چیستی^۱

یکی از مباحث اولیه فلسفه، در ک دو مفهوم «هستی» و «چیستی» (وجود و ماهیت) و تعیین نسبت میان آن دو است. این دو مفهوم از پرکاربردترین مفاهیم میان انسان‌ها هستند و معمولاً در کنار هم به کار می‌روند. برای شناخت این دو مفهوم و نسبت میان آنها، چند قدم بر می‌داریم تا در قدم آخر، به نتیجه مطلوب برسیم.

قدم نخست

به یاد می‌آوریم که از همان کودکی وقتی گرسنه و تشنه می‌شدیم، به سراغ غذا و آب می‌رفتیم تانیازمان را برآورده سازیم، وقتی غمگین می‌شدیم و دلمان می‌گرفت، در کنار یکی از عزیزانمان پهلو می‌گرفتیم تا روحمن آرامش یابد و اندوه‌همان برطرف گردد. آیا می‌توانید بگویید این رفتار طبیعی بیانگر چه حقیقتی است و کدام اصل فلسفی را در خاطر می‌آورد؟ آری، بیانگر آن است که می‌دانیم در اطراف ما چیزهایی واقعی هست که بر حسب نیاز از آنها استفاده می‌کنیم و نیازمان را برطرف می‌سازیم؛ یعنی قبول داریم که **متلاً غذا و آب واقعاً هست و می‌توان با دست خود آنها را برداشت و از آنها استفاده نمود**. در همین سیر به گذشته، همچنین مواردی را به خاطر داریم که چیزی را واقعی و موجود پنداشته‌ایم، اما اندکی بعد، به اشتباه خود پی برده و متوجه شده‌ایم که آن چیز، خیالی است و واقعیت ندارد؛ مانند آن زمان که ابتدا فکر کرده‌ایم در صدمتری پیش روی ما آب است، اما وقتی به آنجا رسیده‌ایم دانسته‌ایم که سراب بوده و آب نبوده است.

^۱ این درس برگرفته از آثار زیر است: *بنایه الحکمة از علامه طباطبائی* با شرح علی شیرازی، ج ۱، ص ۳۵ (جاب ۱۳۷۴) - مجموعه آثار مرتفی مطهری، ج ۹، ص ۴۹ - مجموعه آثار مرتفی مطهری، ج ۵، ص ۵۹، (جاب ۱۳۷۴) - سرگذشت فلسفه از براین مگی، ص ۶۰ و فلسفه پیش دانشگاهی جاب ۱۳۹۷، ص ۲۸ - ۲۶.

هستی و چیستی^۱

یکی از مباحث اولیه فلسفه، در ک دو مفهوم «هستی» و «چیستی» (وجود و ماهیت) و تعیین نسبت میان آنهاست. این دو مفهوم از پرکاربردترین مفاهیم میان انسان‌ها هستند و معمولاً در کنار هم به کار می‌روند. برای شناخت بیشتر این دو مفهوم و نسبت میان آنها، چند قدم بر می‌داریم تا در قدم آخر، به نتیجه مطلوب برسیم.

قدم نخست

به یاد می‌آوریم که از همان کودکی وقتی گرسنه و تشنه می‌شدیم، به سراغ غذا و آب می‌رفتیم تانیازمان را برآورده سازیم، وقتی غمگین می‌شدیم و دلمان می‌گرفت، در کنار یکی از عزیزانمان پهلو می‌گرفتیم تا روحمن آرامش یابد و اندوه‌همان برطرف گردد. آیا می‌توانید بگویید این رفتار طبیعی بیانگر چه حقیقتی است و کدام اصل فلسفی را در خاطر می‌آورد؟ آری، بیانگر آن است که می‌دانیم در اطراف ما چیزهایی واقعی هست که بر حسب نیاز از آنها استفاده می‌کنیم و نیازمان را برطرف می‌سازیم؛ یعنی قبول داریم که **متلاً غذا و آب واقعاً هست و می‌توان با دست خود آنها را برداشت و از آنها استفاده نمود**. یعنی:

ما انسان‌ها می‌دانیم که اشیا و موجوداتی پیرامون ما وجود دارند و می‌توانیم به آنها علم پیدا کنیم.

^۱ این درس برگرفته از آین آثار است: *بنایه الحکمة از علامه طباطبائی* با شرح علی شیرازی، ج ۱، ص ۳۵ (جاب ۱۳۷۴) - مجموعه آثار مرتفی مطهری، ج ۹، ص ۴۹ - مجموعه آثار مرتفی مطهری، ج ۵، ص ۵۹، (جاب ۱۳۷۴) - سرگذشت فلسفه از براین مگی، ص ۶۰ و فلسفه پیش دانشگاهی جاب ۱۳۹۷، ص ۲۸ - ۲۶.

تأمل

این رفتار طبیعی و معمولی که از همه انسان‌ها سرمی‌زند، دربردارنده چه پیام‌های فلسفی است؟



قدم دوم

پدری کودک خود را به باغ وحش می‌برد تا او را با حیوانات مختلف آشنا کند. حیوان بزرگ و تنومندی در همان ابتدا توجه کودک را جلب می‌کند و از پدر می‌پرسد: «این چیست؟»

پدر می‌گوید: «این حیوان بزرگ و تنومند، فیل نام دارد و در جنگل‌های هند و آفریقا زندگی می‌کند. کودک با دیدن آن حیوان از پدر گاهی می‌کند. وزن این حیوان گاهی به

۶۰۰۰ کیلوگرم هم می‌رسد و به همین خاطر، سنگین ترین حیوان روی خشکی است».

پس از عبور از این حیوان، نوبت به حیوان دوم می‌رسد. کودک سؤال قبلی خود را تکرار می‌کند و پدر هم درباره خصوصیات این حیوان توضیحاتی، البته متفاوت با توضیحات قبلی، می‌دهد. این پرسش و پاسخ تا آخر بازدید از باغ وحش ادامه می‌یابد.

کودک با استفاده از کلمه «این» یا «آن» نشان می‌دهد که به «وجود» حیوانات پی برده است و می‌داند که آنها موجودند اما از «ماهیت» و «چیستی» آنها آگاه نیست. او می‌خواهد این حیوانات را بشناسد و از چیستی شان آگاه شود؛ یعنی می‌خواهد این موجودات چه ویژگی‌های مخصوص به خود دارند که آنها را از دسته دیگر موجودات متفاوت و متمایز می‌کند. این ویژگی‌های مخصوص رادر منطق و فلسفه، ذاتیات یک شیء هم می‌گویند. به عبارت دیگر؛ ماهیت و چیستی هر شیء بیان کننده ذاتیات آن شیء است.

پس می‌توانیم بگوییم:

۱ انسان در هر چیزی که مشاهده می‌کند، دو جنبه می‌یابد: «موجود بودن» و «چیستی داشتن».

۲ وجود، وجه مشترک موجودات است و ماهیت، وجه اختصاصی آنها.

قدم دوم

پدری کودک خود را به باغ وحش می‌برد تا او را با حیوانات مختلف آشنا کند. حیوان بزرگ و تنومندی در همان ابتدا توجه کودک را جلب می‌کند و از پدر می‌پرسد: «این چیست؟»

پدر می‌گوید: «این حیوان تنومند، فیل نام دارد و در جنگل‌های هند و آفریقا زندگی می‌کند. وزن این حیوان گاهی به ۶۰۰۰ کیلوگرم هم می‌رسد و به همین خاطر، سنگین ترین حیوان روی خشکی است».



پس از عبور از این حیوان، نوبت به حیوان دوم می‌رسد. کودک سؤال قبلی خود را تکرار می‌کند و پدر هم درباره خصوصیات آن حیوان توضیحاتی، البته متفاوت با توضیحات قبلی، می‌دهد. این پرسش و پاسخ تا آخر بازدید از باغ وحش ادامه می‌یابد.

کودک با استفاده از کلمه «این» یا «آن» نشان می‌دهد که به «وجود» حیوانات پی برده است و می‌داند که آنها موجودند و هستند اما از «ماهیت» و «چیستی» آنها آگاه نیست. او می‌خواهد این حیوانات را بشناسد و از چیستی شان آگاه شود؛ یعنی می‌خواهد این موجودات چه ویژگی‌های مخصوص به خود دارند که آنها را از دسته دیگر موجودات متفاوت و متمایز می‌کند. این ویژگی‌های مخصوص رادر منطق و فلسفه، ذاتیات یک شیء هم می‌گویند. به عبارت دیگر؛ ماهیت و چیستی هر شیء بیان کننده ذاتیات آن شیء است.

پس می‌توانیم بگوییم:

۱ انسان در هر چیزی که مشاهده می‌کند، دو جنبه می‌یابد: «موجود بودن» و «چیستی داشتن».

۲ وجود، وجه مشترک موجودات است و ماهیت، وجه اختصاصی آنها.

قدم سوم

فارابی، فیلسوف بزرگ مسلمان، به نسبت میان «وجود» و «ماهیت» توجه ویژه‌ای کرد و در تمایز میان این دو مفهوم، نکاتی را مطرح نمود. این سینا، دیگر فیلسوف مسلمان، راه فارابی را داده داد و بیان کرد که وقتی می‌گوییم «هستی» و «چیستی» دو جنبه یک چیزند، به این معنا نیست که آنها دو جزء از یک چیزند که با هم ترکیب یا جمع شده‌اند؛ آن گونه که اکسیژن و هیدروژن دو جزء تشکیل‌دهنده آب هستند.

از نگاه علم شیمی، آب، ترکیبی از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن است و این نکته را از طریق یک آزمایش ساده به دست می‌آوریم. اما از نگاه فلسفی آب یک موجود واحد و غیر مرکب ولی با دو جنبه مختلف است و انسان با نظر به این دو جنبه، دو مفهوم چیستی (آب) و هستی (وجود داشتن آب) را به دست می‌آورد و در خارج، دو امر جداگانه به نام «آب» و «وجود» نداریم. به عبارت دیگر:

«آب» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت از یک موجود واحد است.

تمکیل گزاره‌ها

۱ در اطراف ما اشیای فراوانی **وجود دارد** که هم «چیستی» آنها را می‌شناسیم و هم از «هستی» شان خبر داریم؛
مانند:

۲ برخی امور **وجود دارد** که از «هستی» شان خبر داریم اما «چیستی» آنها هنوز چندان برای ما روشن نیست؛
مانند:

۳ «چیستی»‌های فراوانی را هم می‌توانیم در ذهن خود حاضر کنیم؛ در حالی که می‌دانیم این امور، حداقل تاکنون «وجود» ندارند؛ مانند:

گزاره‌های فوق، گرچه به مسائل روزمره ما مربوط می‌شوند و قضایای فلسفی نیستند، یک تبیین فلسفی دارند که این سینا به آن توجه می‌کند.

قدم سوم

فارابی، فیلسوف بزرگ مسلمان، به نسبت میان «وجود» و «ماهیت» توجه ویژه‌ای کرد و در تمایز میان این دو مفهوم، نکاتی را مطرح نمود. این سینا، دیگر فیلسوف مسلمان، راه فارابی را داده داد و بیان کرد که وقتی می‌گوییم «هستی» و «چیستی» دو مفهوم از یک چیزند، به این معنا نیست که آنها دو جزء از یک موجودند که با هم ترکیب یا جمع شده‌اند؛ آن گونه که اکسیژن و هیدروژن دو جزء تشکیل‌دهنده آب هستند.

از نگاه علم شیمی، آب، ترکیبی از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن است و این نکته را از طریق یک آزمایش ساده به دست می‌آوریم. اما از نگاه فلسفی، آب، موجودی واحد است که انسان، دو معنا و دو مفهوم مختلف چیستی (آب) و هستی (وجود داشتن آب) را از همین یک موجود به دست می‌آورد؛ یعنی در خارج، دو امر جداگانه به نام «آب» و «وجود» نداریم. به عبارت دیگر:

«آب» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت از یک موجود هستند.

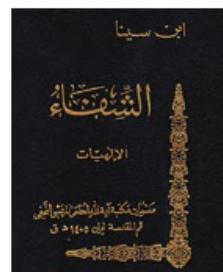
تمکیل گزاره‌ها

۱ در اطراف ما اشیای فراوانی **وجود دارد** که هم «چیستی» آنها را می‌شناسیم و هم از «هستی» شان خبر داریم؛ مانند:

۲ برخی امور **وجود دارد** که از «هستی» شان خبر داریم اما «چیستی» آنها هنوز چندان برای ما روشن نیست؛ مانند:

۳ «چیستی»‌های فراوانی را هم می‌توانیم در ذهن خود حاضر کنیم؛ در حالی که می‌دانیم این امور، حداقل تاکنون در خارج موجود نشده‌اند؛ مانند:

گزاره‌های فوق، گرچه به مسائل روزمره ما مربوط می‌شوند و قضایای فلسفی نیستند، اما یک تبیین فلسفی دارند و می‌بینیم که فارابی و این سینا این تبیین فلسفی را از همین نوع گزاره‌ها رائه کرده‌اند.



كتاب شفاعة مهتم ترين و جامع ترين
اثر ابن سينا شامل منطق، طبیعت،
ریاضیات و الهيات است. مؤلف در
هر چهار قسمت به طور دقیق و کامل
سخن گفته و مطالب لازم را برای هر
یک این چهار علم به صورتی منظم
و قابل استفاده در اختیار مخاطب قرار
داده است.

سه ضلعی استفاده می شود. «شکل سه ضلعی» همان حقیقت و ذات «مثلث» را نشان می دهد. تفاوت «انسان» و «حیوان ناطق» صرفا در اجمال و گستردگی شان است: یعنی حیوان ناطق مفهوم گسترده‌انسان است و «انسان» همان اجمال «حیوان ناطق» می باشد.

چون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» چیستی و ذاتیات خود اوست و به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟

اما رابطه دو مفهوم «وجود» و «انسان» این گونه نیست و در عبارت «انسان موجود است»، مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزو تعریف آن قرار نمی گیرد. بنابراین، میان «انسان» به عنوان یک «چیستی» و «وجود» رابطه ذاتی برقرار نیست؛ به همین سبب، انسان، می تواند موجود باشد و می تواند موجود نباشد. بنابراین، حمل «وجود» بر هر «چیستی»، از جمله «انسان»، نیازمند دلیل است. حال این دلیل ممکن است از طریق حس و تجربه شناسایی شود یا از طریق عقل محض. ^۱

۱. ابن برهان در کتاب‌های فلسفی تحت عنوان «نیازمندی حمل وجود بر ماهیت به دلیل» و در شرح منظمه حاج ملا‌الهادی سیزوواری در ذیل مصراج «ولاقفار حمله الى الوسط» توضیح داده است (مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۹، ص ۵۱).
۲. الاشارات و الشیبهات، بخش الهیات، نمط چهارم، فصل ۲۲، با شرح خواجه‌نصیرالدین طوسی در ذیل آن، فلاسفه و منطق دانان، حمل هایی مانند «انسان حیوان ناطق است»، «انسان حیوان است»، «انسان ناطق است» و «مثلث شکلی سه ضلعی است»، که ذاتیات بر ذات حمل می شوند را حمل اولی ذاتی و حمل های مانند «انسان حرکت کننده است» و «انسان موجود است»، که امور غیر ذاتی بر ذات و ماهیت حمل می شوند را حمل شایع صناعی نامیده‌اند. هرگاه مفهوم موضوع و محمول یکی نباشد، حمل از نوع اولی ذاتی است و هرگاه مفهوم محمول غیر از موضوع باشد، حمل از نوع شایع صناعی است.

قدم چهارم

ابن سینا برای این نظر خود که آن را «متغیرت وجود و ماهیت» نامیده است، دلایلی ذکر کرده که در اینجا یکی از آن دلایل را توضیح می دهیم:

او می گوید در دو گزاره «انسان حیوان ناطق است» و «انسان موجود است»، حمل «وجود» بر «انسان» با حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» کاملاً متفاوت است.

در عبارت «انسان حیوان ناطق است»، «حیوان ناطق» که محمول قضیه است، در تعریف انسان آمده و در حقیقت «حیوان» و «ناطق» از اجزای تعریفی انسان است و همان چیزی است که ذات و گویای ذات و حقیقت انسان می باشد؛ یعنی ذات انسان چیزی جز همان «حیوان ناطق» نیست. به عبارت دیگر، این دو مفهوم از یکدیگر جدا نمی‌باشند. هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است. اصولاً لفظ «انسان» برای «حیوان ناطق» به کار می رود؛ همان طور که از واژه مثلث برای «شکل

سه ضلعی» استفاده می شود. «شکل سه ضلعی» همان حقیقت و ذات «مثلث» را نشان می دهد. تفاوت «انسان» و «حیوان ناطق» صرفا در اجمال و گستردگی شان است: یعنی حیوان ناطق مفهوم گسترده‌انسان است و «انسان» همان اجمال «حیوان ناطق» می باشد.

چون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» چیستی و ذاتیات خود اوست و به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟

اما رابطه دو مفهوم «وجود» و «انسان» این گونه نیست. برای اینکه مفهوم «وجود» را بر مفهوم «انسان» حمل کنیم، نیازمند دلیل هستیم تا بتوانیم بگوییم «انسان موجود است». حال ممکن است این دلیل از طریق حس و تجربه شناسایی شود یا از طریق عقل محض. ^۲

بنابراین مفهوم «انسان» به عنوان یکی از چیستی‌ها با مفهوم وجود مغایر است و رابطه ذاتی میان آنها برقرار نیست.

قدم چهارم

ابن سینا برای این نظر خود که آن را «متغیرت وجود و ماهیت» نامیده، دلایل ذکر کرده است. یکی از آن دلایل به شرح زیر می باشد:

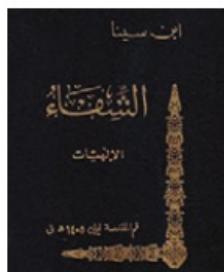
او می گوید در دو گزاره «انسان حیوان ناطق است» و «انسان موجود است»، حمل «وجود» بر «انسان» با حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» کاملاً متفاوت است.

در عبارت «انسان حیوان ناطق است»، انسان، به وسیله «حیوان ناطق» تعریف شده است؛ یعنی «حیوان» و «ناطق» از اجزای تعریفی انسان هستند و چیستی اور تشکیل می‌دهند و بیان کننده ذات و حقیقت انسان می باشند؛ یعنی ذات انسان چیزی جز همان «حیوان ناطق» نیست. هر چهار قسمت به طور دقیق و کامل به همین چهت، این دو مفهوم از یکدیگر جدا نمی‌باشند؛ یعنی هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است. اصولاً لفظ «انسان» برای «حیوان ناطق» به کار می رود.

جون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟

اما رابطه دو مفهوم «وجود» و «انسان» این گونه نیست. برای اینکه مفهوم «وجود» را بر مفهوم «انسان» حمل کنیم، نیازمند دلیل هستیم تا بتوانیم بگوییم «انسان موجود است». حال ممکن است این دلیل از طریق حس و تجربه شناسایی شود یا از طریق عقل محض. ^۳

بنابراین مفهوم «انسان» به عنوان یکی از چیستی‌ها با مفهوم وجود مغایر است و رابطه ذاتی میان آنها برقرار نیست.



کتاب شفاعة مهتم ترين و جامع ترين، اثر ابن سينا شامل منطق، طبیعت، ریاضیات و الهيات است. مؤلف در هر چهار قسمت به طور دقیق و کامل سخن گفته و مطالب لازم را برای راهنمایی ناپذیرنده، هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است. اصولاً لفظ «انسان» برای «حیوان ناطق» به کار می رود.

جون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟

اما رابطه دو مفهوم «وجود» و «انسان» این گونه نیست. برای اینکه مفهوم «وجود» را بر مفهوم «انسان» حمل کنیم، نیازمند دلیل هستیم تا بتوانیم بگوییم «انسان موجود است». حال ممکن است این دلیل از طریق حس و تجربه شناسایی شود یا از طریق عقل محض. ^۴

بنابراین مفهوم «انسان» به عنوان یکی از چیستی‌ها با مفهوم وجود مغایر است و رابطه ذاتی میان آنها برقرار نیست.

۱. ابن برهان در کتاب‌های فلسفی تحت عنوان «نیازمندی حمل وجود بر ماهیت به دلیل» و در شرح منظمه حاج ملا‌الهادی سیزوواری در ذیل مصراج «ولاقفار حمله الى الوسط» توضیح داده است (مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۹، ص ۵۱).
۲. الاشارات و الشیبهات، بخش الهیات، نمط چهارم، فصل ۲۲، با شرح خواجه‌نصیرالدین طوسی در ذیل آن، فلاسفه و منطق دانان، حمل هایی مانند «انسان حیوان ناطق است»، «انسان حیوان است»، «انسان ناطق است» و «مثلث شکلی سه ضلعی است»، که ذاتیات بر ذات حمل می شوند را حمل اولی ذاتی و حمل های مانند «انسان حرکت کننده است» و «انسان موجود است»، که امور غیر ذاتی بر ذات و ماهیت حمل می شوند را حمل شایع صناعی نامیده‌اند. هرگاه مفهوم موضوع و محمول یکی نباشد، حمل از نوع اولی ذاتی است و هرگاه مفهوم محمول غیر از موضوع باشد، حمل از نوع شایع صناعی است.

بررسی

اگر مفهوم «وجود» عین مفهوم «ماهیت» یا جزء آن بود، آیا مشکل و مسئله‌ای پیش می‌آمد؟ پاسخ مثبت یا منفی خود را توضیح دهید.

بازبینی

به فعالیت «تمکیل کنید» برگردید و با توجه به بیان ابن سینا، به سوال‌های زیر پاسخ دهید.

- ۱ آیا سه گزاره طرح شده، بایان ابن سینا هماهنگ‌اند؟
- ۲ کدام گزاره نظر ابن سینا را بیشتر تأیید می‌کند؟

**گذری تاریخی**

به علت توجه خاص ابن سینا، این بحث با عنوان «متغیرت وجود و ماهیت»^۱ توماس آکوئیناس در سال ۱۲۲۵ میلادی در نابل به دنیا آمد. او حدود ۴۹ سال عمر کرد، او فعالیت علمی و دینی خود را در شهرهای پاریس، رم، نابل و کلن انجام داد. او یکی از رهبران پرجسته کلیسا ای کاتولیک به شمار می‌اید و پرجسته ترین فلسفه و فلسفی در تفکر اسلامی است.^۲ این نظر، پایه‌یکی از برهان‌های ابن سینا در اثبات وجود خدا به نام برهان «وجوب و امکان» نیز می‌باشد که در جای خود درباره آن سخن خواهیم گفت.

یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا به نام «توماس آکوئیناس»، که با فلسفه ابن سینا آشنا بود، اصل متغیرت وجود و ماهیت را در اروپا گسترش داد و موجب مناقشات فراوانی در آنجا شد.^۳ او همچون ابن سینا این نظر را پایه برهان‌های خود در خداشناسی قرار داد و پایه‌گذار مکتب فلسفی «تومیسم» در اروپا شد که هنوز هم به نام وی در جریان است.

^۱. بنیاد حکمت سیزوواری، ص ۲۸.

^۲. تاریخ فلسفه کاپلستون، جلد ۲، ص ۴۲۹.

^۳. Thomas Aquinas

^۴. Thomism

اگر مفهوم «وجود» عین مفهوم «ماهیت» یا جزء آن بود، آیا مشکل و مسئله‌ای پیش می‌آمد؟ پاسخ مثبت یا منفی خود را توضیح دهید.

بازبینی

به فعالیت «تمکیل کنید» برگردید و با توجه به بیان ابن سینا، به سوال‌های زیر پاسخ دهید.

- ۱ آیا سه گزاره طرح شده، بایان ابن سینا هماهنگ‌اند؟
- ۲ کدام گزاره نظر ابن سینا را بیشتر تأیید می‌کند؟

**گذری تاریخی**

به علت توجه خاص ابن سینا، این بحث با عنوان «متغیرت وجود و ماهیت»^۱ توماس آکوئیناس در سال ۱۲۲۵ میلادی در نابل به دنیا آمد. او حدود ۴۹ سال عمر کرد، او فعالیت علمی و دینی خود را در شهرهای پاریس، رم، نابل و کلن انجام داد. او یکی از رهبران پرجسته کلیسا ای کاتولیک به شمار می‌اید و پرجسته ترین فلسفه و فلسفی در تفکر اسلامی است.^۲ این نظر، پایه‌یکی از برهان‌های ابن سینا در اثبات وجود خدا به نام برهان «وجوب و امکان» نیز می‌باشد که در جای خود درباره آن سخن خواهیم گفت.

یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا به نام «توماس آکوئیناس»، که با فلسفه ابن سینا آشنا بود، اصل متغیرت وجود و ماهیت را در اروپا گسترش داد و را با **دلایل عقلی** همراه کند و عقاید زمینه‌ساز گفت و گوهای فراوانی در آنجا شد.^۳ او همچون ابن سینا این نظر را با عقل سازگار نماید. پایه‌لویی میزدهم در سال ۱۲۷۰م. فلسفه او را به عنوان سرمشق برای تفکر مسیحی ستد. از آن پس اندیشه‌های توماس آکوئیناس مورد احترام کاتولیک‌ها بود و کمتر مورد تقدیر قرار می‌گرفت. او در سال ۱۲۷۴م. از دنیا رفت.

^۱. بنیاد حکمت سیزوواری، نوشی هیکوایزوتسو، ترجمه سید جلال الدین محتوى، ص ۵۸.

^۲. Thomas Aquinas

^۳. تاریخ فلسفه کاپلستون، جلد ۲، ص ۴۲۹.

او که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می‌کرد، فلسفه‌ای را در اروپا پایه‌گذاری کرد که بیشتر متکی به دیدگاه‌های ابن سینا و تاحدودی «ابن رشد» بود. همین امر فرصتی را فراهم کرد تا فلاسفه غرب از طریق ابن سینا و ابن رشد مجدداً با فلسفه ارسطوی آشنا شوند؛ گرچه از قرن ۱۶ میلادی با رشد تجربه گرایی، ابن دیدگاه‌ها جای خود را به فلسفه‌های حس‌گرا و تجربه‌گرآدادند و فرستادند و گسترش بیشتر را پیدا نکردند.

این نظر ابن سینا مورد توجه فلاسفه مسلمان نیز قرار گرفت و زمینه گفت و گوهای مهم فلسفی فراوانی را فراهم آورد که تا امروز هم ادامه یافته است.

به کار بینديم

۱ قضیه انسان موجود است را با کدام یک از قضایای زیر می‌توان مقایسه کرد؟

۱. انسان بشر است.
۲. انسان حیوان است.
۳. انسان مخلوق است.

۲ شبی علی و محمد در حال گفت و گویی بودند. از دور، سایه چیزی شبیه یک حیوان نشسته را دیدند. علی گفت: آن یک «سگ» است، ولی محمد گفت: آن یک «گرگ» است، وقتی کمی نزدیک تر شدند، دیدند نه سگ است و نه گرگ، بلکه یک تخته سنگ است!

به نظر شما چه نتیجه‌ای می‌توان درمورد نسبت میان چیستی و هستی گرفت؟

۳ به گزاره‌های زیر توجه کنید و بگویید حمل کدام یک از محمول‌ها به موضوع نیازمند دلیل است و چرا؟

۱. انسان حیوان است.
۲. انسان شیر است.
۳. انسان عجول است.
۴. انسان ناطق است.
۵. انسان موجود است.

۴ آیا در قضیه «مثلث سه‌ضلعی است» حمل محمول بر موضوع نیاز به دلیل دارد؟ چرا؟

برای مطالعه بیشتر می‌توانید به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ شرح مبسوط منظومه، مرتضی مطهری، ج. ۱.
- ۲ شرح بدایه الحکمة علامه طباطبائی، علی شیروانی، ج. ۱، ص ۳۵ به بعد.
- ۳ مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج. ۵، ص ۱۵۹ و ج. ۹، ص ۴۹.
- ۴ سرگذشت فلسفه، براین مگی، ص. ۵۸.
- ۵ تاریخ فلسفه کاپلستون، ج. ۲، ص. ۴۲۹.



ابوالولید محمد بن احمد بن رشد، معروف به ابن رشد در سال ۵۲۰ هجری قمری در قرطبه اندلس (اسپانیا) به دنیا آمد. او در علوم مختلف زمان خود تحصیل کرد. در علم طب، کتاب «الكليات» را نوشт و در فلسفه، معروف‌ترین کتاب خود، پعنی «شرح مایبدالطبیعه» ارسانی را تأثیف کرد. ابن رشد در سال ۵۹۵ هجری درگذشت و در قرطبه به خاک سپرده شد.

او که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می‌کرد، فلسفه‌ای را در اروپا پایه‌گذاری نمود که بیشتر متکی به دیدگاه‌های ابن سینا و تاحدودی «ابن رشد»، دیگر فیلسوف مسلمان بود. همین امر فرصتی را فراهم کرد تا فلاسفه غرب با اندیشه‌های فلسفی و عقلی ابن سینا و ابن رشد آشنا شوند و از این طریق، مجدداً با فلسفه ارسطوی ارتباط برقرار کنند.

این نظر ابن سینا مورد توجه فلاسفه مسلمان نیز قرار گرفت و زمینه ساز گفت و گوهای مهم فلسفی در جهان اسلام نیز گردید که تا امروز هم ادامه یافته است.

به کار بینديم

۱ قضیه انسان موجود است را با کدام یک از قضایای زیر می‌توان مقایسه کرد؟

۱. انسان بشر است.
۲. انسان حیوان است.
۳. انسان مخلوق است.

۲ شبی علی و محمد در حال گفت و گویی بودند. از دور، سایه چیزی شبیه یک حیوان نشسته را دیدند. علی گفت: آن یک «سگ» است، ولی محمد گفت: آن یک «گرگ» است، وقتی کمی نزدیک تر شدند، دیدند نه سگ است و نه گرگ، بلکه یک تخته سنگ است!

به نظر شما چه نتیجه‌ای می‌توان درمورد نسبت میان چیستی و هستی گرفت؟

۳ به گزاره‌های زیر توجه کنید و بگویید حمل کدام یک از محمول‌ها به موضوع نیازمند دلیل است و چرا؟

۱. انسان حیوان است.
۲. انسان شیر است.
۳. انسان عجول است.
۴. انسان ناطق است.
۵. انسان موجود است.

۴ آیا در قضیه «مثلث سه‌ضلعی است» حمل محمول بر موضوع نیاز به دلیل دارد؟ چرا؟

برای مطالعه بیشتر می‌توانید به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ نهایه الحکمة، علامه طباطبائی.
- ۲ شرح مبسوط منظومه، مرتضی مطهری، ج. ۱.
- ۳ شرح بدایه الحکمة علامه طباطبائی، علی شیروانی، ج. ۱، ص ۳۵ به بعد.
- ۴ مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج. ۵، ص ۱۵۹ و ج. ۹، ص ۴۹.
- ۵ سرگذشت فلسفه، براین مگی، ص. ۵۸.
- ۶ تاریخ فلسفه کاپلستون، ج. ۲، ص. ۴۲۹.

جهان ممکنات

روزگاری انسان تصور می کرد که جهان طبیعت فقط از یک کهکشان راه شیری تشکیل شده است. تصاویر تلسکوپ فضایی هابل در اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی نشان داد که شمار کهکشان های جهان بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد است. اکنون گروهی از اخترشناسان نشان داده اند که این رقم باید

۱۰ برابر شود؛ یعنی حدود ۲۰۰۰ میلیارد.

تبديل رقم ۲۰۰ میلیارد به ۲۰۰۰ میلیارد در ظرف حدود ربع قرن، گویای آن است که این رقم هم می تواند ۱۰ برابر یا صد برابر و یا هزاران برابر شود.



فضای کهکشانی

جهان ممکنات

در درس قبل تا اینجا پیش آمدیم که دانستیم مفهوم «وجود» از مفهوم ماهیات و چیزی ها جداست و از ذاتیات آنها شمرده نمی شود. در این درس می خواهیم از این آموخته استفاده کنیم و آن را مبنای بحث دیگری قرار دهیم که در فلسفه اهمیت فراوانی دارد.

روزگاری انسان تصور می کرد که جهان طبیعت فقط از یک کهکشان راه شیری تشکیل شده است. تصاویر تلسکوپ فضایی هابل در اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی نشان داد که شمار کهکشان های جهان بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد است. اکنون گروهی از اخترشناسان نشان داده اند که این رقم باید

۱۰ برابر شود؛ یعنی حدود ۲۰۰۰ میلیارد.

تبديل رقم ۲۰۰ میلیارد به ۲۰۰۰ میلیارد در ظرف حدود ربع قرن، گویای آن است که این رقم می تواند ۱۰ برابر یا صد برابر و یا هزاران برابر گردد.



فضای کهکشانی

حال اگر از موجودات ماکروسکوپی (ابر موجودات) به سوی موجودات میکروسکوپی (ریز موجودات) سیری قهقهایی کنیم، می‌توانیم تخمین بزنیم که هریک از این ۲۰۰۰ کهکشان شناخته شده، حدود ۱۰۰ میلیارد ستاره و سیاره دارد و هر کدام از آنها، از میلیارد‌ها میلیارد موجود و عنصر ساده و پیچیده تشکیل شده‌اند. هر عنصری نیز از میلیارد‌ها میلیارد اتم تشکیل شده است و در داخل هر اتم ذرات و نیروهای مختلفی حضور دارند.

چه آن روز که دانشمندان تصورات محدودتری از موجودات طبیعی داشتند و چه امروز که دانسته‌اند طبیعت به این گسترگی است، بسیاری از مسئله‌های فیلسوفان همچنان ثابت مانده است و هنوز هم درباره آنها بحث می‌کنند و کتاب می‌نویسن.

از جمله اینکه:

■ جهان متناهی است یا نامتناهی؟

■ این جهان همواره بوده است یا آغازی مانند «مه بانگ» دارد؟

■ هستی منحصر به طبیعت است یا عالم دیگری هم وجود دارد؟

■ آیا علاوه بر موجودات جسمانی، موجودات غیرجسمانی هم هستند؟

■ آیا موجودات این **جهان**، چه متناهی و چه نامتناهی، می‌توانسته‌اند نباشند؟

این درس درباره سؤال آخر است. مادر این درس می‌خواهیم با نظر فیلسوفان درباره امکان و ضرورت این **جهان** آشنا شویم و برخی دیدگاه‌ها را درباره این سؤال با هم مقایسه کنیم.

▶ نسبت‌های سه‌گانه در قضايا

به سه قضيه زير توجه كنيد.

عدد چهار زوج است. دیوار خانه ما سفید است.

به نظر شما، رابطه میان موضوع و محمول در این قضايا چگونه است؟ چه فرقی میان این سه دسته قضيه هست؟ آیا ممکن است عدد **۴** زوج نباشد؟ یا دیوار خانه ما سفید نباشد؟ یا عدد هشت فرد نباشد؟

پاسخ درباره قضيه اول منفي است؛ زيرا عدد چهار اگر زوج نباشد، عدد چهار نیست.

اما قضيه دوم چطور؟ آیا ممکن است دیوار سفید نباشد؟ پاسخ مثبت است؛ یعنی، با اينکه دیوار خانه ما **فال** سفید است، اما می‌تواند سفید نباشد.

حال اگر از موجودات ماکروسکوپی (ابر موجودات) به سوی موجودات میکروسکوپی (ریز موجودات) سیری قهقهایی کنیم، می‌توانیم تخمین بزنیم که هریک از این ۲۰۰۰ کهکشان شناخته شده، حدود ۱۰۰ میلیارد ستاره و سیاره دارد و هر کدام از آن ستاره‌ها و سیاره‌ها، از میلیارد‌ها میلیارد موجود و عنصر ساده و پیچیده تشکیل شده‌اند. هر عنصری نیز از میلیارد‌ها میلیارد اتم ساخته شده و در داخل هر اتم ذرات و نیروهای مختلفی حضور دارند.

چه آن روز که دانشمندان تصورات محدودتری از موجودات طبیعی داشتند و چه امروز که دانسته‌اند طبیعت به این گسترگی است، بسیاری از مسئله‌های اساسی و بنیادی وجود دارند که همچنان ثابت مانده‌اند و اندیشمندان و متفکران درباره آنها بحث و گفت و گویی کنند و کتاب می‌نویسند.

از جمله اینکه:

■ جهان متناهی است یا نامتناهی؟

■ این جهان همواره بوده است یا آغازی مانند «مه بانگ» دارد؟

■ هستی منحصر به طبیعت است یا عالم دیگری هم وجود دارد؟

■ آیا علاوه بر موجودات جسمانی، موجودات غیرجسمانی نیز هستند؟

■ آیا موجودات این **جهان** می‌توانسته‌اند نباشند یا موجود شدن برای آنها ضروري بوده است؟

این درس درباره سؤال آخر است. مادر این درس می‌خواهیم با نظر فیلسوفان درباره امکان و ضرورت این **جهان** آشنا شویم و برخی دیدگاه‌ها را درباره این سؤال با هم مقایسه کنیم.

▶ نسبت‌های سه‌گانه در قضايا

به سه قضيه زير توجه كنيد.

دیوار خانه ما سفید است. مثلث، شكلی سه‌ضلعی است.

به نظر شما، رابطه میان موضوع و محمول در این قضايا چگونه است؟ چه فرقی میان این سه دسته قضيه هست؟ آیا ممکن است مثلث، سه‌ضلعی نباشد؟ یا دیوار خانه ما سفید نباشد؟ یا عدد هشت فرد نباشد؟

پاسخ درباره قضيه اول منفي است؛ زيرا عدد چهار اگر زوج نباشد، عدد چهار نیست.

اما قضيه دوم چطور؟ آیا ممکن است دیوار سفید نباشد؟ پاسخ مثبت است؛ یعنی، با اينکه دیوار خانه ما **فال** سفید است، اما می‌تواند سفید نباشد.

پس، می‌توان گفت محمول قضیه اول برای موضوع خود «ضروری» و «واجب» است؛ اما محمول قضیه دوم برای موضوع خود ضروری نیست بلکه «ممکن» است؛ یعنی، هم می‌تواند این محمول را پذیرد و هم می‌تواند نپذیرد.

اکنون به قضیه سوم نگاه می‌کنیم. می‌بینیم که در قضیه سوم، برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیرممکن است؛ یعنی محال و ممتنع است که عدد هشت، فرد باشد.

تمرین

(الف) در سه قضیه هندسی زیر، رابطه کدام موضوع با محمول خود واجب، کدام ممکن و کدام ممتنع است؟

۱ مجموع دو ضلع مثلث، بزرگ‌تر از ضلع سوم است.

۲ ارتفاع و میانه در مثلث یکی است.

۳ مجموع زوایای مثلث برابر با سه قائمه است.

ب) شما نیز برای هر یک از روابط سه گانه چند مثال ذکر کنید:

رابطه وجوبی:

.....
.....
.....

رابطه امکانی:

.....
.....
.....

رابطه امتناعی:

.....
.....
.....

تا اینجا روشن شد که میان موضوع و محمول در قضایا سه گونه رابطه می‌تواند برقرار باشد: رابطه وجوبی، رابطه امکانی و رابطه امتناعی.

حال پرسش این است که «وجود»، به عنوان یک محمول، با موضوع هایش چگونه نسبتی دارد؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «زمین هست»، «انسان هست» و «خدا هست»، رابطه «هستی» با زمین، انسان و خدا رابطه امکانی است یا ضروری یا امتناعی؟

پس، می‌توان گفت محمول قضیه اول، به این دلیل که ذاتی موضوع خود می‌باشد، برای آن موضوع، «ضروری» و «واجب» است؛ اما محمول قضیه دوم برای موضوع خود ضروری نیست و هم می‌تواند این محمول را پذیرد و هم می‌تواند نپذیرد؛ یعنی برای موضوع خود حالت «امکان» را دارد.

اکنون به قضیه سوم نگاه می‌کنیم. می‌بینیم که در قضیه سوم، برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیرممکن است؛ یعنی محال و ممتنع است که عدد هشت، فرد باشد.

تمرین

(الف) در سه قضیه هندسی زیر، رابطه کدام موضوع با محمول خود واجب، کدام ممکن و کدام ممتنع است؟

۱ مجموع دو ضلع مثلث، بزرگ‌تر از ضلع سوم است.

۲ ارتفاع و میانه در مثلث یکی است.

۳ مجموع زوایای مثلث برابر با سه قائمه است.

ب) شما نیز برای هر یک از روابط سه گانه چند مثال ذکر کنید:

رابطه وجوبی:

.....
.....
.....

رابطه امکانی:

.....
.....
.....

رابطه امتناعی:

.....
.....
.....

تا اینجا روشن شد که میان موضوع و محمول در قضایا سه گونه رابطه می‌تواند برقرار باشد: رابطه وجوبی، رابطه امکانی و رابطه امتناعی.

رابطه وجود با موضوع‌های مختلف

حال این پرسش مطرح است که «وجود»، به عنوان یک محمول، با موضوع هایش چگونه نسبتی دارد؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «زمین هست»، «انسان هست» و «خدا هست»، رابطه «هستی» با زمین، انسان و خدا رابطه امکانی است یا ضروری یا امتناعی؟

ابتدا فعالیت زیر را انجام دهید تا پس از آن، پرسش طرح شده را بررسی کنیم.

تعیین رابطه

خاک	مهرگانی	سوختن	سیاه سفید	دبو	خداوند	شریک خدا	دربایی از جیوه	روح	پرنده	انرژی	مریع پنج ضلعی

همان طور که مشاهده می کنید، رابطه برخی از این موضوع ها با «وجود» رابطه امکانی، و رابطه برخی، رابطه وجودی و برخی نیز رابطه امتناعی دارند، یعنی نمی توانند موجود باشند. دسته اول را «ممکن الوجود»، دسته دوم را «واجب الوجود» و دسته سوم را «ممتنع الوجود» می نامند.

اکنون می خواهیم موضوع هایی را که با «وجود» رابطه امکانی دارند مورد بررسی بیشتر قرار دهیم و ببینیم که چرا در عین اینکه این موضوع ها فقط امکان وجود را دارند، اکنون موجودند و جهان موجودات را تشکیل داده اند.

تحلیل و تبیین

فلازی و ابن سینا به این پرسش پاسخ داده و گفته اند که اگرچه این قبیل موجودات در ماهیت و ذات خود، ممکن الوجود هستند و با «وجود» رابطه امکانی دارند، اما همین رابطه امکانی به آنها اجازه می دهد که اگر علت وجود آنها فراهم شود، آنها نیز پا به اقلیم وجود بگذارند و موجود شوند.

به عبارت دیگر: وقتی می گوییم رابطه ماهیت «انسان» با «وجود»، یک رابطه امکانی است، منظور این است که انسان می تواند باشد و می تواند نباشد. ذات وی به گونه ای نیست که حتماً باشد و همچنین ذات وی به گونه ای نیست که حتماً نباشد. با بودن علت، «وجود» برای انسان ضروری می شود و انسان واجب الوجود می گردد و موجود می شود؛ یعنی در حال حاضر، همه اشیایی که موجودند، «واجب الوجود» هستند، اما به واسطه علت هایی که خارج از ماهیت آنها قرار دارند، به عبارت دیگر: اینها «واجب الوجود بالغیر»^۱ هستند.

۱. برخی توضیحات پیشتر درباره این موضوع در درس اینده خواهد آمد.

ابتدا فعالیت زیر را انجام دهید تا پس از آن، پرسش طرح شده را بررسی کنیم.

تعیین رابطه

خاک	مهرگانی	سوختن	سیاه سفید	دبو	خداوند	فرشتگان	دربایی از جیوه	روح	پرنده	انرژی	مریع پنج ضلعی

همان طور که مشاهده می کنید، رابطه برخی از این موضوع ها با «وجود» رابطه امکانی، و رابطه برخی، رابطه وجودی و برخی نیز رابطه امتناعی دارند و نمی توانند موجود باشند. دسته اول را «ممکن الوجود»، دسته دوم را «واجب الوجود» و دسته سوم را «ممتنع الوجود» می نامند.

اکنون می خواهیم موضوع هایی را که با «وجود» رابطه امکانی دارند مورد بررسی بیشتر قرار دهیم و ببینیم: چرا در عین اینکه این موضوع ها فقط امکان وجود را دارند، اکنون موجودند و جهان موجودات را تشکیل داده اند؟

فلازی و ابن سینا به این پرسش پاسخ داده و گفته اند چون این قبیل موجودات در ماهیت و ذات خود، ممکن الوجود هستند و با «وجود»، رابطه امکانی دارند، همین رابطه امکانی به ذات و ماهیت آنها اجازه می دهد که اگر علت وجود آنها فراهم شود، آنها نیز موجود شوند و در خارج تحقق یابند.

توضیح دیگر: حالت ممکن الوجود مانند ترازوی است که دو کفه آن در حالت تعادل قرار دارند و هیچ کفه ای بر دیگری ترجیحی ندارد. حال اگر ببینیم یکی از کفه ها به سمت پایین کشیده شده و بر دیگری فزونی یافته، می گوییم حتماً علتی در کار بوده که یک کفه را پایین آورده است. زیرا عقلاً محل ا است که خود به خود، یک کفه بر کفه دیگر سنگینی کند و به سمت پایین حرکت نماید. پس وقتی می گوییم رابطه ماهیت «انسان» با «وجود»، یک رابطه امکانی است، منظور این است که انسان می تواند باشد و می تواند نباشد. ذات وی به گونه ای نیست که حتماً باشد و همچنین ذات وی به گونه ای نیست که حتماً نباشد و همچنان ذات وی به گونه ای نیست که حتماً باشد و همچنان ذات وی به گونه ای نیست که حتماً نباشد.

تفکر

۱ آیا می توان اموری را پیدا کرد که رابطه ذاتی آنها با «وجود» رابطه امتناعی بوده، اما علتی برای آنها پیدا شود و اکنون موجود باشند؟

۲ اگر حقیقتی رابطه اش با «وجود» ضروری باشد، آیا می شود که چنین حقیقتی تاکنون به وجود نیامده باشد؟

تکمیل کنید:

- الف) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه حتمی دارد گویند.
- ب) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه احتمالی دارد گویند.
- ج) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه محال دارد گویند.

به کار بینديم

۱ مفاهيم دورديف زير را که به هم مرتبط هستند، مشخص کنيد و با آنها قصيه موجبه يا سالبه بسازيد. سپس، رابطه ميان موضوع و محمول را از حيث وجود، امكان و امتناع مشخص کنيد.

- مثلث، جهان، مرتع، پيراهن حسن، عدد سه
- چهار ضلع، نابود، سه ضلع، آبي، زوج

۲ آيا موجودات عالم را می توان به واجب و ممکن تقسيم کرد؟ اگر تقسيم به واجب و ممکن مناسب نیست، کدام تقسيم مناسب است؟

چند حالت از حالت های زیر صحیح است؟

- اگر ماهیتی را در نظر بگيريم اما آن را در جهان نباييم، معلوم می شود که:

 - الف) اين ماهیت ذاتاً نمي تواند موجود شود.
 - ب) اين ماهیت هنوز از حالت امكانی خارج نشده است.
 - ج) علتي نیست که بتواند آن را به وجود بیاورد.

نباشد. با بودن علت، «وجود» برای انسان ضروري می شود و انسان واجب الوجود می گردد و موجود می شود؛ يعني در حال حاضر، همه اشيایی که موجودند، «واجب الوجود» هستند، اما به واسطه علت هايشان، نه به واسطه خودشان. به عبارت ديگر: اينها «واجب الوجود بالغير» هستند.

تفکر

۱ آیا می توان اموری را پیدا کرد که رابطه ذاتی آنها با «وجود» رابطه امتناعی بوده، اما علتی برای آنها پیدا شود و اکنون موجود باشند؟

۲ اگر حقیقتی رابطه اش با «وجود» ضروری باشد، آیا می شود که چنین حقیقتی تاکنون به وجود نیامده باشد؟

تکمیل کنید:

- الف) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه حتمی دارد گویند.
- ب) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه امكانی دارد گویند.
- ج) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه محال دارد گویند.

به کار بینديم

۱ مفاهيم دورديف زير را که به هم مرتبط هستند، مشخص کنيد و با آنها قصيه موجبه يا سالبه بسازيد. سپس، رابطه ميان موضوع و محمول را از حيث وجود، امكان و امتناع مشخص کنيد.

- مثلث، مرتع، پيراهن حسن، عدد سه
- چهار ضلع، سه ضلع، آبي، زوج

۲ آيا موجودات عالم را می توان به واجب و ممکن تقسيم کرد؟ اگر تقسيم به واجب و ممکن مناسب نیست، کدام تقسيم مناسب است؟

چند حالت از حالت های زیر صحیح است؟

- اگر مفهومی را در نظر بگيريم اما مصدق آن را در جهان نباييم، معلوم می شود که:

 - الف) اين مفهوم ذاتاً نمي تواند موجود شود.
 - ب) اين مفهوم هنوز از حالت امكانی خارج نشده است.
 - ج) علتي نیست که بتواند آن را به وجود بیاورد.



جهان علی و معلولی

انسان از همان اوایل کودکی که زبان می‌گشاید، از «چیستی» و «چرايی» اشیا پرسش می‌کند. برخی از کودکان که روحیه پرسشگری بیشتری دارند، بعد از شنیدن پاسخ هر سؤال، «چرا»‌ی بعدی را مطرح می‌کنند؛ به طوری که گاه پدر و مادر نمی‌توانند پاسخ‌هایی قانع کننده و مناسب سن آنها بیابند و بنابراین، می‌کوشند حواس این کودکان را به موضوع دیگری جلب کنند. این چراها با بزرگ‌تر شدن کودک بیشتر و عمیق‌تر می‌شود و تا پایان عمر ادامه می‌یابد.



جهان علی و معلولی

در اواخر درس دوم، آنجا که درباره ممکن الوجود‌ها صحبت کردیم، سخن از «علت» به میان آمد و درباره نقش آن در وجود بخشی به ممکن الوجود، توضیحاتی داده شد. اکنون، در این درس می‌خواهیم رابطه میان علت و معلول و جایگاه این رابطه را در هستی مورد بررسی قرار دهیم؛ موضوعی که عموم فیلسوفان درباره آن سخن گفته و اظهارنظر کرده‌اند.

انسان از همان اوایل کودکی که زبان می‌گشاید، از «چیستی» و «چرايی» اشیا پرسش می‌کند. برخی از کودکان که روحیه پرسشگری بیشتری دارند، بعد از شنیدن پاسخ هر سؤال، «چرا»‌ی بعدی را مطرح می‌کنند؛ به طوری که گاه پدر و مادر نمی‌توانند پاسخ‌هایی قانع کننده و مناسب سن آنها بیابند و به ناقار می‌کوشند حواس این کودکان را به موضوع دیگری جلب نمایند. این چراها با بزرگ‌تر شدن کودک بیشتر و عمیق‌تر می‌شود و تا پایان عمر ادامه می‌یابد.



تفکر

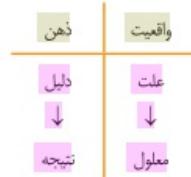
آیا ساختمان ذهن کودک به گونه‌ای است که او «چرا» می‌گوید یا ساختار جهان چنان است که اورا به «چرا» گفتن می‌کشاند؟ آیا پرسش‌های کودک صرفاً تقلیدی از بزرگ‌ترهاست یا واقعاً متوجه چیزی می‌شود که انگیزه سوال کردن را در او زنده می‌کند؟

تفکر

آیا ساختمان ذهن کودک به گونه‌ای است که او «چرا» می‌گوید یا ساختار جهان چنان است که اورا به «چرا» گفتن می‌کشاند؟ آیا پرسش‌های کودک صرفاً تقلیدی از بزرگ‌ترهاست یا واقعاً متوجه چیزی می‌شود که انگیزه سوال کردن را در او زنده می‌کند؟

رابطهٔ علیت

یکی از کهن‌ترین مسائل فلسفی، مسئلهٔ علت و معلول است. شاید نخستین مسئله‌ای که فکر شر را به خود است، جگونگی رابطهٔ علت و معلول باشد. انسان از همان ابتدای ظهور روی این کرهٔ خاکی به دنبال علت‌یابی بوده و برای یافتن علل پدیده‌ها تلاش کرده است.



مفهوم از «علت» و «معلول» و رابطهٔ «علیت» چیست؟

علت چیزی است که به معلول وجود می‌دهد و وجود معلول متوقف بر وجود آن است؛ یعنی تا علت نباشد، معلول هم پدید نمی‌آید. معلول نیز چیزی است که وجودش را از چیزی دیگر - که همان علت است - می‌گیرد؛ یعنی در وجود خود، نیازمند دیگری است.

رابطهٔ وجودی‌بخشی میان علت و معلول را «رابطهٔ علیت» می‌گویند. پس، رابطهٔ علیت رابطه‌ای وجودی است که در آن، یک طرف (علت) به طرف دیگر (معلول) وجود می‌دهد. کلمه «چرا» بازتابی از همین رابطهٔ در ذهن انسان هاست و وقتی که یک انسان می‌گوید «چرا»، به دنبال یافتن علت یک پدیده و یک حادثه است. «چرا» یعنی «به چه علت؟»، «علت این حادثه چیست؟».

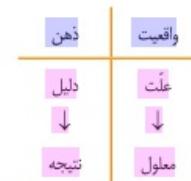
توجه داشته باشیم که رابطهٔ علیت رابطه‌ای وجودی است، یعنی وجود یک ضرورت وابسته به وجود دیگری است و اگر علت باشد، معلول آن هم حتماً خواهد بود و اگر علت نباشد، معلول هم نخواهد بود. این رابطهٔ با روابط دیگری که میان موجودات برقرار است، تفاوت دارد، مثلاً: رابطهٔ علیت همانند رابطهٔ دوستی نیست که در آن ابتدا وجود دو فرد فرض می‌شود و سپس میان آنها دوستی برقرار می‌گردد.

رابطهٔ علیت

یکی از کهن‌ترین مسائل فلسفی، مسئلهٔ علت و معلول است. شاید نخستین مسئله‌ای که فکر شر را به خود متوجه ساخته و ادار کرده، جگونگی رابطهٔ علت و معلول باشد. انسان از همان ابتدای ظهور خود بر روی این کرهٔ خاکی به دنبال علت‌یابی بوده و برای یافتن علل پدیده‌ها تلاش کرده است.

مفهوم از «علت» و «معلول» و رابطهٔ «علیت» چیست؟

علت چیزی است که به چیزی دیگر وجود می‌دهد و آن چیز را به وجود می‌آورد؛ یعنی تا علت نباشد، آن چیز هم پدید نمی‌آید. معلول نیز چیزی است که وجودش را از چیزی دیگر - که همان علت است - می‌گیرد؛ یعنی در وجود خود، نیازمند دیگری است.



اسان با سوال «چرا» می‌کوشد از طبق استدلال، رابطه‌های علی میان پدیده‌ها را بشناسد.

تفاوت رابطهٔ علیت با سایر روابط

گفتیم که رابطهٔ علیت رابطه‌ای وجودی است، یعنی وجود یک چیز ضرورت وابسته به وجود دیگری است و اگر علت باشد، معلول آن هم حتماً خواهد بود و اگر علت نباشد، معلول هم نخواهد بود. این رابطهٔ با روابط دیگری که میان موجودات برقرار است، تفاوت دارد، مثلاً: رابطهٔ علیت همانند رابطهٔ دوستی نیست که در آن ابتدا وجود دو فرد فرض می‌شود و سپس میان آنها دوستی برقرار می‌گردد.

مقایسه

میان موجودات مختلف رابطه‌های گوناگونی وجود دارد که یکی از آنها رابطه علیت است. در جدول زیر، اشیایی در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. آیا می‌توانید رابطه یا رابطه‌هایی میان آنها پیدا کنید؟ نام آن رابطه‌ها را بنویسید.

نوع رابطه	اشیا
رابطه انکا (تکیه بدن به ستون‌ها)	بدنه بُل و ستون‌های زیر آن
	زمین و اشیای روی آن
	استاد و شاگرد
	کارفرما و کارگر
	اجزای یک ساعت
تفاوت اساسی این قبیل رابطه‌ها با رابطه علیت چیست؟	

منشأ پذیرش در ک رابطه علیت

سوالی که در اینجا پیش می‌آید این است که: انسان چگونه متوجه رابطه «علیت» می‌شود و آن را می‌پذیرد؟ آیا در ک این رابطه مادرزادی است؟ آیا اینکه این رابطه را از طریق تجربه و حس در ک کرده و پذیرفته است؟ یا از راه عقل و استدلال عقلی؟ یا از راهی دیگر؟



تأملات
در
فلسفه انسانی

کتاب «تأملات» یکی از کتاب‌های مهم دکارت است که در آن مبادی فلسفه انسانی می‌شود.

دیدگاه برخی فیلسوفان اروپایی

از میان فیلسوفان اروپایی، دکارت معتقد بود که اصل علیت بدون دخالت تجربه به دست می‌آید و جزء مفاهیم اولیه‌ای است که انسان آن را به طور فطری در ک می‌کند؛ یعنی هر انسانی، با در کی از رابطه علیت متولد می‌شود و در ک این رابطه نیاز به تجربه و یا آموختن ندارد ولی یافتن مصداق‌های علت و معلوم نیازمند تجربه و آموختن است.^۱

^۱. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج. ۲، ص. ۱۰۷.

مقایسه

میان موجودات مختلف رابطه‌های گوناگونی برقرار است که یکی از آنها رابطه علیت می‌باشد. در جدول زیر، اشیایی در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. آیا می‌توانید رابطه یا رابطه‌هایی میان آنها پیدا کنید؟ نام آن رابطه‌ها را بنویسید.

نوع رابطه	اشیا
خواهری و برادری	فرزندان یک بدر و مادر با یکدیگر
	زمین و اشیای روی آن
	استاد و شاگرد
	کارفرما و کارگر
	اجزای یک ساعت
تفاوت اساسی این قبیل رابطه‌ها با رابطه علیت چیست؟	

منشأ در ک و پذیرش رابطه علیت

انسان چگونه متوجه رابطه «علیت» شده و آن را پذیرفته است؟ او از کجا دریافت که اگر علت یک چیز موجود باشد، ضرورتاً و حتماً معلول آن هم موجود می‌شود؟ ضرورت و حتمیت آمدن معلول بعد از علت را چگونه دریافته است؟

آیا این در ک و دریافت، یک در ک مادرزادی می‌باشد و از ابتدای تولد با کودک بوده است؟ یا اینکه این رابطه را از طریق تجربه و حس در ک کرده و پذیرفته است؟ یا از راه عقل و استدلال عقلی؟ و یا از راهی دیگر؟

اما تجربه‌گرایان (امپریست‌ها)^۱، که هر چیزی را براساس حس و تجربه تحلیل می‌کنند، معتقدند که انسان از طریق حس به توالی پدیده‌ها بی‌می‌برد و رابطه‌علیت را بنا نمی‌نمهد. آنان می‌گویند که مثلاً چون زمین همواره با آمدن خورشید، روشن می‌شود و با ناپدید شدن آن، تاریک می‌گردد، انسان متوجه رابطه‌ای میان این دو پدیده شده و دانسته که تا خورشید نیاید، زمین هم روشن نمی‌شود، یعنی یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین یافته و اسم این رابطه را «علیت» گذاشته است.

در میان فیلسوفان تجربه‌گرایان، دیوید هیوم فیلسوف قرن هجدهم انگلستان نظر خاصی دارد. او می‌گوید درست است که تنها راه شناخت واقعیات حس و تجربه است، اما اصل علیت و رابطه ضروری میان علت و معلول رانی توان از مشاهده حسی و تجربه به دست آورد. از نظر هیوم، حس فقط می‌تواند اجسام و رنگ‌ها و شکل‌ها و اموری از این قبیل را به ما نشان دهد. مثلاً چشم، می‌بیند که با آمدن خورشید به آسمان زمین روشن می‌شود اما اینکه خورشید «علت» روشنی زمین باشد، چنین چیزی با حس قابل رویت نیست. او درباره همین مثال می‌گوید، برای تکرار مشاهده خورشید و روشن شدن زمین، در ذهن ما چنین منعکس می‌شود که خورشید «علت» روشن شدن زمین است. او این حالت ذهنی را «تداعی» می‌نامد و می‌گوید تداعی چیزی جز یک امر روانی ناشی از توالی و پشت سرهم آمدن پدیده‌ها نیست. از این طریق است که ما پنداشته‌ایم یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین برقرار است. ممکن است که در صبح یک روز بینیم که خورشید طلوع کرده، اما زمین روشن نشده است.^۲ برخی فیلسوفان دیگر اروپایی، از جمله کانت نظرات دیگری در این باره دارند که نیازمند بحث‌های گسترده‌تری است و امکان طرح آنها در اینجا نمی‌باشد.



دیوید هیوم، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم است که درباره علیت نظر ویژه‌ای دارد. کتاب‌های «رساله درباره طبیعت ادمی»، «تحقیق درباره مبادی اخلاقی» و «گفت و شنود درباره این طبیعی» از جمله کتاب‌های اوست.

۱. مانند فرانسیس بیکن و جان لاک، در بخش معرفت‌شناسی کتاب فلسفه سال بازدهم با برخی نظرات تجربه‌گرایان آشنا شدیم.

۲. سرگذشت فلسفه، براین مگی، صفحه ۱۱۲، تاریخ فلسفه کاپلستون ج ۵، ص ۳۹۵. بحث در مایبدالطبیعی، 『آن وال، ص ۳۲۲.

❖❖❖ دیدگاه برخی فیلسوفان اروپایی

از میان فیلسوفان اروپایی، دکارت معتقد بود که اصل علیت بدون دخالت تجربه به دست می‌آید و جزء اصول اولیه‌ای است که انسان آن را به طور فطری درک می‌کند؛ یعنی هر انسانی، با درکی از رابطه علیت مตولد می‌شود و درک این رابطه نیاز به تجربه و یا آموزش ندارد؛ زیرا پذیرش و قبول این رابطه، مقدمه و یا یه هر تجربه و آموزشی است. البته یافتن مصادق‌های علت و معلول نیازمند تجربه و آموزش است.^۱

اما تجربه‌گرایان^۲ که هر چیزی را براساس حس و تجربه تحلیل می‌کنند، معتقدند که انسان از طریق حس، توالی یا هم‌زمانی پدیده‌ها را مشاهده می‌کند درک می‌کند و بنا می‌نمهد. آنان می‌گویند که مثلاً چون زمین همواره با آمدن خورشید، روشن می‌شود و با ناپدید شدن آن، تاریک می‌گردد، انسان متوجه رابطه‌ای میان این دو پدیده شده و دانسته که تا خورشید نیاید، زمین هم روشن نمی‌شود، یعنی یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین یافته و اسم این رابطه را «علیت» گذاشته است.



کتاب «تأملات» پکی از کتاب‌های مهم دکارت است که در آن مبادی فلسفه‌ای تبیین می‌شود

در میان فیلسوفان تجربه‌گرایان، دیوید هیوم، فیلسوف قرن هجدهم انگلستان نظر خاصی دارد. او با تجربه‌گرایان هم عقیده است که تنها راه شناخت واقعیات حس و تجربه است، اما می‌گوید رابطه ضروری میان علت و معلول یک موضوع حسی نیست و آن را نمی‌توان از طریق مشاهده حسی و تجربه به دست آورد و باید یک راه تجربی دیگر برای آن پیدا کرد. او می‌گوید حس فقط ممکن و رنگ‌ها و شکل‌ها و اموری از این قبیل را به ما نشان دهد؛ مثلاً چشم می‌بیند که با آمدن خورشید به آسمان، زمین روشن می‌شود اما اینکه پک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشنی زمین باشد، چنین چیزی با حس قابل مشاهده نیست. او از همین مثال برای راه حل خود استفاده می‌کند و می‌گوید، در ذهن ما چنین منعکس می‌شود که یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین وجود دارد. او



دیوید هیوم، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم است که درباره علیت نظر ویژه‌ای دارد. کتاب‌های «رساله درباره طبیعت ادمی»، «تحقیق درباره مبادی اخلاقی» و «گفت و شنود درباره دین طبیعی» از جمله کتاب‌های اوست.

۱. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. (Empiricists)، در بخش معرفت‌شناسی کتاب فلسفه سال بازدهم با برخی نظرات تجربه‌گرایان، مانند فرانسیس بیکن و جان لاک آشنا شدیم.

❖❖❖ دیدگاه فلاسفه مسلمان

از نظر فلاسفه مسلمان اصل علیت یک قاعدة عقلی است و از تجربه به دست نمی آید؛ زیرا دانشمندان علوم طبیعی به دلیل پذیرفتن اصل علیت دست به تجربه می زنند تا عال حوادث را پیدا کنند. پس هر تلاش تجربی خود مبتنی بر این قاعدة است. اما این گونه هم نیست که انسان به طور مادرزادی در همان بدو تولد با این قاعدة آشنا بوده و آن رادرک می کرده است. آنان می گویند: همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، درمی یابد که پدیده ها خود به خود وجود نمی آیند؛ زیرا اینکه چیزی خودش به خودش وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، قابل باشد تا بتواند خودش را به وجود بیاورد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال بودن آن بدینه است.

از نظر این فیلسوفان، پس از شکل گیری ذهن کودک و درک برخی حقایق است که وقتی کودک صدای را می شنود یا حرکتی را مشاهده می کند، به دنبال منشأ صدا و عامل حرکت برمی آید؛ یعنی از این به بعد است که متوجه می شود حوادث، خود به خود رخ نمی دهدند و می توان عل حادث را پیدا کرد.

تطبیق

در کتاب سال یازدهم نظر دکارت و تجربه گرایان و فیلسوفان مسلمان درباره معرفت‌شناسی را خوانده‌اید. آیا میان آن نظرات و دیدگاه آنان درباره علیت هماهنگی وجود دارد؟



توضیح دیگر: اگر بخواهیم از نتایج درس قبل، در اینجا استفاده کنیم، می گوییم پدیده های پیرامون ما ذاتاً ممکن الوجود هستند؛ یعنی هم می توانند باشند و هم نباشند. بودن و نبودن برای آنها مساوی است. حالت ممکن الوجود مانند ترازوی است که دو کفه آن در حالت تعادل قرار دارند و هیچ کفه ای بر دیگری ترجیحی ندارد. حال اگر بینیم کی از کفه ها به سمت پایین کشیده شده و بر دیگری فرونوی باقته، می گوییم عقلاً محال است که خود به خود و بدون هیچ علتی، یک کفه بر کفه دیگر سنگینی کند و به سمت پایین حرکت نماید.



ابن سينا که حدود شش قرن قبل از هیوم زندگی می کرده است، به گونه ای از علیت سخن گفته که گویا پاسخی برای هیوم آماده نموده است. وی می گوید: آری، درک این رابطه و پی بردن به «علیت» از طریق تجربه امکان پذیر نیست؛ زیرا ما از طریق حس و تجربه، فقط «به دنبال هم آمدن» یا «همراه هم آمدن» برخی پدیده ها را می یابیم اما به دنبال هم آمدن دو حادثه به معنای «علیت»

این انعکاس ذهنی را «تداعی» می نامد و می گوید تداعی علیت چیزی جز بک حالت روانی ناشی از توالی و پشت سر هم آمدن پدیده های نیست. از این طریق است که ما پنداشته ایم یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین برقرار است. برخی فیلسوفان دیگر اروپایی، از جمله کانت نظرات دیگری در این باره دارند که نیازمند بحث های گسترده تری است و امکان طرح آنها در اینجا نمی باشد.^۲

❖❖❖ دیدگاه فلاسفه مسلمان

از نظر فلاسفه مسلمان اصل علیت یک قاعدة عقلی است و از تجربه به دست نمی آید؛ بلکه خودش پایه و اساس هر تجربه ای است. دانشمندان علوم طبیعی به دلیل پذیرفتن اصل علیت دست به تجربه می زنند تا عال حوادث را پیدا کنند. پس هر تلاش تجربی خود مبتنی بر این قاعدة است. در عین حال، این گونه هم نیست که انسان به طور مادرزادی در همان بدو تولد با این قاعدة آشنا بوده و آن رادرک می گردد همین که ذهن انسان شکل گرفت، متوجه می شود که وجود یک چیز با عدم آن جمع نمی شود؛ یعنی درمی یابد که یک چیز، نمی تواند هم موجود باشد و هم موجود نباشد، یا هست و یا نیست و نیز درمی یابد که یک چیز نمی تواند هم خودش باشد، هم غیر خودش؛ مثلاً نمی شود که مثلث، هم مثلث باشد و هم غیر مثلث. این قاعدة را منطق دانان و فیلسوفان، اصل امتناع اجتماع نقیضین نامیده اند. انسان، براساس این اصل، درمی یابد که پدیده ها خود به خود وجود نمی آیند؛ زیرا اینکه چیزی خودش به خودش وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، قابل باشد تا بتواند خودش را به وجود بیاورد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال بودن آن بدینه است.

از نظر این فیلسوفان، پس از شکل گیری ذهن و درک اصل امتناع اجتماع نقیضین است که وقتی کودک صدای را می شنود یا حرکتی را مشاهده می کند، به دنبال منشأ صدا و عامل حرکت برمی آید؛ یعنی از این به بعد است که متوجه می شود حوادث، خود به خود رخ نمی دهند و دارای عل و عواملی هستند و آن عل را می توان پیدا کرد.

تطبیق

در کتاب سال یازدهم نظر دکارت و تجربه گرایان و فیلسوفان مسلمان درباره معرفت‌شناسی را خوانده‌اید. آیا میان آن نظرات و دیدگاه آنان درباره علیت هماهنگی وجود دارد؟

۱. سرگذشت فلسفه، براین مگی، صفحه ۱۱۲، تاریخ فلسفه کالبستون ج ۵، ص ۲۹۵، بحث در مابعدالطبیعت، زان وال، ص ۳۲۲.
۲. ابن سينا که حدود شش قرن قبل از هیوم زندگی کرده، به گونه ای از علیت سخن گفته که گویا پاسخی برای هیوم آمده است. وی می گوید: ازی، درک این رابطه و پی بردن به «علیت» از طریق تجربه امکان پذیر نیست؛ زیرا ما از طریق حس و تجربه، فقط «به دنبال هم آمدن» یا «همراه هم آمدن» برخی پدیده ها را می یابیم اما به دنبال هم آمدن دو حادثه به معنای «علیت» نیست. لذا جلیلی است که کسی که حصر تجربه گراست، نمی تواند بین قاعع کننده ای از علیت اولانه کند.

نیست، لذا طبیعی است که کسی که صرفاً تجربه گراست، نمی‌تواند تبیین اتفاق کننده‌ای از علیت ارائه کند.

البته، برای اینکه علت هر حادثه‌ای را بدانیم، باید در بیشتر موارد از حس و تجربه خود استفاده کنیم. کشف علل امور طبیعی از طریق حس و تجربه صورت می‌گیرد. کودک وقتی صدای می‌شنود، به سمت صدا برمی‌گردد تا عامل آن صدا را شناسایی کند.

مقایسه

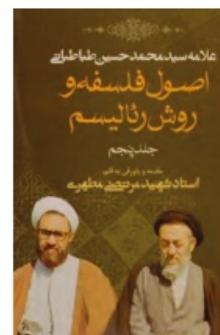
دیدگاه دیوید هیوم را با نظر ابن سينا مقایسه کنید و نظر خود را توضیح دهید.

چه تفاوتی میان دیدگاه دکارت و ابن سينا وجود دارد؟

سنخیت علت و معلول

انسان علاوه بر اینکه درک می‌کند که هر حادثه‌ای علت می‌خواهد، همچنین درک می‌کند که هر علتی، معلول خاص خودش را پدید می‌آورد و نیز درک می‌کند که هر معلولی از علت خاصی صادر می‌شود و پدید می‌آید؛ مثلاً آتش می‌سوزاند، افتاب، روشنایی می‌دهد و غذا انسان را سیر می‌کند. فیلسوفان این اصل را «سنخیت میان علت و معلول» می‌نامند و می‌گویند همه انسان‌ها به طور طبیعی و با همان عقل خود این حقیقت را قبول دارند و طبق همین اصل رفتار می‌کنند؛ مثلاً برای باسواندن درس می‌خوانند، برای سلامتی ورزش می‌کنند و غذای سالم می‌خورند و برای استحکام ساختمان از آهن یا بتن بهره می‌برند.

فیلسوفان - به جز فیلسوفان تجربه گرا - می‌گویند که این اصل نیز مانند خود ساخته شده است.



علماء طباطبائی و استاد مطهری اصل سنخیت را همچون خود اصل علیت یک اصل عقلی می‌دانند. آنان بحث دقیق در اینباره در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم کردند که می‌تواند و پژوهی‌های هر شیء را بشناسد و به تفاوت‌های آن با اشیاء دیگر پی ببرد تا بهتر بتواند آثار ویژه آن را شناسایی کند. البته برای اینکه بدانیم از هر علتی کدام معلول پدید می‌آید، باید از تجربه کمک بگیریم و از طرق مختلف تجربی، آثار و معلول‌های هر علتی را شناسایی کنیم. آنان می‌گویند اصل سنخیت پشت‌وانه عقلی

بنابراین، با اینکه کشف علل امور طبیعی از طریق حس و تجربه صورت می‌گیرد، اما خود اصل علیت از این طریق به دست نمی‌آید.

مقایسه

دیدگاه دیوید هیوم را با نظر ابن سينا مقایسه کنید و نظر خود را توضیح دهید.

چه تفاوتی میان دیدگاه دکارت و ابن سينا وجود دارد؟

سنخیت علت و معلول

انسان علاوه بر این درک که هر حادثه‌ای علت می‌خواهد، همچنین درک می‌کند که هر علتی، معلول خاص خودش را پدید می‌آورد و نیز می‌فهمد که هر معلولی از علت خاصی صادر می‌شود و پدید می‌آید؛ مثلاً آتش می‌سوزاند، افتاب روشنایی می‌دهد و غذا انسان را سیر می‌کند. فیلسوفان این اصل را «سنخیت میان علت و معلول» می‌نامند و می‌گویند همه انسان‌ها به طور طبیعی و با همان عقل خود این حقیقت را قبول دارند و طبق همین اصل رفتار برای باسواندن درس می‌خوانند، برای سلامتی ورزش می‌کنند و غذای سالم می‌خورند و برای استحکام ساختمان از آهن یا بتن بهره می‌برند.



علماء طباطبائی و استاد مطهری اصل سنخیت را همچون خود اصل علیت یک اصل عقلی می‌دانند. آنان بحث دقیق در اینباره در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم کردند که می‌تواند تکمیل کننده بحث کتاب باشد.

خود اصل «علیت» یک اصل عقلی است. یکی از نتایج اصل ساختی آن است که انسان از هر چیزی انتظار آثار متناسب با خودش را دارد؛ به همین سبب، می‌کوشد ویژگی‌های هر شیء را بشناسد و به تفاوت‌های آن با الشیای دیگر پی‌برد تا بهتر بتواند آثار ویژه آن را شناسایی کند. البته برای اینکه بدانیم هر علتی چه معلول خاصی دارد، باید از تجربه کمک بگیریم و از طرق مختلف تجربی، آثار و معلول‌های هر علتی را شناسایی کنیم. آنان می‌گویند با قبول اصل ساختی می‌توان برای نظم دقیق جهان پشتونه عقلی قائل شد. دانشمندان با تکیه بر همین اصل، تحقیقات علمی خود را پیگیری می‌کنند؛ آنان وقتی با پدیده‌ای مواجه می‌شوند و می‌خواهند علت آن را بیابند، به سراغ عواملی می‌روند که تناسب بیشتری با آن پدیده دارد و علت آن پدیده را در میان آن عوامل جست‌وجو می‌کنند تا اینکه به علت ویژه آن دست یابند.

بررسی

۱ آیا می‌توانید در میان رفتارهای آدمیان موردی را مثال بزنید که نشان دهد اصل ساختی علت و معلول مورد پذیرش آنها نیست؟

۲ کسانی که این اصل را یک اصل تجربی می‌دانند، می‌گویند: «بنابر آنچه تاکنون تجربه کرده‌ایم، علتها خاص، معلول‌های خاص خود را دارند و نمی‌توانیم این اصل را به علت‌هایی که تجربه نکرده‌ایم، تعمیم دهیم.» نظر شما در این باره چیست؟

۳ آیا ضرب المثل‌هایی داریم که گویای اصل ساختی علت و معلول باشد؟

وجوب علی و معلولی

در درس قبل آموختیم که اشیا در ذات و ماهیت خود، ممکن‌الوجود بوده‌اند و اگر اکنون موجود هستند، به خاطر این است که به واسطه علت خود از حالت امکانی خارج شده و وجود برای آنها ضروری و واجب شده و لذا موجود گردیده‌اند.

اکنون که درباره علت و معلول سخن می‌گوییم، جا دارد این را نیز اضافه کنیم که «آنچه به معلول ضرورت وجود می‌دهد، علت است». معلول باقطع نظر از علت، «امکان ذاتی» دارد؛ یعنی ذات و ماهیتش نسبت به وجود و عدم مساوی است. با آمدن علت، وجود معلول ضرورت می‌یابد و موجود می‌شود. این رابطه ضرورت بخشی علت به معلول را «وجوب علی و معلولی» می‌گویند.^۱

نظم دقیق جهان است و دانشمندان با تکیه بر همین اصل، تحقیقات علمی خود را پیگیری می‌کنند؛ دانشمندان وقتی با پدیده‌ای مواجه می‌شوند و می‌خواهند علت آن را بیابند، به سراغ عواملی می‌روند که تناسب بیشتری با آن پدیده دارند و علت آن پدیده را در میان آن عوامل جست‌وجو می‌کنند تا بتوانند به علت ویژه آن پدیده دست یابند.

بررسی

۱ آیا می‌توانید در میان رفتارهای آدمیان موردی را مثال بزنید که نشان دهد اصل ساختی علت و معلول مورد پذیرش آنها نیست؟

۲ کسانی که این اصل را یک اصل تجربی می‌دانند، می‌گویند: «بنابر آنچه تاکنون تجربه کرده‌ایم، علتها خاص، معلول‌های خاص خود را دارند و نمی‌توانیم این اصل را به علت‌هایی که تجربه نکرده‌ایم، تعمیم دهیم.» نظر شما در این باره چیست؟

۳ آیا ضرب المثل‌هایی داریم که گویای اصل ساختی علت و معلول باشد؟

وجوب علی و معلولی

در درس قبل آموختیم که اشیا و پدیده‌های موجود، در ذات و ماهیت خود، ممکن‌الوجود بوده‌اند و اگر اکنون موجود هستند، به خاطر این است که علت آنها را از حالت امکانی خارج کرده و وجود را برای آنها ضروری و واجب ساخته و موجودشان گرده است.

اکنون که درباره علت و معلول سخن می‌گوییم، جا دارد این را نیز اضافه کنیم که «آنچه به معلول ضرورت وجود می‌دهد، علت است». معلول باقطع نظر از علت، «امکان ذاتی» دارد؛ یعنی ذات و ماهیتش نسبت به وجود و عدم مساوی است. با آمدن علت، وجود معلول ضرورت می‌یابد و موجود می‌شود. این رابطه ضرورت بخشی علت به معلول را «وجوب علی و معلولی» می‌گویند.^۱

^۱. ملاصدرا فیلسوف بزرگ اسلامی قرن دهم و پازدهم هجری، این بحث را ارتقا داد و وارد مرحله جدیدی کرد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره به جلد ششم مجموعه آثار استاد مطهری، صفحه ۷۱۸ تا ۷۲۸ مراجعه کنید.

به وجود و عدم مساوی است. با آمدن علت، وجود معلول ضرورت می‌یابد و موجود می‌شود. پس، علت به معلول خود ضرورت وجود می‌بخشد و معلول را موجود می‌کند. این رابطه ضرورت بخشی علت به معلول را «وجوب علی و معلولی» می‌گویند؛ یعنی اگر علت یک چیزی موجود شود، موجود شدن آن چیز نیز واجب می‌شود و ضرورت می‌یابد و آن چیز نیز موجود می‌شود.^۱

به کار بیندیدم

۱ مواردی که در زیر می‌آید، از نظر فیلسوفان، از نتایج اصل «علیت» و «سنخیت علت و معلول» است. آنان می‌گویند، چون هر انسانی این دو اصل را پذیرفته است، این موارد راهم به طور ضمنی قبول دارد. نظر شما در این باره چیست؟ نظر خود را رو به روی هر مورد بتویسید.

نقد و نظر	نتایج اصل علیت
	وجود نظم و پیوستگی
	امکان پیش‌بینی رخدادها
	امکان پیشگیری از برخی حادثه‌ها
	امکان پژوهش و تحقیق
	تنظیم امور زندگی
	به وجود آمدن شاخه‌های مختلف دانش

- ۲** دیدگاه‌های زیر، نظر کدام یک از فلاسفه است?
 - علیت حاصل توالی پدیده‌است.
 - در کسان از علیت، در کی فطری است.
 - چون انسان از جهت ذاتی ممکن است، نیاز به علت دارد.
 - اصل علیت یک اصل تجربی است.
 - اصل علیت یک اصل کاملاً عقلی است.

۳ شعر زیر کدام اصل را تأیید می‌کند؟ شرح دهید.
 چوبیدگردی مشو غافل زآفات
 که واجب شد طبیعت را مكافات

۱. ملاصدرا فیلسوف بزرگ اسلامی قرن دهم و بازدهم هجری، این بحث را لزقا داد وارد مرحله جدیدی کرد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره به جلد ششم مجموعه آثار استاد مظہری، صص ۷۶۴ تا ۷۸۱ مراجعه کنید.

خلاصه و نتیجه

خلاصه و نتیجه آنچه تاکنون توضیح داده شد، عبارت است از:

۱ پذیرش اصل «علیت»، زمینه‌ساز نگاهی ویژه به جهان و اشیای پیرامونی است. با قبول این حقیقت که هر حادثه علتی دارد، به ارتباط اجزای جهان با یکدیگر و پیوستگی‌شان پی می‌بریم و با مواجهه با هر پدیده‌ای در پی کشف منشاً و عامل پیدایش آن برمی‌آییم.

۲ اصل «وجوب بخشی علت به معلول»، جهان را تابع رابطه‌ای ضروری و حتمی نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که اگر علت با تمام حقیقت خود تحقق یافت، یقین پیدا می‌کنیم که تحقق معلول نیز ضروری و حتمی می‌شود و وجود آن، وجوب پیدا می‌کند. با غایبان بر همین اساس بذر می‌کارد و آن را آبیاری می‌کند و رانده با همین مبنای خودرویش را روشن و به جلو هدایت می‌کند.

۳ اصل «سنخیت میان علت و معلول»، نظم خاصی در جهان برقرار می‌کند و به ما می‌فهماند که هر چیزی نمی‌تواند منشأ هر چیزی شود. کشاورز، صنعتگر، طبیب و هر کسی که در یک کار خاص وارد شده و برای آن برنامه‌ریزی کرده، متوجه همین اصل بوده است، گرچه عبارت «سنخیت میان علت و معلول» به گوش او نرسیده باشد.

لازم و نتیجه اصل

- | اصل | لازم و نتیجه اصل |
|-------------------------------------|---|
| ۱ اصل علیت | ۱ ارتباط و پیوستگی میان هر شیء و منشأ آن |
| ۲ اصل وجوب بخشی علت به معلول | ۲ تخلّف تابدیری و حتمیت در نظام هستی |
| ۳ اصل سنخیت میان علت و معلول | ۳ نظم و قانونمندی‌های معین میان دسته‌های مختلف پدیده‌ها |

بررسی

اگر کسی به طور جدی در هر یک از این اصول سه‌گانه و نتایج آن تردید داشته باشد، تبعات این تردید او چه خواهد بود؟

الف) انکار اصل اول یا تردید در آن:

ب) انکار اصل دوم یا تردید در آن:



«اتفاق» از کلماتی است که در گفت و گوهای روزمره همه اقوام و ملل کاربرد دارد. مردم برخی امور را «اتفاقی» و «تصادفی» می‌شمارند و برخی دیگر رانه. برخی از فیلسوفان نیز گاهی از واژه «اتفاق» استفاده کرده‌اند؛ مثلاً دموکریتوس، فیلسوف یونان باستان، معتقد بود که مادة اولیه تشکیل‌دهنده جهان، اتم‌ها و ذرات ریز تجزیه‌ناپذیر و غیر قابل تقسیمی هستند که در فضای غیرمتناهی پراکنده بوده و به شکلی سرگردان حرکت می‌کرده‌اند. برخود اتفاقی این ذرات سرگردان سبب پیدایش عناصر و اشیای فلی در جهان شده است.^۱



۱. تاریخ فلسفه کالیستون، ج ۱، ص ۸۸.

به کار بیندیم

.....
.....

۱ مواردی که در زیر می‌آید، از نظر فیلسوفان، از نتایج اصل «علیت» و «سنخیت علت و معلول» است. آنان می‌گویند، چون هر انسانی این دو اصل را پذیرفته است، این موارد را هم به طور ضمنی قبول دارد. نظر شما در این باره چیست؟ نظر خود را روی هر مورد بنویسید.

نتایج اصل علیت و سنخیت	نقد و نظر
وجود نظم در میان پدیده‌ها	
امکان پیش‌بینی رخدادها	
امکان پیشگیری از برخی حادثه‌ها	
امکان پژوهش و تحقیق	
تنظیم امور زندگی	
به وجود آمدن شاخه‌های مختلف دانش	

۲ دیدگاه‌های زیر، نظر کدام یک از فلاسفه است؟
- علیت حاصل توالی پدیده‌هاست.

- در ک انسان از علیت، در کی فطری است.

- چون انسان از جهت ذاتی ممکن است، نیاز به علت دارد.

- اصل علیت یک اصل تجربی است.

- اصل علیت یک اصل کاملاً عقلی است.

۳ شعر زیر کدام اصل را تأیید می‌کند؟ شرح دهید.

چوب کردی مشو غافل زافت

که واجب شد طبیعت را مكافات

شكل دیگری از اتفاق که در دوره‌های اخیر مطرح شده، در گفته‌های برخی دانشمندان زیست‌شناس، آمده است. آنان می‌گویند: از ابتدای پیدایش موجود زنده بروی زمین، جانداران بی‌شماری پدید آمده‌اند که بیشتر آنها، به علت ناسازگاری با محیط زندگی، از بین رفته‌اند. فقط آن دسته از جانداران که تغییرات بدنی آنها «اتفاق» سازگار با محیط بوده به حیات خود ادامه داده، رشد کرده‌اند و تکثیر شده‌اند.

همجنبن برخی از دانشمندان احتمال می‌دهند که جهان کنونی ما، یعنی این میلیارد‌ها کهکشان، براثر یک انفجار بزرگ – مه‌بانگ^۱ – آغاز شده و به تدریج گسترش یافته است. این بیان باعث شده برخی تصور کنند پیدایش این جهان، اتفاقی و بدون یک علت وجود دهنده بوده است.

نظر شما در این باره چیست؟

آیا واقعاً حادثی سراغ دارید که به صورت اتفاقی و تصادفی رخ داده باشد؟

آیا ضرب المثل «دری به تخته خورد و فلانی به ثروت رسید» می‌تواند بیان‌گر نوعی اتفاق در جهان باشد؟

تعریف شما از اتفاق چیست؟

یکی از اقدامات مؤثر و مهم فیلسوفان، دقت در مفاهیم عامیانه و نقد و تصحیح یا تعمیق آنها بوده است. این سینا که خود این دقت را دارد و آن را لزوایف فیلسوفان به شمار می‌آورد، در مهمنم ترین کتاب فلسفی خود، یعنی «الهیات شفا»، درباره «اتفاق» و مفاهیم دیگری از قبیل «شانس» سخن گفته و تلاش کرده نظر مردم را در مورد این مفاهیم تصحیح نماید. از همین رو، لازم است که مانیز در ادامه بحث علیت، نظری به مفهوم «اتفاق» بیندازیم و از جنبه فلسفی درباره آنها بحث کنیم؛ به خصوص که امروزه مفهوم اتفاق نه تنها نزد عامه مردم بلکه بر زبان برخی دانشمندان نیز جاری می‌شود.

قبل از ورود به بحث «اتفاق»، برخی از آثار و نتایج اصول مربوط به علیت را که در درس قبل مطرح شدند، توضیح می‌دهیم:

۱. Bigbang

۲. شنا، بخش الهیات، مقاله ششم، فصل پنجم و مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۷ (درس‌های الهیات شنا)، ص ۳۵۶ و مابعد الطیبیه زان وال، ج ۸۷۷.

کدام تصویر از جهان؟

«اتفاق»^۱ از کلماتی است که در گفت‌وگوهای روزمره همه اقوام و ملل کاربرد دارد. مردم، برخی امور را «اتفاقی» و «تصادفی» می‌شمارند و برخی دیگرانه، برخی از فیلسوفان نیز گاهی نظراتی ارائه کرده‌اند که می‌توان از آنها «اتفاق» را برداشت کرد؛ مثلاً دموکریتوس، فیلسف یونان باستان، معتقد بود که ماده اولیه تشکیل دهنده جهان، اتم‌ها و ذرات ریز تجزیه‌ناپذیر و غیرقابل تقسیمی هستند که در فضای غیرمتناهی پراکنده بوده و به شکلی سرگردان حرکت می‌کرده‌اند و برخوردهایی با هم داشته‌اند. در این برخوردهای اتفاقی، ذراتی که هم اندازه و هم شکل بوده‌اند گرد هم آمده و عناصر اصلی عالم طبیعت را تشکیل داده‌اند؛ یعنی برخوردادتفاقی این ذرات سرگردان سبب پیدایش عناصر و اشیای فعلی در جهان شده است.^۲



۱. کلمه «اتفاق» در مبان مارفارسی زبانان، به معنای «رخ دادن» نیز به کار می‌رود؛ مثلاً می‌گوییم «فلان حادنه دیروز اتفاق افتاد». این معنای اتفاق در اینجا مورد نظر نیست.
۲. تاریخ فلسفه کالیستون، ج ۱، ص ۸۷۷.

۱ پذیرش اصل «علیت»، زمینه‌ساز نگاهی ویژه به جهان و اشیای پیرامونی است. با قبول این حقیقت که هر حادثه علتی دارد، به ارتباط اجزای جهان با یکدیگر و پیوستگی شان پی می‌بریم و با مواجهه با هر پدیده‌ای در پی کشف منشأ و عامل پیدایش آن برمی‌آییم.

۲ اصل «وجوب بخشی علت به معلول»، جهان را تابع رابطه‌ای ضروری و حتمی نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که اگر علت با تمام حقیقت خود تتحقق یافته، یعنی پیدامی کنیم که تحقق معلول نیز ضروری و حتمی می‌شود وجود آن، وجوب پیدامی کند. باغبان بر همین اساس بذر می‌کارد و آن را آبیاری می‌کند و رانده با همین مبنای خودرویش را روشن و به جلوه دایت می‌کند.

۳ اصل «سنخیت میان علت و معلول»، نظم خاصی در جهان برقرار می‌کند و به ما می‌فهماند که هر چیزی نمی‌تواند منشأ هر چیزی شود. کشاورز، صنعتگر، طبیب و هر کسی که در یک کار خاص وارد شده و برای آن برنامه‌ریزی کرده، متوجه همین اصل بوده است، گرچه عبارت «سنخیت میان علت و معلول» به گوش او نرسیده باشد.

لازمه و نتیجه اصل

- ۱** ارتباط و پیوستگی میان هر شيء و منشأ آن
- ۲** تخلف ناپذیری و حتمیت در نظام هستی
- ۳** نظم و قانونمندی‌های معین میان دسته‌های مختلف پدیده‌ها

اصل

اصل علیت

اصل و جоб بخشی علت به معلول

اصل سنخیت میان علت و معلول

بررسی

اگر کسی به طور جدی در هر یک از این اصول سه گانه و نتایج آن تردید داشته باشد، تبعات این تردید او چه خواهد بود؟

(الف) انکار اصل اول یا تردید در آن:

(ب) انکار اصل دوم یا تردید در آن:

(ج) انکار اصل سوم یا تردید در آن:

شكل دیگری از اتفاق که در دوره‌های اخیر مطرح شده، برگرفته از گفته‌های برخی دانشمندان زیست‌شناس است که می‌گویند: از ابتدای پیدایش موجود زنده بر روی زمین، جانداران بی‌شماری پدید آمده‌اند که بیشتر آنها، به علت ناسازگاری با محیط زندگی، از بین رفته‌اند. در طول این زمان‌ها تحولات بسیاری در ساختمان بدنی این موجودات رخ داده که هیچ کدام از این تحولات متناسب و سازگار با محیط نبوده و تمام آن موجودات از بین رفته‌اند. فقط آن دسته از جانداران که تغییرات بدنی آنها «اتفاق» سازگار با محیط بوده به حیات خود ادامه داده، رشد کرده‌اند و تکثیر شده‌اند.

همچنین برخی از دانشمندان احتمال می‌دهند که جهان کنونی ما، یعنی این میلیاردها کهکشان، براثر انفجار بزرگ - مه بانگ^۱ - آغاز شده و به تدریج گسترش یافته است. این بیان باعث شده برخی تصور کنند پیدایش این جهان، اتفاقی و بدون علت بوده است.

نظر شما در این باره چیست؟

آیا واقعاً حوادثی سراغ دارید که به صورت اتفاقی و تصادفی رخ داده باشد؟

آیا ضرب المثل «دری به تخته خورد و فلانی به ثروت رسید» می‌تواند بیان‌گر نوعی اتفاق در جهان باشد؟

تعريف شما از اتفاق چیست؟

یکی از اقدامات مؤثر و مهم فیلسوفان، دقت در مفاهیم عامیانه و نقد و تصحیح یا تعمیق آنهاست. ابن سینا در مهم‌ترین کتاب فلسفی خود، یعنی «الهیات شفا»، درباره «اتفاق» و مفاهیم دیگری از قبیل «شانس» سخن گفته و تلاش کرده نظر مردم را در مورد این مفاهیم تصحیح نماید. از همین رو، لازم است که مانیز در ادامه بحث علیت، نظری به مفهوم «اتفاق» بیندازیم و از جنبه فلسفی درباره آنها بحث کنیم؛ به خصوص که امروزه مفهوم اتفاق نه تنها نزد عمame مردم بلکه بر زبان برخی دانشمندان نیز جاری می‌شود.

معانی اتفاق

اتفاق در معانی زیر به کار می‌رود:

معنای اول اتفاق این است که میان **حوادث** جهان و پدیده‌های آن هیچ رابطه ضروری نیست؛ مثلاً چه بسا همه عوامل پیدایش باران موجود باشد، اما باران نبارد و چه بسا مثلاً بدون وجود ابر و مانند آن، خود به خود باران بارد. معنای دوم اتفاق این است که سنتی میان اشیا و آثار آنها نیست. چه بسا که از یک پدیده اثری ظاهر شود که هیچ ربطی به آن ندارد؛ مثلاً حرارت سبب یخ بستن آب و آفتاب سبب تاریکی شود.

معنای سوم اتفاق، بودن غایت و هدف خاص در حرکات و نظم جهان است؛ بدین معنا که این حرکات و نظامها به سمت غایت و هدف معینی به پیش نمی‌روند.

معنای چهارم اتفاق عبارت است از رخدان حوادث پیش‌بینی نشده. به طور مثال، شخصی برای خرید به فروشگاهی مراجعه می‌کند و دوست خود را هم در آن فروشگاه می‌بیند، بدون اینکه قبلاً از آمدن دوست خبر داشته باشد و آن را پیش‌بینی کرده باشد.

اظهار نظر

به نظر شما کدام یک از معانی فوق کمتر امکان پذیر است و کدام، بیشتر؟

معانی اتفاق

اتفاق در معانی زیر به کار می‌رود:

معنای اول اتفاق این است که میان پدیده‌ها و علل آنها رابطه ضروری وجود ندارد؛ مثلاً چه بسا همه عوامل پیدایش باران موجود باشد، اما باران نبارد و چه بسا بدون وجود ابر و بدون هیچ علتی، خود به خود باران بارد. معنای دوم اتفاق این است که سنتی میان اشیا و آثار آنها نیست. چه بسا که از یک پدیده اثری ظاهر شود که هیچ ربطی به آن ندارد؛ مثلاً حرارت سبب یخ بستن آب و آفتاب سبب تاریکی شود.

معنای سوم اتفاق، بودن غایت و هدف خاص در حرکات و نظم جهان است؛ بدین معنا که این حرکات و نظامها به سمت غایت و هدف معینی به پیش نمی‌روند.

معنای چهارم اتفاق عبارت است از رخدان حوادث پیش‌بینی نشده. به طور مثال، شخصی برای خرید به فروشگاهی مراجعه می‌کند و دوست خود را هم در آن فروشگاه می‌بیند، بدون اینکه قبلاً از آمدن دوست خبر داشته باشد و آن را پیش‌بینی کرده باشد.

اظهار نظر

به نظر شما کدام یک از معانی فوق کمتر امکان پذیر است و کدام، بیشتر؟

بررسی معانی اتفاق

(الف) بررسی معنای اول اتفاق: بنابر مباحث گذشته، فیلسفی را سراغ نداریم که به طور صریح و روشن با معنای اول اتفاق موافق باشد. **همه فیلسوفان** چنین اتفاقی را انکار می‌کنند و می‌گویند چون هر معلولی به علت نیاز دارد و یک رابطه ضروری میان علت و معلول آن است، نمی‌شود که میان حادث رابطه‌ای ضروری برقرار نباشد. اگر عوامل پیدایش باران وجود داشته باشد حتماً باران خواهد بارید.

البته، برخی از مردم که از تمام اجزای یک علت آگاه نیستند، گاهی فکر می‌کنند که در برخی موارد، در عین وجود علت، معلول آن پدید نیامده است و براین اساس، می‌پندراند، میان علت و معلول، رابطه ضروری وجود ندارد. توضیح: در مواردی که معلول، از مجموعه‌ای از عوامل پدید می‌آید، هر یک از عوامل را «علت ناقصه» و

(الف) بررسی معنای اول اتفاق: بنابر مباحث گذشته، فیلسفی را سراغ نداریم که به طور صریح و روشن با معنای اول اتفاق موافق باشد. فیلسفون، **معمولًا** چنین اتفاقی را انکار می‌کنند و می‌گویند هر معلولی به علت نیاز دارد و یک رابطه ضروری میان علت و معلول برقرار است. امکان ندارد که موجودی، خود به خود و بدون علتی که به آن وجود ببخشد، پدید آید. باران، خود به خود نمی‌بارد و اگر عوامل پیدایش باران وجود داشته باشد حتماً باران خواهد بارید.

البته، برخی از مردم که از تمام اجزای یک علت آگاه نیستند، گاهی فکر می‌کنند که در برخی موارد، در عین

مجموعه عوامل را «علت تامه» می‌نامند؛ مثلاً نوشتن روی کاغذ معلوم عواملی از قبیل انسان، قلم، گرفتن قلم در دست، اندیشه کردن، اراده کردن و حرکت دست می‌باشد و نوشتن وقتی محقق می‌شود که همه عوامل دخیل در آن موجود باشند. حتی اگر یک عامل هم نباشد، مثلاً انسان باشد، اما اراده نکند، نوشتن پدید نخواهد آمد. حال، ممکن است برخی افراد بدون توجه به «اراده کردن» چنین تصور کنند که همه عوامل نوشتن وجود دارد ولی نوشتن صورت نگرفته است و درنتیجه تصور کنند که میان علت و معلوم آن، رابطه ضروری برقرار نیست.

(ب) بررسی معنای دوم اتفاق: اتفاق بعین معنا نیز از نظر سیاری از فلاسفه، از جمله این سینا و ملاصدرا و علامه طباطبائی و برخی فیلسوفان اروپایی، امکان پذیر نیست؛ زیرا قبول این معنای اتفاق، نفی اصل ساختیت علت و معلوم را به دنبال دارد. آنان می‌گویند اگر کسی واقعاً اصل ساختیت میان علت و معلوم را انکار کند و پدید آمدن هر چیزی از هر چیزی را ممکن بداند به هیچ کاری دست نخواهد زد؛ مثلاً نمی‌تواند برای رفع عطش آب بیاشامد؛ زیرا میان آب و رفع عطش رابطه‌ای مشاهده نمی‌کند.

علاوه بر این، چنین فردی نمی‌تواند نظم و هماهنگی موجود در طبیعت را تبیین کند و دلیل آن را به دست آورد. او حتی نمی‌تواند دانشمندان را به کشف علل پدیده‌ها تشویق نماید. در حقیقت، انکار اصل ساختیت، بی‌اعتباری همه علوم و بی‌اعتنایی به آنها را به دنبال دارد و متناقض با یک هستی نظام مند و قانونمند است.

(ج) بررسی معنای سوم اتفاق: اثبات یا نفی اتفاق به معنای سوم نیازمند دقت و تأمل بیشتر است. پذیرفتن این معنای اتفاق، نفی «علت نخستین جهان» و «آفریننده» را به دنبال دارد؛ زیرا غایتمند بودن جهان بدان معناست که مجموعه حوادنی که در جهان رخ می‌دهد، هدف و غایت میان و از پیش تعیین شده‌ای را دنبال می‌کند و قبول این غایتمندی فقط با قبول علت نخستین و علة‌العلل، یعنی قبول آفریننده امکان پذیر است. به همین جهت فلاسفه نسبت به این معنای اتفاق به دو دسته تقسیم شده‌اند:

۱ آن دسته از فلاسفه که برای جهان علت نخستین و آفریننده را اثبات می‌کنند، معتقدند که این نوع اتفاق هم مانند دو معنای اول امکان پذیر نیست و همه حوادث جهان از ابتداتاکنون و در آینده در جهت یک هدف و غایت از پیش تعیین شده قرار دارند. به عبارت دیگر: جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، به سوی کمال خود در حرکت است و مرحله به مرحله کامل‌تر می‌شود.

۲ اما آن دسته از فیلسوفان که به خداوند و علت نخستین برای جهان معتقد نیستند، غایتمندی زنجیره حوادث را نیز انکار می‌کنند و حتی وجود فرایندهای تکاملی در جهان را امری اتفاقی به حساب می‌آورند که از پیش تعیین شده نبوده است.

وجود علت، معلوم آن پدید نیامده است و براین اساس، می‌پنداشتند، میان علت و معلوم، رابطه ضروری وجود ندارد.

توضیح: در مواردی که معلوم، از مجموعه‌ای از عوامل پدید می‌آید، هر یک از عوامل را «علت ناقصه» و مجموعه عوامل را «علت تامه» می‌نامند؛ مثلاً نوشتن روی کاغذ، معلوم عواملی از قبیل انسان، قلم، گرفتن قلم در دست، اندیشه کردن، اراده کردن و حرکت دست می‌باشد، اما اراده نکند، نوشتن پدید نخواهد آمد. در آن موجود باشند. حتی اگر یک عامل هم نباشد، آن معلوم پدید نخواهد آمد؛ مثلاً اگر انسان باشد، اما اراده نکند، نوشتن تحقیق پیدا نخواهد کرد. حال، ممکن است برخی افراد بدون توجه به «اراده کردن» چنین تصور کنند که همه عوامل نوشتن وجود دارد ولی نوشتن صورت نگرفته است و درنتیجه تصور کنند که میان علت و معلوم آن، رابطه ضروری برقرار نیست.

(ب) بررسی معنای دوم اتفاق: اتفاق بعین معنا نیز از نظر سیاری از فلاسفه، از جمله این سینا و ملاصدرا و علامه طباطبائی و برخی فیلسوفان اروپایی، امکان پذیر نیست؛ زیرا قبول این معنای اتفاق، نفی اصل ساختیت علت و معلوم را به دنبال دارد. آنان می‌گویند اگر کسی واقعاً اصل ساختیت میان علت و معلوم را انکار کند و پدید آمدن هر چیزی از هر چیزی را ممکن بداند، به هیچ کاری دست نخواهد زد؛ مثلاً نمی‌تواند برای رفع تشنجی آب بیاشامد؛ زیرا میان آب و رفع تشنجی رابطه‌ای مشاهده نمی‌کند.

علاوه بر این، چنین فردی نمی‌تواند نظم و هماهنگی موجود در طبیعت را تبیین کند و دلیل آن را به دست آورد. او حتی نمی‌تواند دانشمندان را به کشف علل پدیده‌ها تشویق نماید. در حقیقت، انکار اصل ساختیت، بی‌اعتباری همه علوم و بی‌اعتنایی به آنها را به دنبال دارد و متناقض با یک هستی نظام مند و قانونمند می‌باشد.

(ج) بررسی معنای سوم اتفاق: اثبات یا نفی اتفاق به معنای سوم نیازمند دقت و تأمل بیشتر است. پذیرفتن این معنای اتفاق، معمولاً نفی «علت نخستین» و «آفریننده» را به دنبال دارد؛ زیرا غایتمند بودن جهان بدان معناست که مجموعه حوادنی که در جهان رخ می‌دهد، هدف و غایت رسیدن به هدف و غایت معین و از پیش تعیین شده است. قبول این غایتمندی نیز فقط با قبول علت نخستین و علة‌العلل، یعنی قبول آفریننده امکان پذیر است. در عین حال، فلاسفه نسبت به این معنای اتفاق، نظرات متفاوتی ارائه کرده‌اند:

۱ آن دسته از فلاسفه که برای جهان علت نخستین و آفریننده را اثبات می‌کنند، معتقدند که این نوع اتفاق هم مانند دو معنای اول امکان پذیر نیست و همه حوادث جهان از ابتداتاکنون و در آینده در جهت یک هدف و غایت از پیش تعیین شده قرار دارند. به عبارت دیگر: جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، به سوی کمال خود در حرکت است و مرحله به مرحله کامل‌تر می‌شود.

۲ اما آن دسته از فیلسوفان که به خداوند و علت نخستین برای جهان معتقد نیستند، غایتمندی زنجیره حوادث را نیز انکار می‌کنند و حتی وجود فرایندهای تکاملی در جهان را امری اتفاقی به حساب می‌آورند که از پیش تعیین شده نبوده است.

مقایسه

دیدگاه این دو دسته فلسفه را با یکدیگر مقایسه کنید و بینید کدام یک امتیازات بیشتری دارد؟

(د) بررسی معنای چهارم اتفاق: معنای چهارم اتفاق، همان طور که گفته شد، رخ دادن حادثه پیش بینی نشده است. این معنای اتفاق با هیچ یک از اصول و لوازم علیت مخالف نیست. بنابراین کاربرد درستی دارد و مربوط به علم ناقص و محدود ما نسبت به حوادث پیرامونی است. همان طور که در مثال مربوط به این معنای اتفاق گفته شد، چون شخصی که برای خرید به فروشگاه می‌رود، از خارج شدن دوستش از خانه و تصمیم دوستش برای آمدن به فروشگاه اطلاعی ندارد، نمی‌تواند پیش بینی کند که دوستش را در فروشگاه خواهد دید. والا براساس قاعدة علیت و لوازم آن، مجموعه تصمیم‌ها و حرکت‌های این شخص و دوستش سبب شده که آنها یکدیگر را در فروشگاه بینند و از احوال یکدیگر باخبر شوند.

برای مطالعه

کارل مارکس، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، با اینکه به علله‌العلل برای جهان و خداوند اعتقادی نداشت، در عین حال می‌خواست نوعی غایتمانی و حرکت تکاملی پدیده‌ها را بیز پذیرد. گویا احساس می‌کرد که نفی غایتمانی برای جهان و پدیده‌های آن دامن انسان و جامعه انسانی را می‌گیرد و انسان را به موجودی بی‌ازش تبدیل می‌کند. از این‌رو، تلاش کردن طریق دیگری اصل تکامل و غایتمانی را در طبیعت و حیات انسانی توضیح دهد. او می‌گوید، در هر پدیده‌ای دو وجه مخالف و متصاد با یکدیگر هست که نزاع آن در نزاع آن. یک وجه پدیده‌ها را «تزر^۱» و وجه مخالف آن را «آنتر^۲» نامید و معتقد بود که نزاع این دو مانند جنگ میان دو گروه، به حالت سومی منجر می‌شود که «ستتر» نامیده می‌شود و نتیجه نزاع «تزر» و «آنتر» است. «ستتر» مرحله‌ای کامل‌تر را رقم می‌زند و آن پدیده را وارد مرحله برتری می‌کند. در مرحله جدید، بار دیگر همین ستتر، خود به «تزر» تبدیل می‌شود و در کنار آن «آنتر^۳» ای جدید قد علم می‌کند و نزاعی تازه و در سطحی بالاتر به وقوع می‌پیوندد که نتیجه آن نیز «ستتر» ای جدید، برتر و کامل‌تر از ستتر قبل است. بدین ترتیب، حرکت تکامل طبیعت و انسان شکل می‌گیرد و پیش می‌رود.

۱. Thesis
۲. Antithesis
۳. Synthesis

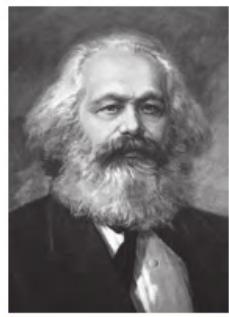
۲) دسته‌ای از فیلسوفان هم هستند که در عین انکار خداوند، می‌خواهند برای جهان و انسان هدف و غایت تعیین کنند و بگویند که جهان به سمت یک غایت برتر در حرکت است و روز به روز کامل‌تر می‌شود و به غایت خود نزدیک‌تر می‌گردد.

اما نظر این فیلسوفان مورد نقد قرار گرفته است. زیرا قبول غایت برای اشیا و پدیده‌های جهان وقتی امکان‌پذیر است که آن غایت، قبل از پیدایش اشیا مشخص شده باشد تا اشیا، متناسب با آن هدف و آن غایت ساخته شده و پدید آمده باشد تا به سوی آن حرکت نمایند و تکامل یابند و چنین غایت و هدفی، بدون قبول خداوند امکان‌پذیر نیست.

مقایسه

دیدگاه این سه دسته فلسفه را با یکدیگر مقایسه کنید و بینید کدام یک امتیازات بیشتری دارد؟

(د) بررسی معنای چهارم اتفاق: معنای چهارم اتفاق، همان طور که گفته شد، رخ دادن حادثه پیش بینی نشده است. این معنای اتفاق با هیچ یک از اصول و لوازم علیت مخالف نیست. بلکه مربوط به علم ناقص و محدود ما نسبت به حوادث پیرامونی است. بنابراین می‌تواند کاربرد درستی داشته باشد. همان طور که در مثال مربوط به این معنای اتفاق گفته شد، چون شخصی که برای خرید به فروشگاه می‌رود، از خارج شدن دوستش از خانه و تصمیم دوستش برای آمدن به فروشگاه اطلاعی ندارد، نمی‌تواند پیش بینی کند که دوستش را در فروشگاه خواهد دید. والا براساس قاعدة علیت و لوازم آن، مجموعه تصمیم‌ها و حرکت‌های این شخص و دوستش سبب شده که آنها یکدیگر را در فروشگاه بینند و از احوال یکدیگر باخبر شوند.



کارل مارکس، فیلسوف و متکر اجتماعی قرن نوزدهم، سال ۱۸۱۸ در آلمان به دنیا آمد. او یادگار مکتبی فلسفی و اجتماعی شد که به نام خودی، مارکسیسم نامیدند. این مکتبه در قرون نوزدهم و بیستم دست مایه جنبش‌های اجتماعی بزرگ و انقلاب‌های متعددی در سراسر جهان شد. بزرگ‌ترین انقلاب مارکسیستی در روسیه تزاری و کشورهای اطراف آن رخ داد که به پیاداش کشور اتحاد جماهیر شوروی منجر شد. اما این کشور پیش از ۷۰ سال دوام نیاورد و در سال ۱۹۹۱ میلادی از هم پاشید.

سوالی اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است: اگر پذیریم که در همه پدیده‌ها و حرکت‌ها ردبایی از «تز» و «آنتی‌تز» هست و نزاع و جنگ عامل حرکت است، (که چنین نیست) چرا و به چه علت باید «ستتر» که نتیجه این نزاع است، همواره کامل‌تر و برتر از مرحله قبل باشد؟ آیا کسی هست که این تصمیم را گرفته و نقشه‌ای را که خودش طراحی کرده پیاده می‌کند؟ یا بر حسب اتفاق این حرکات تکاملی شکل می‌گیرد؟ هیچ دلیلی در کار نیست که بگوییم بنابر آن دلیل، نزاع تز و آنتی تز حتماً باید امر کامل‌تری باشد. از این بدوں یک علت با علم و حکمت نمی‌توان برای جهان یک فرایند تکاملی در نظر گرفت.

به کار بیندیم

۱ در ابتدای درس، حوادث و پدیده‌هایی ذکر شد که به نظر برخی، مصدق اتفاق هستند. به نظر شما هر یک اتفاق هستند. از این نمونه‌ها با کدام معنا از معانی اتفاق تناسب دارند؟

۲ آیا می‌توان بدون یک علت بالذات یا علة‌العلل که در ادیان الهی آن را «خدا» می‌نامند، «اتفاق» به معنای سوم را مردود دانست؟

۳ پذیرش «اتفاق» به معنای دوم و سوم چه تأثیری در اندیشه و تفکر و سبک زندگی یک فرد دارد؟

۴ ضرب المثل زیر کدام معنای اتفاق را رد می‌کند؟ چرا؟
گندم از گندم بروید جوز جو

۵ شعر زیر انکار کدام معنای اتفاق است؟
از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان بروزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از ملانک پر و سر

به کار بیندیم

۱ در ابتدای درس، حوادث و پدیده‌هایی ذکر شد که به نظر برخی، مصدق اتفاق هستند. به نظر شما هر یک اتفاق هستند. از این نمونه‌ها با کدام معنا از معانی اتفاق تناسب دارند؟

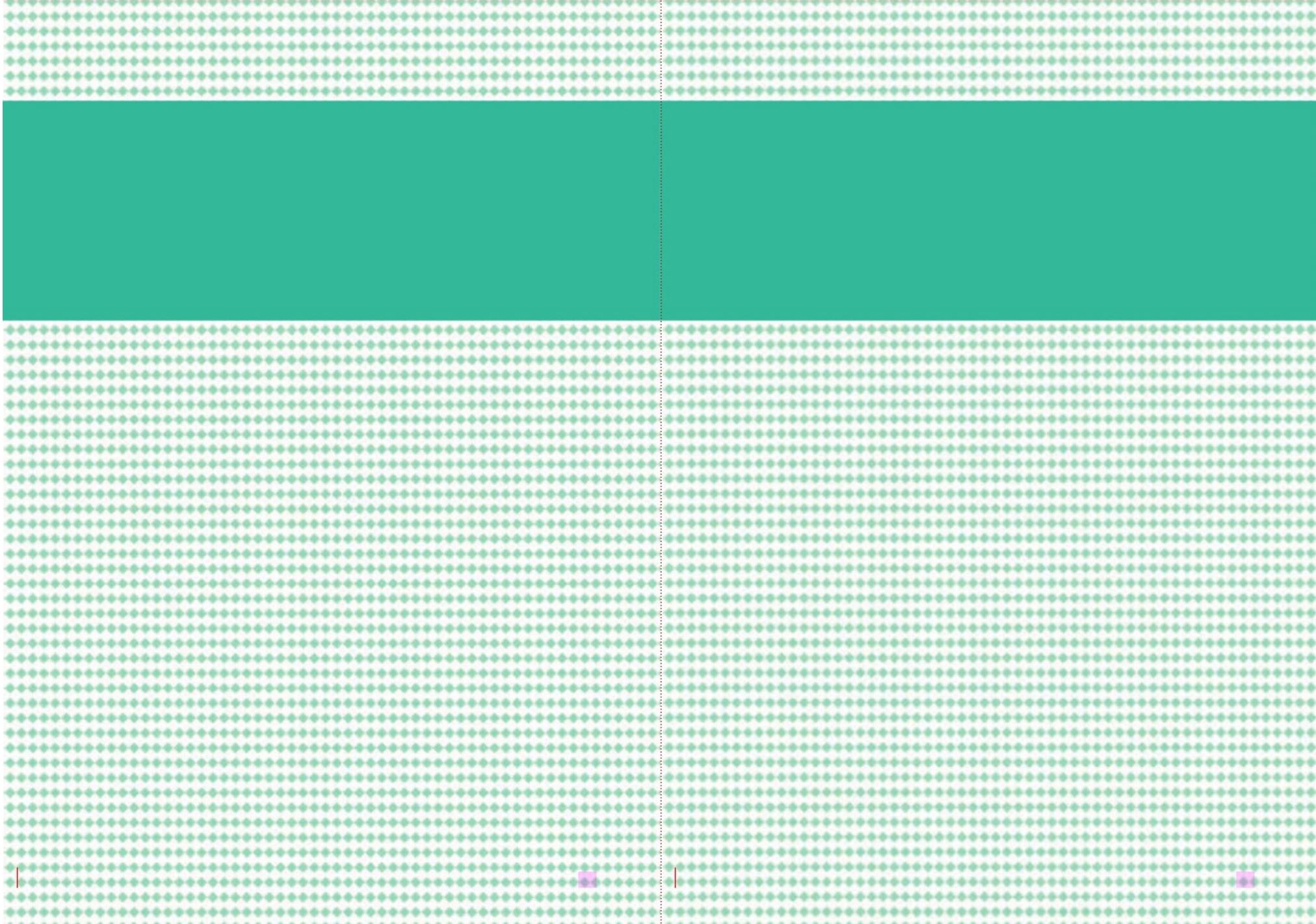
۲ آیا می‌توان بدون یک علت بالذات یا علة‌العلل که در ادیان الهی آن را «خدا» می‌نامند، «اتفاق» به معنای سوم را مردود دانست؟

۳ پذیرش «اتفاق» به معنای دوم و سوم چه تأثیری در اندیشه و تفکر و سبک زندگی یک فرد دارد؟

۴ ضرب المثل زیر کدام معنای اتفاق را رد می‌کند؟ چرا؟
گندم از گندم بروید جوز جو

۵ شعر زیر انکار کدام معنای اتفاق است؟

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان بروزدم
پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
تا برآرم از ملانک پر و سر





پیرامون خدا و عقل

در این بخش دو موضوع از موضوعات مهم فلسفه که از ابتدای رشد تفکر فلسفی مورد توجه فیلسوفان بود، مورد بحث قرار گرفته است: **موضوع اول** که با عنوان «خدا در فلسفه» در دو درس طراحی شده، از یک جهت مربوط به یکی از فلسفه‌های مضاف، یعنی «فلسفه دین» است؛ زیرا که به مهم ترین موضوع همه ادیان، یعنی خدا می‌پردازد. از جهت دیگر، این موضوع مربوط به «وجودشناسی» است؛ زیرا یک بحث مهم در وجودشناسی، شناخت علایالعل و علت نخستین و مبدأ هستی وجود، یعنی واجب الوجود بالذات است که مقدمات آن در درس‌های قبل توضیح داده شده است. موضوع دوم نیز از یک جهت مربوط به «انسان شناسی فلسفی» است و از جهت دیگر مربوط به معرفت‌شناسی است که می‌خواهد حدود معرفت بشری را روشن سازد و برخی مباحث مربوط به آن در سال قبل بیان گردید.



پیرامون خدا و عقل

در این **بخش** دو موضوع از موضوعات مهم فلسفه که از ابتدای شکل گیری و رسید داشت فلسفه مورد توجه فیلسوفان بوده، مورد بحث قرار گرفته است:

موضوع اول که با عنوان «خدا در فلسفه» در دو درس طراحی شده، از یک جهت مربوط به یکی از فلسفه‌های مضاف، یعنی «فلسفه دین» است؛ زیرا به مهم ترین موضوع همه ادیان، یعنی خدا می‌پردازد. از جهت دیگر، این موضوع مربوط به «وجودشناسی» است؛ زیرا یک بحث مهم در وجودشناسی، شناخت علایالعل و علت نخستین و مبدأ هستی وجود، یعنی واجب الوجود بالذات است که مقدمات آن در درس‌های قبل توضیح داده شده است. موضوع دوم نیز از یک جهت مربوط به «انسان شناسی فلسفی» است و از جهت دیگر مربوط به معرفت‌شناسی است که می‌خواهد حدود معرفت بشری را روشن سازد و برخی مباحث مربوط به آن در سال قبل بیان گردید.



خدا در فلسفه (۱)

در درس های «جهان ممکنات» و «جهان علی و معلولی» به این نقطه رسیدیم که موجودات ممکن و معلول وجودشان از خودشان نیست و نیازمند به علت هستند؛ اکنون جای آن دارد که به دیدگاه برخی فیلسوفان درباره خدا نیز نظری بیفکنیم و تا آنجا که مقدور و ممکن است، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف در این موضوع را با سایر دیدگاه های وی به دست آوریم.



خدا در فلسفه - قسمت اول

در درس های «جهان ممکنات» و «جهان علی و معلولی» به این نقطه رسیدیم که موجودات ممکن و معلول، وجودشان از خودشان نیست و نیازمند به علت هستند؛ اکنون جای آن دارد که به دیدگاه فیلسوفان درباره خدا نیز نظری بیفکنیم و تا آنجا که مقدور است، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف در این موضوع را با مبانی معرفتی وی به دست آوریم. در این درس، به نظر فیلسوفان اروپایی از یونان باستان تا دوره معاصر، نگاهی می افکنیم.



بیشتر بدانیم

گزارش‌های تاریخی و کتاب‌های آسمانی بیانگر آن هستند که اندیشه درباره خدا یک اندیشه دیرین در تمام جوامع بشری بوده است. حکیمان و فرزانگان جوامع در همراهی با پیام آوران الهی تلاش می‌کردند دریافتی درست و به دور از جهل و خرافات از خداوند به مردم عرضه کنند.^۱

برای مطالعه

پیام به زرتشت پاکیزه رای همان روز، بهمن، به امر خدای درخششده از نور مانند هر بیوشیده یک دست چاهه را از نور به زرتشت گفت که برگوی نام چه چوبی ز دنیا چه داری تو کام؟ بدرو گفت زرتشت: کای نیک رای نجومی همی جز رضای خدای مرادم همه سوی فرمان اوست از این روز که هر دو جهان زان اوست به جز راستی می‌تجوید دلم گرد کنی همین بیویود دلم اگر امر بزدن به جای اورم همه کام دل زیر پای اورم^۲

نمونه‌ای از تلاش این حکیمان و فرزانگان را می‌توانیم در گزارش‌های تاریخی و داستان‌های اسطوره‌ای که از ایرانیان قدیم که پیش از حکومت مادها و هخامنشیان می‌زیستند، مشاهده کنیم. باشاره‌هایی که سهپور و دیفیلسوف بزرگ اسلامی به دوره قدیم ایران دارد و نیز از داستان سرایی فردوسی در شاهنامه روشن می‌شود که در ایران قدیم حکیمان و فرزانگانی می‌زیسته‌اند که اندیشه‌های درخور سایشی درباره خدا و مبدأ هستی داشته‌اند. آنان خدا را نور هستی می‌دانستند که با برتو و اشرف خود پدیده‌ها را ظاهر می‌سازد و خلق می‌کند. آنان اولین پرتو و مخلوق خدا را «بهمن» می‌نامیدند و معتقد بودند که وی وجودی مجرد و غیرمادی دارد.^۳

در این درس و درس بعد نظر فیلسوفان بزرگ و مشهوری را که تاکنون با برخی از نظرات آنها آشنا شده‌ایم، درباره خدا و مبدأ هستی بررسی می‌کنیم.

دوره یونان باستان

فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یکی از واقعیات جهان می‌شمردند؛ مثلاً از نظر آنان «زئوس» خدای آسمان و باران، «آیولون» خدای خورشید و هنر و موسیقی و «آرتیمس» خدای عفت و خویشن داری بود. اعتقاد به این خدایان که تعدادشان به ده‌ها مورد می‌رسید، چنان محکم و ریشه‌دار بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی‌دادند که کسی با اندیشه شرک آزادشان مخالفت کند و یا به خدایان توهین نماید. اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که «او خدایانی را که همه به آنها معتقد‌اند، انکار می‌کند و از خدایی جدید سخن می‌گوید.»^۴

بیشتر بدانیم

ویل دورانت: «لو[اد] میان یونانیان[ایران] خودین خاصی داشت و معتقد به خدای یکانه بود و با فوتی امیشور بود که مرگ، او را از میان بخواهد برد (تاریخ فلسفه)، ص(1)

و لبر از زبان دفتر اتنی که درباره سقراط سخن رانده‌اند، نقل می‌کند که: «این است این بخی دنی که معتقد است خدا یکی است». (تاریخ فلسفه ویل دورانت، ص(1)

درباره خدای سقراط، همچنین مراجعه کنید: بزرگان فلسفه، هنری توماس، ص(227 و 228) و آموزه‌های اساسی فلسفه بزرگ، فراتست، اس. آنی، ترجمه غلامحسین توکلی.

بیشتر بدانیم

سیزده نامه و جودار داده افلاطون شناسان اتفاقاً افلاطون می‌دانند. آنها را منسوب به افلاطون می‌دانند. محتوای نامه سیزدهم شناس می‌دهد که چه فضای سخت و تقصیل‌آمیز بر یونان حاکم بوده است. افلاطون در این نامه می‌گوید: «قاده‌بازار اینکه کدام یک از نامه‌ای قبیل من دیده‌اند اصلی خودم را دارد و کنامن، کمان می‌کنم عالمی را که اهم قرار گذاشته بودیم، به یاد داشته باشی. در آغاز هر نامه اصلی و جذی کلمه «خدای» را نویسید و در آغاز نامه‌ای دیگر، کلمه «خدایان» را.»

افلاطون توصیفی از نوعی هستی ارائه می‌دهد که کاملاً بر توصیف خدا در ادیان الهی منطبق است. او می‌گوید: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می‌زاید و نه از میان می‌رود و نه چیز دیگری را به خود راه می‌دهد و نه خود را چیزی دیگری فرو می‌شود. نه دیدنی است و نه از طریق

دوره یونان باستان

فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یکی از واقعیات جهان می‌شمردند؛ مثلاً از نظر آنان «زئوس» خدای آسمان و باران، «آیولون» خدای خورشید و هنر و موسیقی و «آرتیمس» خدای عفت و خویشن داری بود. اعتقاد به این خدایان که تعدادشان به ده‌ها مورد می‌رسید، چنان محکم و ریشه‌دار بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن

جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی‌دادند که کسی با اندیشه شرک آزادشان مخالفت کند و یا به خدایان توهین نماید. اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که «او خدایانی را که همه به آنها معتقد‌اند، انکار می‌کند و از خدایی جدید سخن می‌گوید.»

سقراط، گرچه گاهی از لفظ خدایان هم استفاده می‌کرد، اما گزارش افلاطون از جریان محاکمه‌وی نشان از آن دارد که وی به وجود خدای معتقد‌بوده و تلاش کرده که مردم را نیز به این حقیقت رهبری و هدایت نماید.^۵

افلاطون در یک چنین قضایی، تصمیم گرفت با دقت فلسفی بیشتری درباره خدا صحبت کند و به تدریج پندارها را اصلاح نماید. از همین‌رو، یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی می‌گوید: «افلاطون ابداع کننده خداشناسی فلسفی است.»^۶

خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی‌های روش است و این، با چند خدایی یونان تفاوت دارد. از نظر وی، کار خداوند هدف دار است و براساس حکمت و برای هدفی خاص صورت می‌گیرد.

افلاطون توصیفی از نوعی هستی ارائه می‌دهد که کاملاً بر توصیف خدا در ادیان الهی منطبق است. او می‌گوید: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می‌زاید و نه از میان می‌رود و نه چیز دیگری را به خود راه می‌دهد و نه خود را چیزی دیگری فرو می‌شود. نه دیدنی است و نه از طریق

۱. بیان میتوس در دادگاه که به نمایندگی از شاکیان سخن می‌گفت. سقراط تلاش می‌کرد اندیشه‌اش را درباره خدا اصلاح کند؛ به گونه‌ای که آن متوجه حقیقتی بتر در هستی شوند که اداره کننده اصلی جهان است.

۲. رساله آیولوزی (دافعیه افلاطون و کتاب «مرگ سقراط» اثر رومانو گواردینی، ترجمه محمدحسن لطفی).

۳. A. E Tailor, Plato, The man and his work, 1965, P. 492-3

۱. حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۱۳۶

۲. اشتاینی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، انتشارات سمت.

۳. حکمت خسروانی، هاشم رضی، صص ۹۸ و ۹۹.

جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی دادند که کسی با اندیشه شرک آلدشان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید. اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که «اخدایان را که همه به آنها معتقدند، انکار می کند و از خدایی جدید سخن می گوید.»^۱

افلاطون در یک چنین فضایی، تصمیم گرفت با دقیقی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و به ترتیب پندرها را اصلاح نماید. از همین رو، یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی به نام «تیلور» می گوید: «افلاطون ابداع کننده خداشناسی فلسفی است.»^۲

وی همچنین می گوید: «از نظر افلاطون، کار خداوند هدف دارد است. به عبارت بیشتر، خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی های روش نماید و این، با چند خدایی یونان تفاوت دارد؛ زیرا در چند خدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد و چند خدایی شکل دیگری از همان کفر و بی خدایی است که افلاطون از آن یاد کرده است.»^۳

مقصود تیلور آن است که چند خدایی یا همان شرک نمی تواند نظم حکیمانه جهان را تبیین کند، به خصوص که چند خدایی ها عقیده داشتند که میان خدایان اختلاف و جنگ هم رخ می دهد و هر کدام از آنها می خواهد بر دیگران چیره شود.

لذا این اعتقاد، تفاوتی را بی خدایی ندارد.

افلاطون خداوند را چنین توصیف می کند: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می زاید و نه از میان می رود و نه چیز دیگری را به خود راه می دهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می شود. او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتی است. فقط با تفکر و تعلق می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد.»^۴

افلاطون، در مواردی از خداوند با عنوان «مثال خیر» یاد می کند و توضیح

^۱. بیان میتوس در دادگاه که به تماذگی از شاکان سخن می گفت، سقوطاً تلاش می کرد اندیشه آتشی را درباره خدا اصلاح کند؛ به گونه ای که آن متوجه حقیقتی برتر در هستی شوند که اداره کننده اصلی جهان است.

^۲. A.E Tailor, Plato, The man and his work, 1965, P. 492-3

^۳. Ibid

^۴. رسالت تیماوس، فقره ۵۲. او همچنین می گوید: «برای ما معابر هر چیزی خداست. نه آن طور که برخی می گویند، این با آن فرد، باید با همه نیرو بکوشند تا در حد امکان شویه او شود. بنابراین، از میان مانند کسی محظوظ خاست که خوبیشان دار (اعیف) باشد و از داراء اعتماد باشند. زیرا چنین کسی شیوه خاست (اقواین، کتاب چهارم، فقره ۷۱۶). ترجمه محمدحسن طلحی، صص ۱۱۹ و ۱۲۰. برای مطالعه بیشتر به مقاله «فلسفه افلاطون» مادر همه فلسفه های الهی» به قلم حسین غفاری در مجله «فلسفه» شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۱ از دانشگاه تهران مراجعه کنید.

برای مطالعه بیشتر به مقاله «فلسفه افلاطون مادر همه فلسفه های الهی» است به قلم حسین غفاری در مجله «فلسفه» شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۱ از دانشگاه تهران مراجعه کنید.

بیشتر پذیریم

سیزده نامه وجود دارد که افلاطون شناسان آنها را منسوب به افلاطون می دانند. محتوای نامه سیزدهم تسان می دهد که چه فضای سخت و تعصب الودی بر میان حاکم بوده است. افلاطون در این نامه می گوید: «اما زیرا اینکه کدام یک از نامه های قبلی من دیدگاه اصلی خودم را دارد و کام نه، گمان می کنم عالمیست را که باهم قرار گذاشته دویم، به یاد داشته باش، در آغاز هر نامه اصلی و جدی کلمه «خدا» را می نویسم و در آغاز نامه های دیگر، کلمه «خدایان» را.» این نامه حتی اگر از افلاطون هم نباشد، کویای فضای شرک آلد این روزگار است.^۱

^۱. مجموعه اثار افلاطون، جلد ۳، ص ۲۰۱۹

حوال دریافتی است. فقط با تفکر و تعلق می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد.^۱ افلاطون، در مواردی نیز از خداوند با عنوان «مثال خیر» یاد می کند و توضیح می دهد که همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می شوند و همان طور که روشنایی شبیه خورشید است، اما خود خورشید نیست، حقایق نیز شبیه به «مثال خیر» هستند، نه خود آن.^۲

وی همچنین از خدا به عنوان «صانع» و آفرینش اندیشه ای این عالم یاد می کند تا به انسان ها یادآوری نماید که نظم جهان از وجودی عاقل سرچشمه می گیرد. او می گوید:

«یگانه سخنی که درباره نظم جهان و گردش آفتاب و ماه و ستارگان می توان گفت این است که کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.»^۳

بسیاری از افلاطون شناسان معتقدند که «مثال خیر» و «صانع» (دمیورژ) هر دو، نام های دیگر خداوند است. آنان می گویند دمیورژ، همان خداست، اما در مرتبه خلق جهان، اما مثال خیر، فقط اشاره به ذات خداوند دارد. آنان همچنین معتقدند که اگر گاهی افلاطون از خدایان نام می برد، به معنای اعتقاد وی به چند خدایی نیست، بلکه برای ارتباط برقرار کردن با جامعه آن است که به شدت مشرک اند. استاد وی، سقراط را هم به همین جهت که با خدایان مخالفت می نمود، محاکمه کردند و به قتل رسانند. همچنین او تلاش می کند خداوند (مثال خیر) را در جایگاه قرار دهد که هیچ موجود دیگری نمی تواند به آن جایگاه برسد.^۴

تبیین

عبارت افلاطون، بیان اوایله ای از «برهان نظم» برای اثبات وجود خداست. این عبارت را به صورت یک برهان درآورید.

مقدمه ۱:

مقدمه ۲:

نتیجه:

^۱. رسالت تیماوس، فقره ۵۲. او همچنین می گوید: «برای ما معابر هر چیزی خداست. نه آن طور که برخی می گویند، این با آن فرد، باید با همه نیرو بکوشند تا در حد امکان شویه او شود. بنابراین، از میان مانند کسی محظوظ خاست که خوبیشان دار (اعیف) باشد و از داراء اعتماد باشند. زیرا چنین کسی شیوه خاست (اقواین، کتاب چهارم، فقره ۷۱۶). ترجمه محمدحسن طلحی، صص ۱۱۹ و ۱۲۰. برای مطالعه بیشتر به مقاله «فلسفه افلاطون» مادر همه فلسفه های الهی» به قلم حسین غفاری در مجله «فلسفه» شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۱ از دانشگاه تهران مراجعه کنید.

^۲. تاریخ فلسفه، فردیک کاپلستون، جلد ۱، ص ۲۰۶.

^۳. مجموعه آثار افلاطون، رسالت فیلیوس. این سخن افلاطون بیان اوایله و ساده ای از برهان نظم است که فلاسفه از آن استفاده کرده اند.

^۴. تفصیل این مختصر در مقاله «فلسفه افلاطون مادر تمام فلسفه های الهی» آمده است.

می‌دهد که همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می‌شوند و همان‌طور که روشنایی شیوه خورشید است، اما خود خورشید نیست، حقایق نیز شیوه به «مثال خیر» هستند، نه خود آن.^۱

و گاهی نیز از خدا به عنوان «خالق» و آفریننده این عالم یاد می‌کند تا به انسان‌ها یادآوری نماید که: «یگانه سخنی که درباره نظم جهان و گردش آفتاب و ماه و ستارگان می‌توان گفت این است که کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.»^۲

تبیین

عبارت افلاطون، بیان اوایله‌ای از «برهان نظم» برای اثبات وجود خاست. این عبارت را به صورت یک برهان درآورید.

مقدمه ۱:

مقدمه ۲:

نتیجه:

ارسطو که از قدرت استدلال و منطق قوی برخوردار بود، تلاش کرد برهان‌هایی بر وجود خدا و مبدأ نخستین جهان ارائه کند.^۳ این استدلال‌ها، گرچه قدم‌های اویله بوده‌اند، از استحکام خاصی برخوردارند و زمینه قدم‌های بعد را فراهم می‌سازند. ارسطو در یکی از نوشته‌های خود می‌نویسد:

«به‌طور کلی، هر جا که یک خوب‌تر و بهتر وجود دارد، خوب‌ترین و بهترینی نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب‌تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب‌ترین و بهترین باشد وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.»^۴

۱. تاریخ فلسفه، فردیک کالپستون، جلد ۱، ص ۲۶.

۲. مجموعه آثار افلاطون، رساله فیلیووس، این سخن افلاطون بیان اوایله و ساده‌ای از برهان نظم است که فلاسفه از آن استفاده کرده‌اند. افلاطون شناسنامه بزرگ، از جمله نیلوفر که در اینجا از وی نام برده شد، معتقدند که «مثال خیر» و «خالق» (دیمورز) هردو، نام‌های دیگر خداوند است. «دیمورز»، خدا در مرتبه الوهیت و منصب به صفات فعل است، اما مثال خیر، فقط اشاره به ذات خداوند دارد. انان همچنین معتقدند که اگر گاهی افلاطون از خدایان نام می‌برد، به معنای اختلال وی به چندخانی نیست، بلکه برای ارتباط برقرار کردن با جامعه آن است که به شش مشترک‌اند و اسناد و سقوط را هم به همین جهت به قتل رسانند. همچنین او تلاش می‌کند خداوند (مثال خیر) را در جایگاه قرار دهد که هیچ موجود دیگری نمی‌تواند به آن جایگاه برسد (تفصیل این مختصر در مقاله «فلسفه افلاطون ما در تمام فلسفه‌های الهی» آمده است).

۳. پیر، موزخ برگسته فلسفه یونان می‌گوید: «استدلال واقعی بر وجود خدا، نخستین بار در آغاز اویله ارسطو یافت می‌شود. او در کتاب سوم خود با یک استدلال و قیاس، «برترین و الاترین موجود» را اثبات می‌کند و به این ترتیب، به موضوع شکلی روشن و گویا می‌بخشد؛ به طوری که در طول قرون بعد، پیوسته متفکران مختار را به سمت تلاش‌هایی نازه به این سو و امی دارد» (مراجعة کنید به مقاله «ارسطو، فلیسوف الهی یا پوزیتیویست» از حسین غفاری در مجله فلسفه دانشگاه تهران، شماره بهار و تابستان ۱۳۷۲).

۴. قلمه ۶ از کتاب «درباره مابعدالطبیعت» (برگفته از مقاله «ارسطو، فلسفه الهی یا پوزیتیویست») و تاریخ فلسفه، کالپستون، ج ۱، ص ۳۶۲.

پس از افلاطون، ارسطو که از قدرت استدلال و منطق قوی برخوردار بود، تلاش کرد برهان‌هایی بر وجود خدا و مبدأ نخستین جهان ارائه کند.^۱ این استدلال‌ها، گرچه قدم‌های اویله بوده‌اند، از استحکام خاصی برخوردارند و زمینه قدم‌های بعد را فراهم می‌سازند. ارسطو در یکی از نوشته‌های خود چنین می‌نویسد:

«به‌طور کلی، هر جا که یک خوب‌تر و بهتر وجود دارد، خوب‌ترین و بهترینی نیز هست. حال، در میان موجودات، برخی خوب‌تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب‌ترین و بهترین باشد وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.»^۲ این برهان ارسطو را «برهان درجات کمال» نامیده‌اند.

منظور ارسطو این است که: هرگاه دو موجود با یکدیگر مقایسه شوند و گفته شود که یکی کامل‌تر و خوب‌تر از دیگری است، باید یک کامل مطلق و یک خوب مطلق وجود داشته باشد که بتوان آن دو موجود را بایان وجود کامل مقایسه نمود و هر کدام را که به این وجود، تزدیک‌تر باشد، برتر و آن را که دورتر باشد، ناقص‌تر به حساب آورد.^۳

تبیین

برهان «برترین درجات کمال» ارسطو را در شکل دو مقدمه و یک نتیجه تکمیل کنید.

مقدمه ۱:

مقدمه ۲: هر جا که یک خوب‌تر و بهتر هست، خوب‌ترین و بهترینی نیز هست.

نتیجه: پس

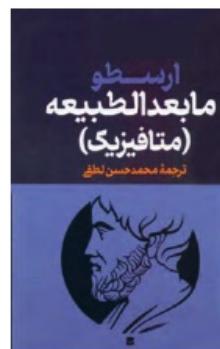
او همچنین در جای دیگری از کتاب خود می‌گوید:
 «نمی‌شود که یک نظم و انتظام برجهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی
 جاویدان و برتر از ماده در کار نباشد.»^۱

تبیین

برهان «خوب‌ترین و بهترین موجود» ارسسطو را در شکل دو مقدمه و یک نتیجه تکمیل کنید.

مقدمه ۱:

مقدمه ۲: هر جا که یک خوب‌تر و بهتر هست، خوب‌ترین و بهترین نیز هست.
 نتیجه: پس



برهان مشهور ارسسطو بر اثبات وجود خدا، برهان حرکت نام دارد. او معتقد است که وجود حرکت در عالم نیازمند یک محركی است که خود آن محرك، حرکت ناشته باشد، زیرا اگر آن نیز حرکت ناشته باشد، نیازمند یک محرك دیگر است و آن محرك دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرك است و سلسله محرك‌ها تا نهایت جلو خواهد رفت و چنین تسلسلی عقلاً محال است.^۲

اندیشه

arsسطو در توصیفاتی که از خدا و مبدأ نخستین جهان می‌کند، از عباراتی چون شریف‌ترین موجود، خیر و جمال و زیبایی، ضرورتاً موجود، محرك غیرمحرك، دارای حیات، تغیرناپذیر و دارای عالی ترین اندیشه استفاده می‌کند.^۳ این عبارات گویای آن است که وی علاوه بر قبول موجودات غیرمادی، در میان آنها یک موجود را برتر می‌داند و ارمدآهمه امور تلقی می‌کند و بدین ترتیب، قدمی بزرگ در راه خداشناسی فلسفی برمی‌دارد.

پیشتر بداتیم

arsسطو بدان دلیل که در پخش مابعدالطبيعه خدا را اثبات می‌کند، ترجیح می‌دهد که بخش مابعدالطبيعی و فلسفی خود را «الهيات» یا علم خداشناسی بنامد. وی پس از توضیحاتی در این باره می‌گوید: «سه گونه دانش نظری وجود دارد: طبیعی، ریاضی و الهی (Theologies)». سپس می‌گوید: «این آخرين دانش، بهترین علم است: زیرا دریاراه ارجمندترین موجودات است» (ما بعدالطبيعه، کتاب باردهم، فصل هفتم، ص ۲۴).

دوره جدید اروپا

با شکل گیری دوره جدید اروپا از قرن‌های چهاردهم و پانزدهم و پیدایش دو جریان عقل‌گرا و تجربه‌گرا در فلسفه، درباره خدا نیز دیدگاه‌های متفاوتی ظهور کرد که به گونه‌ای ریشه در این دو جریان داشتند. از این‌رو، دیدگاه برشی از فلسفه‌فان این دو جریان درباره خدا را بررسی می‌کنیم.

دکارت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، در یکی از استدلال‌های خود برای اثبات خدا می‌گوید: من از حقیقتی نامتناهی و دانا و توانا که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده‌ایم، تصویری دارم.

۱. مابعدالطبيعه، کتاب باردهم، ص ۳۶۸.
 ۲. مابعدالطبيعه، ارسسطو، دلتا و فريزك، تنا، ۶، ب ۲۰۸ و تاریخ فلسفه، كابلستون، ج ۱، صص ۳۵۷ تا ۳۶۰.
 ۳. مابعدالطبيعه، فصل های ششم تا دهم.

برهان مشهور ارسسطو بر اثبات وجود خدا، برهان حرکت نام دارد. او معتقد است که وجود حرکت در عالم نیازمند محركی است که خود آن محرك، حرکت ناشته باشد، زیرا اگر آن نیز حرکت ناشته باشد، نیازمند یک محرك دیگر است و آن محرك دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرك دیگری است و سلسله محرك‌ها تا نهایت جلو خواهد رفت و چنین تسلسلی عقلاً محال است.^۱



پیشتر بداتیم
 ارسسطو بدان دلیل که در پخش مابعدالطبيعه خدا را اثبات می‌کند ترجیح می‌دهد که بخش مابعدالطبيعی و فلسفی خود را «الهيات» یا علم خداشناسی بنامد. وی پس از توضیحاتی در این باره می‌گوید: «سه گونه دانش نظری وجود دارد: طبیعی، ریاضی و الهی (Theologies)». سپس می‌گوید: «این آخرين دانش، بهترین علم است: زیرا دریاراه ارجمندترین موجودات است» (ما بعدالطبيعه، کتاب باردهم، فصل هفتم، ص ۲۴).

بعداً، این سینا نیز بخش فلسفی کتاب شفای خود را به همین دلیل «الهيات» نامید.

۱. در درس بعد، دلیل محل بدن چنین تسلسلی بیان خواهد شد. مابعدالطبيعه، ارسسطو، دلتا و فريزك، تنا، ۶، ب ۲۰۸ و تاریخ فلسفه، كابلستون، ج ۱، صص ۳۵۷ تا ۳۶۰.
 ۲. مابعدالطبيعه، فصل های ششم تا دهم.

درباره عبارت‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده است، بیندیشید و مقصود ارسstro را از آنها توضیح دهید.

این تصور نمی‌تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی‌ام. این تصور از هیچ موجود متناهی دیگر هم نیست.

پس، این تصور از یک وجود نامتناهی است؛ اوست که می‌تواند چنین ادراکی را به من بدهد.^۱

استدلال

بیان دکارت در اثبات وجود خدا ادر قالب یک استدلال بیان کنید.

مقدمه۱:

مقدمه۲:

نتیجه:

دیوید هیوم، فیلسوف حس‌گرا و تجربه‌گرای قرن هجدهم که قبل از او یاد کرده‌ایم، ادعا می‌کند که دلایل دکارت و سایر فیلسوفان بذیرفتتی نیست. از نظر وی، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد. او می‌گوید مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. این برهان فقط می‌تواند ثابت کند که یک نظام و خالقی این جهان را اداره می‌کند. اما ثابت نمی‌کند که این نظام خالق همان خداوندی است که نیازمند به علم نیست و وجودی ازلی و ابدی دارد.^۲

بررسی*

۱. این نظر دیوید هیوم را با دیدگاه وی در معرفت‌شناسی تطبیق دهید و بینید که آن دیدگاه چه تأثیری بر نظر وی درباره خدا گذاشته است؟

۲. آیا واقع‌این سخن هیوم که «مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است» درست است؟

۱. تمام‌الات در فلسفه اولی، ۳، کلیات، ۷، ۴۷ و ۴۵. ۲. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج. ۵، ص. ۳۲۳.

دوره جدید اروپا

با شکل‌گیری دوره جدید اروپا از قرن‌های چهاردهم و پانزدهم و پیدایش دو جریان عقل‌گرا و حس‌گرا / تجربه‌گرادر فلسفه، درباره خدا نیز دیدگاه‌های مختلفی ظهور کرد که به گونه‌ای ریشه در این دو جریان داشتند. از این‌رو، دیدگاه برخی از فیلسوفان این دو جریان درباره خدا را برسی می‌کنیم. دکارت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، در یکی از استدلال‌های خود می‌گوید: من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قادر که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده‌ایم، تصویری دارم.

این تصور نمی‌تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی‌ام. پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از یک وجود نامتناهی است؛ اوست که می‌تواند چنین ادراکی را به من بدهد.^۱

استدلال

بیان دکارت در اثبات وجود خدا ادر قالب یک استدلال بیان کنید.

مقدمه۱:

مقدمه۲:

نتیجه:

دیوید هیوم، فیلسوف حس‌گرا و تجربه‌گرای قرن هجدهم که قبل از او یاد کرده‌ایم، ادعایی کند دلایل دکارت و سایر فیلسوفان همگی قابل نقدند. از نظر وی، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد. او می‌گوید مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. این برهان فقط ثابت کند که یک نظام و مدبر این جهان را اداره می‌کند. اما ثابت نمی‌کند که این نظام خالق همان خداوندی است که نیازمند به علم نیست و واجب الوجود است.^۲

۱. تمام‌الات در فلسفه اولی، ۳، کلیات، ۷، ۴۷ و ۴۵.

۲. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج. ۵، ص. ۳۲۳.

بررسی*

- ۱ این نظر دیوید هیوم را با دیدگاه وی در معرفت‌شناسی تطبیق دهید و ببینید که آن دیدگاه چه تأثیری بر نظر وی درباره خدا گذاشته است؟
- ۲ آیا واقعًا این سخن هیوم که «مهم‌ترین برهان فیلسفه‌ان الهی، برهان نظم است» درست است؟

دیگر فیلسفه‌ان تجربه‌گرا که عموماً به خدا اعتقاد داشتند، برهان نظم را معتبر می‌دانستند و از این برهان در اثبات وجود خدا استفاده می‌کردند.

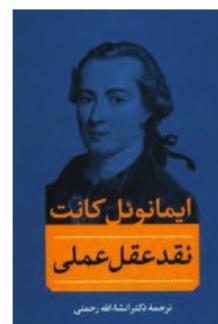
کانت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هجدهم آلمان، راهی متفاوت با دکارت و دیگر فیلسفه‌ان عقل‌گرای پیشین برای پذیرش خدا پیمود. او به جای اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات یا برهان علیت و یا وجوب و امکان، ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد. خلاصه یکی از توضیحات او چنین است:

زنگی جمعی انسان بدون اصول اخلاقی و رعایت آنها امکان پذیر نیست. اگر انسان‌ها در زندگی اجتماعی حدودی از اخلاق را رعایت نکنند و مسئول کارهای خود نباشند، هرج و مرچ بدید می‌آید و زندگی متلاشی می‌شود.

مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق تنها در جایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. برای موجودات بدون اختیار، وظیفه اخلاقی معنادارد.

این اختیار و اراده نمی‌تواند ویژگی بدن باشد که ماده‌ای مانند سایر مواد است، بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناپذیر است و با مرگ بدن نمی‌رود. این بعد غیرمادی انسان بهره‌مند از وجود اخلاقی است. انسان در وجود خود فضایل اخلاقی مانند عدالت را خوب می‌شمارد و رذیلت‌های اخلاقی مانند ظلم را بد به حساب می‌آورد.

حال، این روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی غیرمادی و جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی ماورای دنیا دارد و چنین جهانی نیز مشروط به وجود خدای



البته، آن دسته از فیلسوفان تجربه‌گرا که به خدا اعتقاد داشتند، برهان نظم را معتبر می‌دانستند و از این برهان در اثبات وجود خدا استفاده می‌کردند.

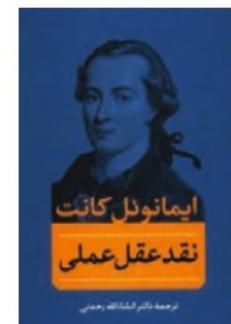
کانت، فیلسوف بزرگ قرن هجدهم آلمان، راهی متفاوت با دکارت و دیگر فیلسوفان عقل‌گرای پیشین برای پذیرش خدا پیمود. او به جای اثبات وجود خدا از طریق نظم یا برهان علیت و یا وجوب و امکان، ضرورت وجود خدار از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد. خلاصه یکی از توضیحات او چنین است:

۱ انسان دارای یک وجود اخلاقی است که او را دعوت به فضیلت و رعایت اصول اخلاقی در زندگی می‌کند. این وجود اخلاقی از او می‌خواهد که آنچه را برای خود می‌پسندد، برای دیگران هم بیسند و این اصل را به عنوان یک قاعده، همواره در نظر داشته باشد و در زندگی پیاده کند.

۲ مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق تنها در جایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. زیرا برای موجودات بدون اختیار، وظیفة اخلاقی معنادارد.

۳ این اختیار و اراده نمی‌تواند ویژگی بدن باشد که ماده‌ای مانند سایر مواد است، بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی‌رود. این بعد غیرمادی انسان بهره‌مند از وجود اخلاقی است. انسان در وجود خود فضایل اخلاقی مانند عدالت را خوب می‌شمارد و رذیلت‌های اخلاقی مانند ظلم را بد به حساب می‌آورد.

۴ حال، این روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی غیرمادی و جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی ماورای دنیا دارد، پشتونه اختیار وارد انسان و مسئولیت‌پذیری او و تکیه گاه اصول اخلاقی مورد قبول وی می‌باشد. با پذیرش خداوند است که زندگی انسان معنای حقیقی و متعالی پیدامی کند و از پوچی و بی‌هدفی خارج می‌شود.



۱. فلسفه کانت، اشتفان کورنر، ص ۳۲۰؛ تاریخ فلسفه، کالبلتون، ج ۶، ص ۳۱۷ تا ۳۵۳؛ مابعدالطبیعت، زان وال، ص ۸۵۲. همچنین به کتاب «نظیره اخلاقی کانت» نوشته سر دیلیوراس، ترجمه محمد حسین کمالی تازد، فصل دوم مراجعه شود.

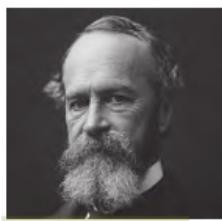
جاداⁿ و نامتناهی است.^۱ بنابراین، قبول خداوند، پشتونه رعایت اصول اخلاقی است. انسان، با قبول خداوند، خود را در جهانی زنده و با شعور می‌باید که رفتار انسان را زیرنظر دارد و در مقابل هر رفتار، عکس العمل مناسب آن انشان می‌دهد.

بررسی*

گفته شده است که کانت به جای اثبات وجود خدا، نیاز انسان به وجود خدارا مطرح می‌کند. به عبارت دیگر، کانت می‌گوید که اگر خدا افرض نکنیم و قبول نداشته باشیم، عمل اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اخلاقی ممکن نیست.^۲ این دیدگاه را تحلیل و بررسی نمایید.



کرکگور در سال ۱۸۱۳م. در دانمارک متولد شد و در دانشگاه کوبنه‌اک در رشته فلسفه تحصیل کرد. او از بنان گزاران اگزیستانسیالیسم (اصالت وجود انسان) است. کتاب‌های «عصر حاضر» و «ترس و لرز» از جمله کتاب‌های مشهور او هستند. وی در سال ۱۸۵۵ درگذشت.



ویلیام جیمز در سال ۱۸۴۲م. در نیویورک به دنیا آمد و در طب و روان‌شناسی و سپس فلسفه تحصیل کرد و به استادی فلسفه در دانشگاه هاروارد رسید. کتاب‌های «خواهش ایمان» و «تنوع تجربه دینی» از او است. او در سال ۱۹۱۰ درگذشت.

خدا و معناداری زندگی

با اینکه فیلسوفانی مانند دکارت و کانت تلاش می‌کردند که پایه‌های عقلی اعتقاد به خدا^a استوار سازند، اما رشد تفکر حسی و حس گرایی و ظهور فیلسوفانی که جهان را مادی می‌دانستند و انسان را نیز موجودی مادی می‌شمردند، پایه‌های اعتقاد به خدا را در جامعه اروپایی سست کرد و زندگی مردم را تحت تأثیر قرار داد؛ بدین صورت که معنا و مقصود زندگی در میان بخشی از جامعه اروپایی به اهداف مادی محدود شد و زندگی فاقد جنبه‌های متعالی خود گردید. به عبارت دیگر، زندگی بسیاری از مردم فاقد معنا و ارزش‌های متعالی گردید و بحران معناداری زندگی پدید آمد. در چنین فضایی، دسته دیگری از فیلسوفان غربی مانند کرکگور، فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم و ویلیام جیمز، فیلسوف امریکایی قرون نوزدهم و بیستم، و برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم از تجربه‌های معنوی درونی و عشق و عرفان برای خداوند استفاده کردند. ویلیام جیمز می‌گوید:

«من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه‌های شخصی درونی ما

^۱ فلسفه کانت، اشتفلان کورنر، ص ۳۲۰ (Pr.R. 125, Ab. 221) [Pr.R. 125, Ab. 221]، تاریخ فلسفه، کالیستون، ج ۶، ص ۳۱۷ تا ۳۵۳ و مابعدالطبیعت، زان وال، ص ۵۷.

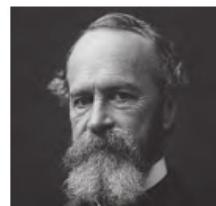
^۲ به عبارت دیگر، خدا و روح و اختیار انسان در فلسفه کانت یک وجود عینی و واقعی (objective) نیست بلکه امری ذهنی (subjective) است که پس از این دارد آن مفروض بگیرد.

گفته شده است که کانت به جای اثبات وجود خدا، نیاز انسان به وجود خدارا مطرح می‌کند. به عبارت دیگر، کانت می‌گوید که اگر خدارا فرض نکنیم و قبول نداشته باشیم، عمل اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اخلاقی ممکن نیست. این دیدگاه را تحلیل و بررسی نمایید.

بررسی*



کرکگور در سال ۱۸۱۳م. در دانمارک متولد شد و در دانشگاه کوبنه‌اک در رشته فلسفه تحصیل کرد. او از بنان گزاران اگزیستانسیالیسم (اصالت وجود انسان) است. کتاب‌های «عصر حاضر» و «ترس و لرز» از جمله کتاب‌های مشهور او هستند. وی در سال ۱۸۵۵ درگذشت.



ویلیام جیمز در سال ۱۸۴۲م. در نیویورک به دنیا آمد و در طب و روان‌شناسی و سپس فلسفه تحصیل کرد و به استادی فلسفه در دانشگاه هاروارد رسید. کتاب‌های «خواهش ایمان» و «تنوع تجربه دینی» از او است. او در سال ۱۹۱۰ درگذشت.

باور به خدا و معناداری زندگی

زندگی معنادار، آن زندگی است که دارای هدف و مقصود متعالی و مقدس و آراسته به فضائل اخلاقی و کرامات انسانی باشد. از نظر فیلسوفانی مانند دکارت و کانت، در صورتی زندگی معنادار می‌شود که از پشتونه قبول خداوند برخوردار باشد. از این رو آنان تلاش می‌کرند که پایه‌های عقلی اعتقاد به خدارا می‌باشد. مردم استوار سازند، اما رشد تفکر حسی و حس گرایی و ظهور فیلسوفانی که جهان را صرفًا حقیقتی مادی می‌دانستند و انسان را نیز موجودی مادی می‌شمردند، پایه‌های اعتقاد به خدا را در جامعه اروپایی سست کرد و زندگی دسته هایی از مردم را تحت تأثیر قرار داد؛ بدین صورت که معنا و مقصود زندگی در میان آنان در حد اهداف مادی تنزل پیدا کرد و زندگی فاقد معنا و ارزش‌های متعالی گردید و بحران معناداری زندگی پدید آمد. در چنین فضایی، دسته دیگری از فیلسوفان غربی مانند کرکگور، فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم و ویلیام جیمز، فیلسوف امریکایی قرون نوزدهم و بیستم، و برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم راه دیگری برای معنابخشی به زندگی پیش گرفتند و از تجربه‌های معنوی درونی و عشق و عرفان برای باور به وجود خداوند استفاده کردند. ویلیام جیمز می‌گوید: «من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه‌های شخصی درونی ما نهفته است.»^۱ مثلاً هر یک از ما احساس می‌کنیم که در هنگام سخن گفتن با

^۱ تاریخ فلسفه، کالیستون، ج ۸، ص ۳۷۶.

نهفته است.^۱ کرکگور نیز معتقد است که ایمان، هدیه‌ای الهی است که خداوند به انسان عطا می‌کند. خدا انسان مؤمن را برمی‌گزیند و به او ایمان هدیه می‌کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد.

بررسی

نمونه‌هایی از بحران معناداری زندگی را در رمان‌های مانند «طاعون» و «بیگانه» نوشته آلبر کامو می‌یابیم.

داستایوفسکی نیز در رمان «برادران کارامازوف» به همین مسئله می‌پردازد و از قول یکی از شخصیت‌ها می‌گوید:

«اگر خدای وجود نداشته باشد، آن وقت هر کاری مجاز است.»

مقصود از «مجاز» در این جمله چیست؟

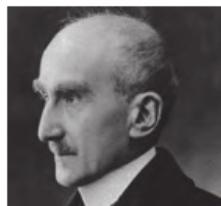
چرا بدون خدا هر کاری مجاز است؟

این جمله داستایوفسکی شمارا به یاد کدام دیدگاه درباره خدا می‌اندازد؟

بحran معناداری زندگی سبب شد که در قرن بیستم و بیست و یکم فلسفه‌دانی ظهور کردن که در عین اعتقاد راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه میان «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» توجه کنند و نشان دهند که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان باشد، دچار خلاً معنا نی و پوچی آزاردهنده‌ای خواهد شد.

زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش‌های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می‌کند و آرامشی برتر به او می‌دهد.

کاتینگهام، از نویسنده‌گان این حوزه، می‌گوید: «قبول خداوند زندگی ما را در بستره قرار می‌دهد که آن را با ارزش و بالهمیت می‌سازد و این امید را می‌دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه‌ای افتاده‌ایم که در آن هیچ

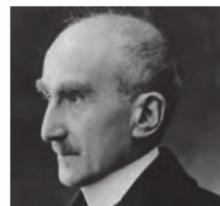


هنری برگсон در سال ۱۸۵۹ م. در پاریس به دنیا آمد و در ریاضیات و ادبیات تحصیل کرد. کتاب‌های «دو سرشتمه اخلاق و دین» و «تفظیر خالق» از آثار او هستند. وی در سال ۱۹۴۱ م. درگذشت.



داستایوفسکی، رمان‌نویس برگسته روس، در سال ۱۸۲۱ م. به دنیا آمد و در سال ۱۸۸۱ درگذشت. برخی از رمان‌های وی عبارت انداز: «جنایت و مکافات»، «لبله» و «خطاطران خانه اموات».

خدا را و نیاز با او و توصیف زیبا و عاشقانه او به نوعی از تعالی و معنویت منتقل می‌شویم که ساعاتی قبل از آن تهی بوده‌ایم مادر ساعات و لحظه‌هایی خاص از زندگی، حضور او را حس می‌کنیم و در آن لحظه‌هایی حضور، زندگی را متعال و برتر می‌یابیم. کرکگور نیز معتقد است که ایمان، هدیه‌ای الهی است که خداوند به انسان می‌بخشد و نیازی به استدلال و پشتونه عقلی ندارد. خدا انسان مؤمن را برمی‌گزیند و به او ایمان هدیه می‌کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد.



هنری برگсон در سال ۱۸۵۹ م. در پاریس به دنیا آمد و در ریاضیات و ادبیات تحصیل کرد. کتاب‌های «دو سرشتمه اخلاق و دین» و «تفظیر خالق» از آثار او هستند. وی در سال ۱۹۴۱ م. درگذشت.



داستایوفسکی، رمان‌نویس برگسته روس، در سال ۱۸۲۱ م. به دنیا آمد و در سال ۱۸۸۱ درگذشت. برخی از رمان‌های وی عبارت انداز: «جنایت و مکافات»، «لبله» و «خطاطران خانه اموات».

داستایوفسکی نیز در رمان «برادران کارامازوف» به همین مسئله می‌پردازد و از قول یکی از شخصیت‌ها می‌گوید:

«اگر خدای وجود نداشته باشد، آن وقت هر کاری مجاز است.»

مقصود از «مجاز» در این جمله چیست؟

چرا بدون خدا هر کاری مجاز است؟

این جمله داستایوفسکی شمارا به یاد کدام دیدگاه درباره خدا می‌اندازد؟

بحran معناداری زندگی سبب شد که در قرن بیستم و بیست و یکم فلسفه‌دانی ظهور کردن که در عین اعتقاد راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه میان «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» توجه کنند و نشان دهند که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان باشد، دچار خلاً معنا نی و پوچی آزاردهنده‌ای خواهد شد.

زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش‌های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می‌کند و آرامشی برتر به او می‌دهد.

^۱ برای توضیح بیشتر به کتاب ایمان گروی و توضیح رضا اکبری درباره کرکگور مراجعه کنید.

بیشتر بدانیم

امری در نهایت، اهمیت ندارد، می‌توانیم مامن و پناهگاهی بیابیم.»^۱

توسلویی، رمان نویس مشهور روس زمانی که در اوج تروت و شهرت بود در گیرجوان مناشد او مشاهده می‌کرد کشاورزانی که برایش کارمند نهاده ای دارند، برایش کارمند شدن و زندگی شان ای دارند، شاند و از زندگی شان لذت می‌برند و به بحران های که او با آنها روبروست، دارند نمی‌شوند. پس از این بود که به تفکر درباره خدا و جاودانگی روی آورد. او توسلنده آثار بزرگی مانند «جنگ و صلح»، «آنالکارپینا» و «رستاخیز» است.

بیشتر بدانیم

^۱ اگرچه فیلسفانی که فقط حس و تجربه را راه رسیدن به معرفت و شناخت می‌دانند دلایل اندکی برای اثبات وجود خدا بیان کردن، اما منکر خدا نشده و بر ضرورت وجود او تأکید کرده اند.

^۲ علت این عدم انکار، احساس نیاز درونی انسان به خداست. احساس وجود خدا به زندگی انسان معنایی برتر می‌دهد.

^۳ اگر جریان تجربه گرایی در میان فیلسفان اروپایی غلبه پیدا نمی‌کرد و راه شناخت حقایق منحصر در تجربه نمی‌شد، آنان می‌توانستند دلایل بیشتری بر وجود خدا بیابند.

^۴ درست است که انسان نیاز به خدا را در درون خود می‌یابد و می‌داند که زندگی بدون خدابی معنا و بی هدف است، اما اگر این نیاز را با اثبات عقلی خدا همراه کند، جایگاه خدا در زندگی وی مستحکم و پایدار می‌شود.

در نکات ذکر شده تأمل کنید و بگویید:

کدام یک از نکات فوق کلیدی تر است و اهمیت بیشتری دارد.

^۱ دنایی، که من می‌بینم، نوشته آبرت اینشتین

^۱ معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیر عباس علی زمانی.

بیشتر بدانیم

کاتینگهام، از نویسنده‌گان این حوزه، می‌گوید: «قبول خداوند زندگی مارادر بستره قرار می‌دهد که آن را بازرس و بالهمیت می‌سازد و این امید را می‌دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه‌ای افتاده‌ایم که در آن هیچ امری در نهایت، اهمیت ندارد، می‌توانیم پناهگاهی بیابیم.»^۱

این فیلسوف در کتاب خود به این مسئله اشاره می‌کند که پس از سیر نزولی استدلال های عقلی و فلسفی در اروبا بر اثبات وجود خدا، برخی از فیلسفان به این سمت حرکت کردن د که خدا را عامل اصلی معنابخشی به زندگی معرفتی نمایند.

بررسی*

به نکات زیر توجه کنید.

^۱ اگرچه فیلسفانی که فقط حس و تجربه را راه رسیدن به معرفت و شناخت می‌دانند دلایل اندکی برای اثبات وجود خدا بیان کردن، اما منکر خدا نشده و بر ضرورت وجود او تأکید کرده اند.

^۲ علت این عدم انکار، احساس نیاز درونی انسان به خداست. احساس وجود خدا به زندگی انسان معنایی برتر می‌دهد.

^۳ اگر جریان تجربه گرایی در میان فیلسفان اروپایی غلبه پیدا نمی‌کرد و راه شناخت حقایق منحصر در تجربه نمی‌شد، آنان می‌توانستند دلایل بیشتری بر وجود خدا بیابند.

^۴ درست است که انسان نیاز به خدا را در درون خود می‌یابد و می‌داند که زندگی بدون خدابی معنا و بی هدف است، اما اگر این نیاز را با اثبات عقلی خدا همراه کند، جایگاه خدا در زندگی وی مستحکم و پایدار می‌شود.

در نکات ذکر شده تأمل کنید و بگویید:
کدام یک از نکات فوق کلیدی تر است و اهمیت بیشتری دارد.

^۱ معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیر عباس علی زمانی.

خدا در فلسفه (۲)

در درس قبل، گزارش مختصری از نظرات فلسفه یونان و فلسفه دوره جدید اروپا درباره خدا داده شد. در این درس می‌خواهیم نظرات فلسفه‌دان اسلامی را بررسی کنیم و در حد مقدور با یکدیگر مقایسه نماییم.

خوب است در همین جاتوجه کنیم که بحث فلسفه، خواه مسلمان، خواه مسیحی و یا پیرو هر مسلک دیگر درباره خدا، تا وقتی فلسفی است که از روش فلسفه، یعنی استدلال عقلی استفاده کند و نتایج تفکر خود را به صورت استدلالی عرضه نماید. همان طور که دکارت و کانت، با اینکه مسیحی بودند ولی چون با روش فلسفی به اثبات خداوند پرداختند، بحث آنها یک بحث فلسفی به شمار می‌آید. فلسفه‌دان مسلمان، مانند ابن سینا و فارابی هم از همین روش پیروی کرده و در کتب فلسفی خود با روش عقلی درباره خداوند بحث کرده و به اثبات وجود خدا پرداخته‌اند. بنابراین، فلسفه‌کسی نیست که عقیده‌ای نداشته باشد، بلکه کسی است که براساس قواعد فلسفی عقیده‌ای را پذیرد و با قواعد فلسفی از عقیده خود دفاع کند. فلسفه معتقد به خدا، از طریق استدلال به خدا اعتقاد پیدا کرده است و از همین طریق هم از خدا دفاع می‌کند.

راه‌های اثبات وجود خدا نزد فلسفه‌دان مسلمان

با اینکه برخی از فلسفه‌اروپایی عقل و استدلال عقلی را برای اثبات وجود خدا کافی ندانسته و دلایل دیگری بر شناخت خدا را ائمه کردند، اما فلسفه‌دان مسلمان، از فارابی تا ملاصدرا و فلسفه‌معاصر، نظرشان براین است که اثبات وجود خدا^۱ از طریق استدلال عقلی امکان‌پذیر است. از همین رو، هر کدام از این فلسفه‌دانان کرده‌اند با بیانی بسیار دقیق، استدلال‌های طرح شده را توضیح دهند یا استدلالی جدید ارائه کنند.

^۱. اگرچه «خدا» و «الله» دو اصلاح دینی‌اند، اما از نظر فلسفه، همین خدا، اوج الوجود، مبدأ هستی و علت تحسین همه موجودات هم هست.

خدا در فلسفه – قسمت دوم

بیشتر بدانیم

در کتاب شعر زرتشتمانه آمده است که پیغمبر از جانب خدا یا نورالانوار به زرتشت نازل می‌شد و بر او تجلی می‌کرد. فروضی در شاهنامه روایت تخلی پیغمبر از زرتشت را جین به تصویر می‌کشند:

بیامد به زرتشت پاکیزه رای
همان روز؛ پیغمبر، به امر خدای
درخشندۀ از نور مانند هور
بوشیده یک دست جامه زور
به زرتشت گفتا که برگوی نام
چه جویی ز دنیا چه باری تو کام؟
بدو گفت زرتشت: کای نیک رای
بچوون همی چرخ پای خدای
هردام همه سوی فرمان اوست
از این رو که هر چوچان زان اوست
به جز راستی می‌نجوید دام
به گرد کزی می‌نوید دلم
اگر امر بزدان به جای اورم
همه کام دل زیر پای اورم

در درس قبل، گزارش مختصری از نظرات فلسفه یونان و فلسفه دوره جدید اروپا درباره خدا داده شد. در این درس می‌خواهیم نظرات فلسفه‌دان اسلامی را بررسی کنیم و در حد مقدور با یکدیگر مقایسه نماییم.

قبل از بیان نظرات فلسفه‌دان اسلامان، خوب است اشاره کنیم که اعتقاد به خدا، به عنوان خالق هستی که جهان را براساس حکمت و عدل آفریده، در فرهنگ ما سابقه دیرینه دارد و حتی گزارش‌های تاریخی و داستان‌های اسطوره‌ای از ایران قبل از باستان، یعنی پیش از حکومت مادها و هخامنشیان، نشانگر باور و اعتقاد به چنین خدایی در آن دوره است. سهپوردی، فیلسوف بزرگ دوره اسلامی معتقد است که حکیمانی در ایران قبل از باستان می‌زیسته‌اند که علاوه بر حکمت، با عرفان نیز آشنا بوده و خداوند را نور هستی می‌دانستند که با پرتو و اشراق خود، پدیده‌ها را خلق می‌کند و ظاهر می‌سازد.^۲ آنان خداوند را نورالانوار نیز می‌نامیدند.^۳

همچنین در همین جاتوجه کنیم که بحث فلسفه، خواه مسلمان، خواه مسیحی و یا پیرو هر مسلک دیگر درباره خدا، تا وقتی فلسفی است که اثبات وجود خدا نزد فلسفه‌دان مسلمان،

۱. شرح حکمة الانساق، تحقیق سید محمد موسوی، انتشارات حکمت، صص ۲۰ و ۲۱.
۲. سهپوردی در همین جاتوضیح می‌دهد که غقیده حکیمان پیش از باستان درباره نورالانوار متفاوت است با عقیده کسانی که در دوره پادشاهان ساسانی معتقد به دو مبدأ خیر و شر و نور و ظلمت برای جهان بوده و نوعی مذهب بودند.
۳. حکمت خسروانی، هاشم رضی، صص ۹۸ و ۹۹.

مقایسه

نظر فلسفه مسلمان درباره امکان استدلال عقلی بر وجود خدا، به دیدگاه کدام فیلسوف اروپایی نزدیک است و با نظر کدام فیلسوف تفاوت دارد؟

تطبیق

در کتاب فلسفه سال قبل با دیدگاه فلسفه مسلمان درباره ابزار شناخت آشنا شدیم. اکنون توضیح دهید که آیا میان آن دیدگاه و نظر آنان درباره امکان استدلال عقلی بر وجود خدا، رابطه‌ای هست یا نه.

**استدلال فارابی**

بیان فارابی برای اثبات وجود خدا چنین است:

- (الف) در جهان پیرامون ما اشیایی هستند که وجودشان از خودشان نیست و معلول چیزهای دیگرند.
- (ب) هر چیزی که وجودش از خودش نباشد، علتی مقدم بربخود دارد که به او وجود می‌دهد.

یعنی، فقط در صورتی که علت موجود باشد، معلول هم موجود خواهد بود.

- (ج) اگر معلولی که اکنون موجود است علتی داشته باشد که آن علت هم خودش معلول باشد، به ناجا، این معلول هم علت دیگری دارد. حال اگر این علت دوم هم معلول باشد، برای موجود شدن به علت سومی نیازمند است. اکنون اگر تسلسله علت‌ها بخواهد تابی نهایت پیش برود، یعنی منتهی به علتی نشود که معلول دیگری نباشد، «تسلسل^۱ علل نامتناهی» پیش می‌آید.

- (د) تسلسل علل نامتناهی محال است؛ زیرا اگر سلسله علت‌ها بخواهد تابی نهایت به عقب برگرد بدين معناست که آغاز و ابتدایی در کار نیست: یعنی اصلاح چیزی پدید نمی‌آید تا نوبت به معلولی برسد که اکنون پیش روی ماست. به بیان دیگر: اگر سلسله علت‌ها تابی نهایت به عقب برگرد، به معنی آن است که باید تابی موجود پدید بیاید تا نوبت به معلول پیش روی ما برسد و هیچ گاه بی نهایت و چنین چیزی امکان پذیر نیست.

^۱ کلمه «تسلسل» از کلمه «سلسله»، به معنای زنجیر است. فلسفه ترتیب معلول‌ها بر علت‌ها را به حلقه‌های زنجیر تشییع می‌کنند که به ترتیب، پشت سر یکدیگر فرار گرفته‌اند و هر کدام، از یک طرف به حلقه قلی و از طرف دیگر به حلقه بعدی مربوط می‌شوند.

وقتی فلسفی است که از روش فلسفه، یعنی استدلال عقلی استفاده کند و نتایج تفکر خود را به صورت استدلالی عرضه نماید. همان طور که دکارت و کانت، با اینکه مسیحی بودند ولی چون با روش فلسفی به اثبات خداوند پرداخته‌اند، بحث آنها یک بحث فلسفی به شمار می‌آید. فیلسوفان مسلمان نیز از همین روش پیروی کرده و در کتب فلسفی خود با استدلال عقلی درباره خداوند بحث کرده و به اثبات وجود خدا پرداخته‌اند. بنابراین، فیلسوف کسی نیست که دین و آیینی نداشته باشد، بلکه کسی است که براساس قواعد فلسفی و استدلال عقلی نظرات خود را بیان کند و با قواعد فلسفی از عقیده خود دفاع نماید.

برهان‌های اثبات وجود خدا نزد فیلسوفان مسلمان

دانستیم که برخی از فلسفه اروپایی عقل و استدلال عقلی را برای اثبات وجود خدا امکان پذیر نمی‌دانند و راه دیگری برای اعتقاد به خدا پیموده‌اند، اما فیلسوفان مسلمان، نظرشان براین است که اثبات وجود خدا از طریق استدلال عقلی امکان پذیر است. از همین رو، هر کدام از این فلسفه‌های تلاش کرده‌اند استدلال‌های فیلسوفان گذشته را با دقت بیشتر توضیح دهند یا استدلال‌های جدیدی عرضه نمایند.

مقایسه

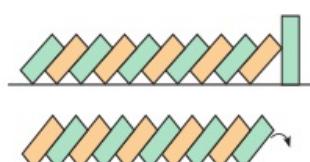
نظر فلسفه مسلمان درباره امکان استدلال عقلی بر وجود خدا، به دیدگاه کدام فیلسوف اروپایی نزدیک است و با نظر کدام فیلسوف تفاوت دارد؟

تطبیق

در کتاب فلسفه سال قبل با دیدگاه فلسفه مسلمان درباره ابزار شناخت آشنا شدیم. اکنون توضیح دهید که آیا میان آن دیدگاه و نظر آنان درباره امکان استدلال عقلی بر وجود خدا، رابطه‌ای هست یا نه.

استدلال فارابی

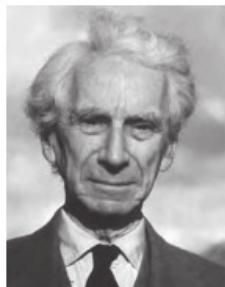
فارابی، علاوه بر قبول برهان‌های ارسسطو، برهانی بر وجود خدا را می‌کند که مبتنی بر محال بودن تسلسل نامتناهی علت‌هاست. ابتدا دلیل وی بر محال بودن چنین تسلسلی را توضیح می‌دهیم و سپس برهان وی بر وجود خدا را ذکر می‌کنیم.



در این میان، اگر کسی بگوید به آن ستون ثابت نیازی نیست، عملانمی تواند هیچ سلسله‌ای از آجرهای مایل، حتی یک آجر را روی زمین قرار دهد و همان آجر اول هم خواهد افتاد.

معلوم بودن هر موجود و نیاز آن به علت مانند متکی بودن هر آجر به آجر دیگر است. همان طور که سلسله آجرهای متکی به هم باید به ستونی ختم شوند که نگه دارنده همه آجرهای دارای انکاست، سلسله موجودات معلوم نیازمند موجودی است که معلوم نباشد.^۱

نتیجه اینکه: چون سلسله علت و معلوم نمی تواند تابی نهایت به عقب برگردد، پس، در ابتدای سلسله علت‌ها و معلوم‌ها علی‌الوجود دارد که وجودش وابسته به دیگری نیست و وجود، برایش ضروری است، یعنی خودش واجب‌الوجود و «علة‌العلل» موجودات دیگر است.^۲



برتراند آرتور ویلیام راسل در سال ۱۸۷۲ در انگلستان به دنیا آمد. در ریاضیات و فلسفه نظریه‌کشی کرد و در هر دوره‌ته کتاب‌های متعدد نوشت؛ مانند: مبانی ریاضیات، سیر تکاملی فلسفه، منطق و عرفان، مسائل فلسفه و چرا مسیحی نیستم.

بررسی

برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی قرن بیستم، مدعی بود برهان علیت بر اثبات وجود خدا، برخانی ساخت است، «زیرا اگر هر چیزی باید علیت داشته باشد، پس خدا نیازمند علت است. اگر چیزی بدون علت، وجود تواند داشت این چیز هم می‌تواند خدا باشد و هم جهان.»^۳

بار دیگر جملات فوق را به دقت مطالعه کنید و بینید:

به نخستین جمله نقل شده از راسل دقت کنید و آن را با مقدمات استدلال فرازی بر علیت مقایسه کنید. اشکال راسل در کجاست؟

آیا بنابر نظر فارابی، هر چیزی باید علیت داشته باشد؟

....

۱. این برهان را که فارابی در مجال بودن تسلسل علل نامتناهی آورده به «برهان استواخسر»، یعنی برهان محکم‌تر و کوتاه‌تر مشهور است.

۲. شرح رساله زنون کبیر، ابونصر فارابی، فصل اول در اثبات وجود مبدأ اول، ترجمه ابوالفضل حقیری.

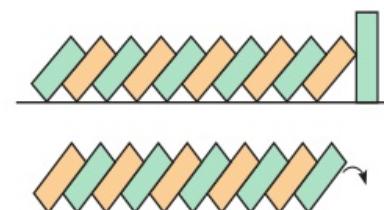
۳. چرا مسیحی نیستم از برتراند راسل، ترجمه س. طاهری، انتشارات دریا، ج ۱۹، وصول فلسفه و روش ریاضیسم، علامه طباطبائی و استاد مطهیری، ج ۵، ص ۵۷



فارابی می‌گوید اگر پدیده‌ای که الان موجود است معلوم علیتی باشد و آن علت هم معلوم علت دیگری باشد و سلسله این علت و معلوم‌ها، بخواهد تابی نهایت پیش رود، چنین تسلسلی محال است و در خارج تحقق نمی‌یابد. زیرا اگر سلسله علت‌ها بخواهد تابی نهایت به عقب برگردد و هر علتی وابسته به علت قبل از خود باشد، بدین معناست که آغاز و ابتدایی در کار نباشد؛ و در این صورت اصلاً چیزی پدید نمی‌آید تا نوبت به معلومی برسد که اکنون پیش روی ماست.

به بیان دیگر: اگر تعداد علت‌ها بخواهد باشد، به معنی آن است که باید بی نهایت پدیده موجود باشد تا نوبت به معلوم پیش روی ما برسد و چنین چیزی امکان‌پذیر نیست.

به این مثال توجه کنید. شخصی می‌خواهد تعدادی آجر را به صورت مایل و با تکیه یکی بر دیگری، روی یک سطح صاف بچیند. برای این کار، ابتدا یک ستون عمودی روی زمین نصب می‌کند و آجر اول را به صورت مایل به آن تکیه می‌دهد. آنگاه آجر دوم را به آجر اول تکیه می‌دهد و بقیه آجرهای را همین ترتیب می‌چینند.



در این میان، اگر کسی بگوید به آن ستون ثابت نیازی نیست، عملانمی تواند هیچ سلسله‌ای از آجرهای مایل را روی زمین قرار دهد و چنین سلسله‌ای از آجرها تشکیل نخواهد شد.

معلوم بودن هر موجود و نیاز آن به علت مانند متکی بودن هر آجر به آجر دیگر است. همان طور که سلسله آجرهای متکی به هم باید به ستونی ختم شوند که نگه دارنده همه آجرهای دیگر باشد، سلسله موجودات معلوم نیازمند موجودی است که خودش معلوم نباشد و برخود تکیه نماید.^۱

حال به بیان فارابی برای اثبات وجود خدا می‌پردازیم، او می‌گوید:

(الف) در جهان پیرامون ما اشیایی هستند که وجودشان از خودشان نیست و معلوم چیزهای دیگرند.

(ب) هر چیزی که وجودش از خودش نباشد، علی‌الوجود دارد که به او وجود می‌دهد.

یعنی، فقط در صورتی که علت موجود باشد، معلوم هم موجود خواهد بود.

۱. این برهان را که فارابی در مجال بودن تسلسل علل نامتناهی آورده به «برهان استواخسر»، یعنی برهان محکم‌تر و کوتاه‌تر مشهور است.

استدلال ابن سينا

ابن سينا با اینکه برهان فارابی را درست و کامل می داند، اما می کوشد با استفاده از دو مفهوم وجود و امکان برهان کامل تری ارائه کند. در درس «جهان ممکنات» دیدیم که همه موجودات این جهان در ذات خود ممکن بوده و از طریق علت های خود موجود شده اند. وی با استفاده از این موضوع، برهانی به شرح زیر بنامی کند:

۱ وقتی به موجودات این جهان نگاه می کنیم، می بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود عدم (بودن و نبودن) مساوی اند؛ هم می توانند باشند و هم می توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذاتاً ممکن الوجودند.

۲ ممکن الوجود بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید وجود برای آن ضروری گردد و موجود

شود، نیازمند واجب الوجود بالذات است؛ یعنی موجودی که وجود، ذاتی او باشد و خودش ممکن الوجود نباشد.

۳ پس، موجودات این جهان به واجب الوجود بالذات و باسته اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است.

بنابرایان ابن سينا، اشیای جهان، چه تعداد آنها محدود باشد و چه نامحدود، چه کل آنها را به عنوان یک مجموعه در نظر بگیریم و چه به فرد آنها توجه کنیم، چون ذاتاً ممکن الوجودند، برای موجود شدن به وجودی نیاز دارند که خودش واجب الوجود بالذات باشد و خودش نیازمند دیگری نباشد تا آنها را از حالت امکانی خارج کند و خود را برای آنها ضروری و واجب نماید. بنابراین، اشیای جهان «واجب الوجود بالغیر» هستند واجب الوجود بالذات، همان ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی.^۱

ابن سينا از اینجا نتیجه می گیرد که واجب الوجود بر دو قسم است:

۱ واجب الوجود بالذات **۲** واجب الوجود بالغیر

۱. الاشارات والتبيهات، ج. ۳، تمام چهارم، فصل های ۹ تا ۱۵.

۲. ابن سينا این برهان را در کتاب اشارات در چند فصل با تفصیل و دقت توضیح کرده است. ایشان در فصل نهم می گویند موجود با واجب الوجود بالذات است یا ممکن الوجود. اگر واجب الوجود بالذات باشد که مغلوب حاصل است و اگر ممکن الوجود بالذات باشد، نیازمند واجب الوجود بالذات است. در فصل دهم توضیح می دهد که ممکن الوجود برای موجود شدن نیازمند به یک علت و یک مرنج است. در فصل پانزدهم ایشان می کند که اگر مسلسله علت ها تا نهایت هم پیش روی، باز هم چون تک تک افراد سلسله ممکن الوجود هستند، کل سلسله و مجموعه هم ممکن الوجود می باشند. شیخ الرئیس در اینجا بدون استفاده از ابطال تسلیل ناین نهایت، بر این نکته تکیه می کند که مجموعه ممکنات، چه محدود باشد و چه بی نهایت، چون ممکن هستند، به علت نیاز دارند. در فصل دوازدهم تا چهاردهم با تفصیل پیشتر، مطالب قابل را توضیح می دهد و روشن می کند که مجموعه ای که همه ممکن الوجود باشند، این مجموعه نیازمند علی خارج از مجموعه است و بالآخره در فصل پانزدهم مطالب این چند فصل را جمع بندی می کند و صراحتاً می فرماید «روشن شد که هر مجموعه ترتیب یافته از علت ها و معلول ها، خواه تعداد افراد آن متناسب باشد و خواه نامتناسب، اگر همه افراد آن ممکن و معلول باشند، به انتی بیرون از خود محتاج می باشند. لذا این علت بیرون از مجموعه، به عنوان علت، به سلسله منصل است و طرف آن مجموعه است...» این برهان که همان برهان وجود و خوب امکان سینوی است و کامل تر از این اشیان در کتاب شفای امداد، به برهان «وسط و طرف» نهضت یافته است، زیرا شیخ الرئیس کریم، آن را برهان صدیقین می نامد.



ج) اگر معلولی که اکنون موجود است علی علت داشته باشد که آن علت هم خودش معلول باشد، به ناچار، این معلول هم علت دیگری دارد. حال اگر این علت دوم هم معلول باشد، برای موجود شدن به علت سومی نیاز دارد.

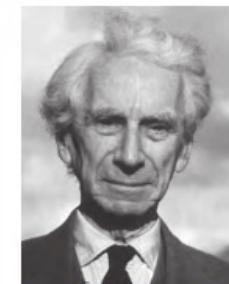
حال اگر سلسله علت ها بخواهد تا بنهایت پیش برود، یعنی منتهی به علی نشود که معلول دیگری نیاشد، «سلسل علل نامتناهی» پیش می آید و چنین چیزی هم محال است.^۱ پس سلسله علت های این جهان منتهی به علی نیست. می شود که خودش نیازمند به علت نیست.

بررسی

برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی قرن بیستم، مدعی بود برهان علیت بر اثبات وجود خدا، برهانی سیست است، «زیرا اگر هر چیزی باید علیت داشته باشد، پس خدا نیز نیازمند علت است. اگر چیزی بدون علت، وجود تواند داشت این چیز هم می تواند خدا باشد و هم جهان.»^۲

بار دیگر جملات فوق را به دقت مطالعه کنید و آن را با مقدمات استدلال به نخستین جمله نقل شده از راسل دقت کنید و آن را با مقدمات استدلال فارابی بر علیت مقایسه کنید. اشکال راسل در کجاست؟

ایا بنابراین نظر فارابی، هر چیزی باید علیت داشته باشد؟



برتراند ارتوور ویلیام راسل در سال ۱۸۷۲م. در انگلستان به دنیا آمد. در ریاضیات و فلسفه تحصیل کرد و در هر دوره شهه کتابهای متعددی نوشته؛ مانند: مبانی ریاضیات، سیر تکاملی فلسفه من، منطق و عرفان، مسائل فلسفه و چرا مسیحی نیستم.

استدلال ابن سينا

ابن سينا با اینکه برهان فارابی را درست و کامل می داند، اما می کوشد با استفاده از دو مفهوم وجود و امکان برهان کامل تری ارائه کند. در درس «جهان ممکنات» دیدیم که همه موجودات این جهان در ذات خود ممکن بوده و از طریق علت های خود موجود شده اند. وی با استفاده از این موضوع، برهانی به شرح زیر بنامی کند:

۱ وقتی به موجودات این جهان نگاه می کنیم، می بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم (بودن و نبودن) مساوی اند؛ هم می توانند باشند

۱. سرح رساله زنون کبیر، ابونصر فارابی، فصل اول در اثبات وجود مبدأ اول، ترجیمه ابوالفضل حبیری.

۲. چرا مسیحی نیستم از برتراند راسل، ترجمه س. طاهری، انتشارات دریا، من. ۱۹۰۰، اصول فلسفه و روش ریاضی، علامه طباطبائی و استاد مطهری، در مجموعه اثار شهید مطهری، ج ۲ ص ۹۶۱

پیام اصلی ابن سینا و پیروان او: موجودات جهان بر حسب ذات خود ممکن الوجودند اما از این حیث که اکنون موجودند، واجب الوجود بالغیرند؛ یعنی از «واجب الوجود بالذات» نشئت گرفته‌اند.

تفکر

درباره دو سؤال زیر فکر کنید و پاسخ دهید.

- ۱ اگر وجود برای حقیقتی ضرورت ذاتی داشته باشد، آیا آن ذات می‌تواند موجود نباشد؟ چرا؟
- ۲ اگر وجود برای امری امتناع ذاتی داشته باشد، آیا آن امر می‌تواند از امتناع خارج گردد و موجود شود؟ چرا؟

.....

.....

.....

پیشتو پذیریم

فلسفه بعد از ابن سینا، هم در جهان اسلام و هم در اروپا، بیان وی در اثبات واجب الوجود را برهانی بسیار قوی برای اثبات وجود خداوند داشته و آن را «برهان وجوب و امكان» نامیده‌اند. توماس آکوئیناس، که در بحث مغایرت وجود و ماهیت از ابن سینا تبعیت می‌کرده است، این برهان را نیز در اروپا گسترش داد که موردنیقیوں بسیاری قرار گرفت. در جهان اسلام نیز فلاسفه‌ای مانند بهمنیار، خواجه نصیر الدین طوسی، میرداماد و شیخ بهایی از این برهان استفاده کرده‌اند. ملاصدرا و صدراچیان ابن برهان را ارتقا بخشیدند و علاوه بر همین بیان، از بیان قوی تری که با دستگاه فلسفی ملاصدرا سازگاری داشت، بهره برden.^۱

۱. دستگاه فلسفی ملاصدرا که به حکمت متعالیه مشهور است، مبتنی بر اصل اصال وجود و حقدت تشکیک وجود است که به بحث‌های تخصصی بیشتر تیار دارد.

و هم می‌توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذات‌اممکن الوجودند.

۲ ممکن الوجودهای بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم در آیند و وجود برای آنها ضروری گردد و موجود شوند، نیازمند علتی هستند که خودش ممکن الوجود نباشد بلکه واجب الوجود بالذات باشد؛ یعنی موجودی که وجود، ذاتی اوست و از او جدا نمی‌شود.

۳ پس، موجودات این جهان به واجب الوجودی بالذات وابسته‌اند که آنها را حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است.^۱

بنابراین این سینا، اشیای جهان، چه تعداد آنها محدود باشد و چه نامحدود، چه کل آنها را به عنوان یک مجموعه در نظر بگیریم و چه به فرد فرد آنها توجه کنیم، چون ذاتاً ممکن الوجودند، برای موجود شدن به واجب الوجود بالذات نیاز دارند. این واجب الوجود آنها را از حالت امکانی خارج می‌کند و وجود را برای آنها ضروری و واجب می‌سازد. بنابراین اشیای جهان «واجب الوجود بالغیر» هستند. واجب الوجود بالذات، همان ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی.^۲

ابن سینا از اینجا نتیجه می‌گیرد که واجب الوجود بر دو قسم است:

۱. واجب الوجود بالذات ۲. واجب الوجود بالغیر



ابن سینا در کتاب «اشارات» ضمن بیان این برهان و توصیف آن به عنوان دقیق‌ترین برهان، با تأثیر به فران کریم، ان را برهان صدیقین می‌نامد.

پیام اصلی ابن سینا و پیروان او: موجودات جهان بر حسب ذات خود ممکن الوجودند اما از این حیث که اکنون موجودند، واجب الوجود بالغیرند؛ یعنی از «واجب الوجود بالذات» نشئت گرفته‌اند.

۱. اشارات و التبیهات، ج. ۳، نسخه چهلترم، فصل های ۹ تا ۱۵.
۲. ابن سینا این برهان را در کتاب اشارات در چند فصل با تفصیل و ذکر تنظیم کرده است. ایشان در فصل نهم می‌گوید: موجود با واجب الوجود بالذات است یا ممکن الوجود. اگر واجب الوجود بالذات باشد که مطلوب حاصل است و اگر ممکن الوجود بالذات باشد، نیازمند واجب الوجود بالذات است. در فصل هدم توضیح می‌هد که ممکن الوجود برای موجود شدن نیازمند به یک علت و یک مرجح است. در فصل بازدهم بیان می‌کند که اگر سلسله علت‌ها تا بی‌نهایت هم پیش روید، بازدهم چون تک افراد سلسله ممکن الوجود هستند، کل سلسله و مجموعه هم ممکن الوجود می‌باشند در فصل دوازدهم تا چهاردهم با تفصیل بیشتر، مطالب قبل را توضیح می‌دهد و روش می‌کند که مجموعه‌ای که همه ممکن الوجود باشند، این مجموعه نیازمند علتی خارج از مجموعه است و بالآخره بر فصل بیان‌دهم مطالب این چند فصل را جمع‌بندی می‌کند و صراحتاً می‌فرماید «روشن شد که هر مجموعه ترتیب یافته از علت‌ها و معلول باشد، به علتی بیرون از خود محاجه می‌باشد. البته این علت بیرون از مجموعه، به عنوان علت، به سلسله متعلق است و طرف آن مجموعه است...». این برهان که همان برهان وجود و امکان سیوی است، به برهان «وسط و طرف» شهیر یافته است، زیرا شیخ الرئیس در توضیح از واژه «طرف» برای علة‌المعلل و واجب الوجود بالذات استفاده کرده است.

بیشتر بدانیم

فلسفه بعد از ابن سینا، هم در جهان اسلام و هم در اروپا، بیان وی در اثبات وجوب وجود را برهانی بسیار قوی یافته و آن را «برهان وجود و امکان» نامیده‌اند و همواره از آن استفاده کرده‌اند. توماس آکوئیناس که در بحث مغایرت وجود و ماهیت از ابن سینا تبعیت کرده بود، این برهان را نیز در اروپا گسترش داد. آتش را که این طور نمی‌شود برد؛ برو طرفی پیاویر، کوک فراشتنش را بر از خاکستر کرد و گفت: «آتش را اینجا بگذار». بوعلی که از تیزهوشی بهمنیار خوش آمده بود، به سراغ بدر و مادر او رفت و از آنان خواست که کوکشان را برای تعلیم به وی بسیارند. بهمنیار بعد از فیلسوفان بزرگ شد.

بیان ملاصدرا

ملاصدرا ای شیرازی، مشهور به صدرالمتألهین که در عهد صفویه می‌زیست، براساس مبانی فلسفی خود بیان کرد که به جای نگاه به ماهیت اشیا و اینکه مثلاً بگوییم انسان ماهیتاً ممکن‌الوجود است و ممکن‌الوجود نیاز به علت دارد، از همان ابتدا به خود وجود و واقعیت نگاه می‌کنیم، در این نگاه می‌بینیم که همه موجودات و واقعیات عین وابستگی و نیازمندی هستند و «وابستگی» و «نیازمندی» به غیرِ سراسر وجود واقعیات را فراگرفته است. وی این وابسته بودن و نیازمندی را «امکان فقری» نامید و برای این مفهوم استدلال خود را تنظیم کرد. او می‌گوید:

- ۱ بهر موجودی نگاه می‌کنیم، وجودش عین وابستگی و نیاز است.
- ۲ موجود وابسته و نیازمند باید به وجودی متصل باشد که در ذات خود، غیرنیازمند و برخوردار باشد.
- ۳ پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی‌نیاز و غیروابسته هستند.

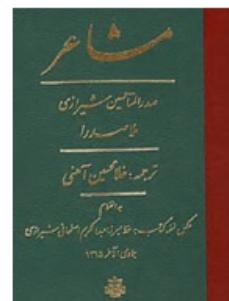
بنابراین، از نظر ملاصدرا وجود دوگونه است:

- ۱ وجود بی‌نیاز و غیروابسته
- ۲ وجودهای نیازمند و وابسته

طبق نظریه «امکان فقری» یا «فقر وجودی»، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات‌الهی است و از خود هیچ استقلالی ندارد. اگر ذات‌الهی آنی پرتو عنایت خویش را بازگیرد، کل موجودات نابود می‌گردد و نور آنها خاموش می‌شود. ملاصدرا می‌گوید:

درون مغز او روش چراخی است
به‌هر جاده‌ای در باغ و راغی است
بود نامحرمان را چشم و دل کور
و گرنه هیچ ذره نیست بی‌نور
که چون خورشید یابی جمله ذرات
بخوان تو آیه نورالسموات^۱
یکی نوری است تابان گشته، زان پاک

۱. الاسفارالازمعه، ج ۲، ص ۲؛ اصول فلسفه و روش رالیسم از علامه طباطبائی، ج ۵، ص ۱۶۶ و مبدأ و مداد از عبدالله جوادی املی، ص ۱۲۳.
۲. صحرا، دامنه سرسیز کوه.
۳. اشاره به آیه ۲۵ سوره نور دارد که می‌فرماید: «الله نور السماوات و الارض...»

**بیان ملاصدرا**

ملاصدرا ای شیرازی، مشهور به صدرالمتألهین که در عهد صفویه می‌زیست، براساس مبانی فلسفی خود، استدلال این سینا را رتقا بخشید و توضیح داد که همه موجودات و واقعیات جهان، عین وابستگی و نیاز هستند و «وابستگی» و «نیاز به غیر»، سراسر وجود آنها را فراگرفته است. وی این وابسته بودن و نیازمندی را «امکان فقری» نامید و استدلال خود را براساس این مفهوم، این گونه تنظیم کرد:

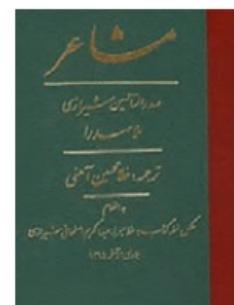
- ۱ به موجودات پیرامونمان که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که وجودشان عین وابستگی و نیاز به دیگری است.
- ۲ موجودات وابسته و نیازمند باید به وجودی متصل باشند که آن موجود در ذات خود، نیازی به غیر نداشته باشد.
- ۳ پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی‌نیاز و غیروابسته هستند.

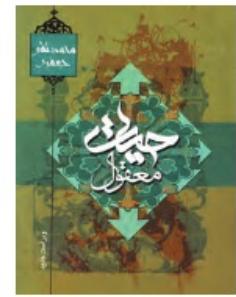
بنابراین، از نظر ملاصدرا وجود دوگونه است:

- ۱ وجود بی‌نیاز و غیروابسته
- ۲ وجودهای نیازمند و وابسته

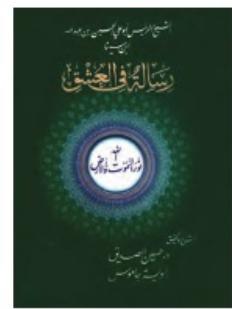
طبق نظریه «امکان فقری» یا «فقر وجودی»، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات‌الهی است و از خود هیچ استقلالی ندارد. اگر ذات‌الهی، آنی پرتو

۱. الاسفارالازمعه، ج ۲، ص ۱؛ اصول فلسفه و روش رالیسم از علامه طباطبائی، ج ۵، ص ۱۶۶ و مبدأ و مداد از عبدالله جوادی املی، ص ۱۲۳.





کتاب حیات معقول اثر محمدتقی جعفری است. ایشان از حکیمان و فلاسفه و فقیهان دوره عاصر است. استاد جعفری متعال در سال ۱۳۰۴ هـ، به دنیا آمد و در سال ۱۳۷۷ ش. به دنیا آمد. در دنیا زندگی کرد. ایشان بیش از ۸۰ جلد کتاب تألیف کرده است، از جمله شرح نهج البالغه در ۲۷ جلد و شرح مثنوی مولوی در ۱۵ جلد. استاد جعفری نامه‌نگاری‌هایی با راسل داشته و با برخی دیگران اندیشه‌مندان گفت و گوهای فلسفی کرده است.



کتاب رساله‌ای در عشق این سینا

❖ فلاسفه مسلمان و معناداری حیات

بحث دیگری که فلاسفه مسلمان در کنار اثبات وجود خدا داشته‌اند، بحث درباره تأثیر این اعتقاد در زندگی انسان و نقش آن در معنابخشی به حیات پیشی است. در مقام مثال، آنان وجود خدا و تأثیر آن در حیات انسانی را شیوه به وجود آب و نقش آن در حیات جسمانی بشر می‌دانند. آنان می‌گویند که بشر ابتدا از طریق حواس به وجود آب پی‌می‌برد و آن را یک امر واقعی می‌یابد؛ آنگاه این آب واقعی را می‌نوشد. این آب واقعی است که نیاز او را برطرف می‌کند و سیرابش می‌سازد.

موضوع خدا نیز همین گونه است؛ یعنی باید ابتدا وجود خدا را از طریق عقل و تفکر و اندیشه پذیرفت و سپس با وی ارتباط معنوی برقرار کرد و یک زندگی متعال و متعال را سامان داد. وقتی اعتقاد به خدا می‌تواند به زندگی معنا دهد و انسان را وارد مرتبه‌ای برتر از زندگی کند که واقعاً را از یک راه معقول و درست پذیرفته باشد. البته پذیرفتش هر کس به اندازه قدرت علمی و فکری اوست. از نظر یک فیلسوف الهی، پذیرفتش وجود خداوند با صفاتی که دارد، به فیلسوف این امکان را می‌دهد که بتواند معیارهای یک زندگی معنادار را به دست آورد:

۱. جهان را غایتمند بیابد و این غایتمندی را توضیح دهد.
۲. انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.
۳. برای انسان گرایشی به خیر و زیبایی قائل شود و بداند که این خیر و زیبایی یک امر خیالی نیست، بلکه در یک حقیقت متعال (یعنی خدا) وجود دارد.
۴. آرمان‌های مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.
۵. در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت داشته باشد.
۶. اگر فلسفه‌ای تواند وجود خدا را اثبات کند، امکان پذیرش پنج گزارة فوق را از دست می‌دهد.^۱

^۱. برای مطالعه بیشتر به کتاب «حیات معقول» از فیلسوف معاصر، محمدتقی جعفری و «جهان بینی توحیدی» از استاد مطهری مراجعه کنید.

عنایت خویش را بازگیرد، کل موجودات نابود می‌گردد و نور وجود آنها خاموش می‌شود.^۱

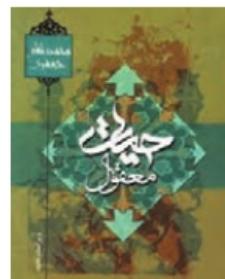
❖ فلاسفه مسلمان و معناداری حیات

فلاسفه مسلمان، در کنار اثبات وجود خدا و اعتقاد به او، به تأثیر این اعتقاد در زندگی انسان و نقش آن در معنابخشی به حیات نیز پرداخته‌اند. در مقام مثال، آنان اعتقاد به وجود خدا و تأثیر آن در حیات معنوی و اجتماعی انسان را شبیه به پذیرش وجود آب و نقش آن در حیات جسمانی بشر می‌دانند. آنان می‌گویند که بشر ابتدا از طریق حواس به وجود آب پی‌می‌برد و آن را یک امر واقعی می‌یابد؛ آنگاه این آب واقعی را می‌نوشد. این آب واقعی است که نیاز او را برطرف می‌کند و سیرابش می‌سازد، نه یک آب توهیمی و خیالی.

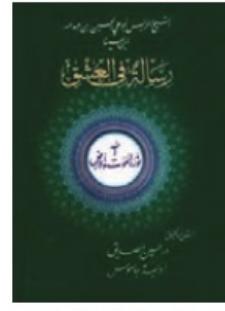
موضوع خدا نیز همین گونه است؛ یعنی باید ابتدا وجود خدا را از طریق عقل و تفکر و اندیشه پذیرفت و سپس با وی ارتباط معنوی برقرار کرد و یک زندگی متعال و متعال را سامان داد. وقتی اعتقاد به خدا می‌تواند به زندگی معنا دهد و انسان را وارد مرتبه‌ای برتر از زندگی کند که واقعاً را از یک راه معقول و درست درک کرده و پذیرفته باشد. البته درک و پذیرش هر انسانی به اندازه قدرت علمی و فکری اوست.

از نظر یک فیلسوف الهی، پذیرش وجود خداوند با صفاتی که دارد، به انسان این امکان را می‌دهد که بتواند معیارهای یک زندگی معنادار را به دست آورد:

۱. جهان را غایتمند بیابد و این غایتمندی را توضیح دهد.
۲. انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.
۳. برای انسان گرایشی به خیر و زیبایی قائل شود و بداند که این خیر و زیبایی یک امر خیالی نیست، بلکه در یک حقیقت متعال (یعنی خدا) وجود دارد.



کتاب رساله‌ای در عشق این سینا
رساله‌ای در عشق
رساله‌ای در عشق



کتاب رساله‌ای در عشق این سینا

۱. ملاصدرا می‌گوید:
به هر جا دانه‌ای در باغ و راغی است
درون مغز او روشن چراغی است
و گرمه هیچ ذره نیست می‌نور
که چون خورشید باین جمله ذرات
پخوان تو آیه نویشومات
که تا دانی که در هر ذره خاک

ابن سینا که وجود خداوند را با دلایل فلسفی اثبات کرده است، در عین حال توصیفی مبتنی بر عشق از رابطه خدا و جهان و انسان ارائه می‌دهد که می‌تواند در بردازندۀ برشی از عناصر پنج گانه فوق باشد. او در رساله‌ای که درباره عشق نوشته است، می‌گوید:

«هر یک از ممکنات به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و برحسب فطرت خود از بدی‌ها گریزان. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق منامیم.»

این بیان ابن سینا نشان می‌دهد که عشق و محبت به خیر و زیبایی اختصاص به انسان ندارد و هر موجودی در این جهان بهره‌مند از جاذبۀ عشق الهی است و اوست که چنین عشقی را در کنه و ذات جهان هستی به دیدعت نهاده است.

فلک جز عشق محрабی ندارد	جهان بی‌خاک عشق، آبی ندارد
کسی کز عشق خالی شد، فسردهست	گرش صدجان بود، بی‌عشق مردهست
طبعای جز کشش کاری ندانند	حکیمان این کشش را عشق خوانند
گر اندیشه کنی از راه بینش	به عشق است ایستاده آفرینش

تطبیق

عبارتی را که از ابن سینا نقل شد و همچنین اشعار بالا را پنج معیار زندگی معنادار تطبیق دهید و ببینید که آیا این معیارها را می‌توان در آنها مشاهده کرد یا نه.

۴ آرمان‌های مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.

۵ در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت نماید.

اگر فلسفی نتواند وجود خدا را ثابت کند، امکان پذیرش پنج گزاره فوق را هم از دست می‌دهد و نمی‌تواند جهان و انسان را غایتمند بیابد و سرچشمۀ گرایش‌های مقدس و متعالی انسان‌ها را نشان دهد و به آرمان‌های فراتر از زندگی مادی دل بینند و در برابر یک وجود متعالی احساس مسئولیت نماید.^۱

ابن سینا در رساله‌ای که درباره عشق نوشته، برشی از معیارهای زندگی معنادار را نشان داده است. او می‌گوید:

«هر یک از ممکنات به واسطه حقیقت وجود خود، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و برحسب فطرت از بدی‌ها گریزان، همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق منامیم.»

این بیان ابن سینا نشان می‌دهد که عشق و محبت به خیر و زیبایی اختصاص به انسان ندارد و هر موجودی در این جهان بهره‌مند از جاذبۀ عشق الهی است و خداست که چنین عشقی را در کنه و ذات جهان هستی به امانت نهاده است.

فلک جز عشق محрабی ندارد	جهان بی‌خاک عشق، آبی ندارد
کسی کز عشق خالی شد، فسردهست	گرش صدجان بود، بی‌عشق مردهست
طبعای جز کشش کاری ندانند	حکیمان این کشش را عشق خوانند
گر اندیشه کنی از راه بینش	به عشق است ایستاده آفرینش ^۲

تطبیق

عبارتی را که از ابن سینا نقل شد و همچنین اشعار بالا را پنج معیار زندگی معنادار تطبیق دهید و ببینید که آیا این معیارها را می‌توان در آنها مشاهده کرد یا نه.

^۱ نظامی گنجوی، خمسه، خسرو و شیرین. دوفلسفی بزرگ عصر ما، امام خمینی^{ره} و علامه طباطبائی^{ره} از اشعار زیبایی در حقیقت عشق دارند که نشان می‌دهد فیلسوفان مسلمان زندگی معنادار یک زندگی عاشقانه می‌دانند و توصیه می‌کنند که انسان‌ها زندگی خود را بر اساس یک رابطه عاشقانه با خدای بزرگ بنانند.

۱. برای مطالعه بیشتر به کتاب «حیات مقول» از فیلسوف معاصر، محمدتقی جعفری و «جهان بیشی توحیدی» و «خدا در اندیشه انسان» و «خدا در زندگی انسان» از استاد مطهری مراجعه کنید.

۲. طبیعت و ذات هر موجودی

^۲ نظامی گنجوی، خمسه، خسرو و شیرین. دوفلسفی بزرگ عصر ما، امام خمینی^{ره} و علامه طباطبائی^{ره} از اشعار زیبایی در حقیقت عشق دارند که نشان می‌دهد فیلسوفان مسلمان زندگی معنادار یک زندگی عاشقانه می‌دانند و توصیه می‌کنند که انسان‌ها زندگی خود را بر اساس یک رابطه عاشقانه با خدای بزرگ بنانمایند.

نمونه*

رمان‌نویس مشهور فرانسوی، آلبر کامو که برخی اندیشه‌های فلسفی نیز دارد، به این حقیقت توجه کرد که انسان در زندگی خود به دنبال نوعی «معنا» است که مبنای آرمان‌ها و ارزش‌های او قرار گیرد^۱ اما به علت اینکه توانست به وجود خدا پی برد و پشتونهای برای این معناداری بیابد، گفت که جهان یک سکوت غیرعقلانی و نامعقول دارد. این تناقض درونی به شدت کامو را رنج می‌داد و از همین‌رو، او تلاش می‌کرد در برابر آن بایستد، لذا گفت «انسان نباید تسلیم این پوچی و بی معنایی هستی شود». به همین سبب، در عین حال که علاقه‌مند به کرامت انسان و عدالت و آزادی بود و با نظام سرمایه‌داری غرب و نظام کمونیستی شوروی مبارزه می‌کرد، از تبیین فلسفی این رفشار بازمانده بود.^۲

با توجه به توضیحات قبل، به سوال‌های زیر پاسخ دهید.

۱) مقصود آلبر کامو از عبارت «جهان یک سکوت غیرعقلانی دارد» چیست؟

۲) تناقض درونی آلبر کامو چه بود؛ راه حل این تناقض چیست؟

۳) چرا آلبر کامو در عمل، تسلیم نوع تلقی خود از جهان نمی‌شود و رفتاری متناقض با آن نشان می‌دهد؟

تأمل*

جوانی کنار نهری نشسته بود و افسرده حال آب را تماشا می‌کرد. حکیمی که از آنجا می‌گذشت، او را دید و متوجه پریشان حالی اش شد. در کنارش نشست و از احوالش پرسید. جوان نیز که رفیق شفیقی یافته بود، از پریشان حالی خود گفت و درد دل‌ها کرد. حکیم برگی از روی زمین برداشت و در نهر آب انداخت. برگ، خود را به جریان آب سپرد و شناکنان پیش رفت.

۱) جمله‌ای از نمایشنامه «کالیکولا» از آلبر کامو.
۲) تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج. ۹، ص ۴۶۸

نمونه*

رمان‌نویس مشهور فرانسوی، آلبر کامو که برخی اندیشه‌های فلسفی نیز دارد، به این حقیقت توجه کرد که انسان در زندگی خود به دنبال نوعی «معنا» است که مبنای آرمان‌ها و ارزش‌های او قرار گیرد اما به علت اینکه توانست پشتونهای برای این معناداری زندگی بیابد، گفت که جهان یک سکوت غیرعقلانی و نامعقول دارد. این تناقض درونی به شدت کامو را رنج می‌داد و از همین‌رو، او تلاش می‌کرد در برابر آن بایستد، لذا گفت انسان نباید تسلیم این پوچی و بی معنایی هستی شود^۱. به همین سبب، در عین حال که علاقه‌مند به کرامت انسان و عدالت و آزادی بود و با نظام سرمایه‌داری غرب و نظام کمونیستی شوروی مبارزه می‌کرد، از تبیین فلسفی این رفشار بازمانده بود.^۲

با توجه به توضیحات قبل، به سوال‌های زیر پاسخ دهید.

۱) مقصود آلبر کامو از عبارت «جهان یک سکوت غیرعقلانی دارد» چیست؟

۲) تناقض درونی آلبر کامو چه بود؛ راه حل این تناقض چیست؟

۳) چرا آلبر کامو در عمل، تسلیم نوع تلقی خود از جهان نمی‌شود و رفتاری متناقض با آن نشان می‌دهد؟

تأمل*

جوانی کنار نهری نشسته بود و افسرده حال آب را تماشا می‌کرد. حکیمی که از آنجا می‌گذشت، او را دید و متوجه پریشان حالی اش شد. در کنارش نشست و از احوالش پرسید. جوان نیز که رفیق شفیقی یافته بود، از پریشان حالی خود گفت و درد دل‌ها کرد. حکیم برگی از روی زمین برداشت و در نهر آب انداخت. برگ، خود را به جریان آب سپرد و شناکنان پیش رفت.

۱) آلبر کامو، در اثاری مانند افسانه سیزيف، بیگانه و طاعون به بی معنایی هستی و ایستاندن در مقابل آن بیشتر برداخته است.
۲) تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج. ۹، ص ۴۶۸



عقل در فلسفه (۱)

همان طور که مفهوم «دین» ما را به یاد «ایمان» می‌اندازد و مفهوم «عرفان»، «شهود و عشق» را تداعی می‌کند، مفهوم «فلسفه» نیز با «عقل» و «عقلانیت» گره خورده است. عموماً از فیلسوفان به عنوان مهم‌ترین مدافعان عقل یاد می‌کنند. آنان وجه تمایز انسان از حیوان را عقل می‌دانند و معتقدند که منظور ارسطو از ناطق، وقتی که انسان را «حیوان ناطق» تعریف می‌کند، همان «عقل» است. تاریخ فلسفه با تاریخ عقل نیز پیوندی ناگسستنی دارد و تحولات معنا و محدودة معنا و محدودة عقل، در تحولات فلسفه تأثیر گذاشته است.

در این درس و درس بعد می‌خواهیم بینیم:

۱ مقصود فیلسوفان از عقل چیست؟

۲ محدوده و قلمرو آن چه اندازه است و این قلمرو چه تحولاتی را در تاریخ فلسفه طی کرده است؟

۳ امروزه عقل چه جایگاهی در فلسفه دارد؟



عقل در فلسفه - قسمت اول

همان طور که مفهوم «دین» ما را به یاد «ایمان» می‌اندازد و مفهوم «عرفان»، «شهود و عشق» را تداعی می‌کند، مفهوم «فلسفه» نیز با «عقل» و «عقلانیت» گره خورده است. عموماً از فیلسوفان به عنوان مهم‌ترین مدافعان عقل یاد می‌کنند. آنان وجه تمایز انسان از حیوان را عقل می‌دانند و معتقدند که منظور ارسطو از ناطق، وقتی که انسان را «حیوان ناطق» می‌نامد، همان «عقل» است. تاریخ فلسفه با تاریخ عقل نیز پیوندی ناگسستنی دارد و تحولات معنا و محدودة عقل، بر تحولات فلسفه تأثیر گذاشته است.

در این درس و درس بعد می‌خواهیم بینیم:

۱ مقصود فیلسوفان از عقل چیست؟

۲ محدوده و قلمرو آن چه اندازه است و این قلمرو چه تحولاتی را در تاریخ فلسفه طی کرده است؟

۳ امروزه عقل چه جایگاهی در فلسفه دارد؟



اظهار نظر *

به جملات زیر توجه کنید و نظر خود را درباره آنها توضیح دهید.

ابن سینا: هر کس عادت کرده سخنی را بدون دلیل پذیرد، از حقیقت انسانی خارج شده است.^۱

او گوست کنت: علم جدید، تجربی است و چنان قوتی دارد که مارا از استدلال‌های عقلی بی‌نیاز کرده است.^۲

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی
ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست
حافظ:

ویتنگشتاین: استدلال در حوزه دین احتمانه ترین کارهای است؛ زیرا استدلال عقلی مربوط به حوزه علمی است
نه دین.

کاربردهای عقل

عقل در فلسفه دو کاربرد مهم دارد:

۱. عقل به عنوان دستگاه تفکر و استدلال *

عقل در این کاربرد که همان کاربرد رایج بین مردم است، همان توانمندی است که به کمک آن استدلال می‌کنیم و این طریق به دانش‌ها و حقایقی دست می‌یابیم.^۳ به عبارت دیگر، انسان با عقل خود استدلال می‌کند و می‌تواند دریابد که چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست و نیز می‌تواند بهمراه کدام کار خوب است و باید انجام دهد و کدام کار باید ندارست و نباید انجام دهد. انسان با عقل خود می‌تواند بپرسد که کدام سخن درست و کدام نادرست و کدام رفتار پسندیده و کدام ناپسند است. او با همین ابزار می‌تواند بداند کدام دین و مکتب سعادت بخش و کدام دین و مکتب گمراه کننده می‌باشد.

مقصود فیلسوفان از عقل

فیلسوفان، عقل را برای دو مقصود و منظور به کار برده‌اند:

۱. عقل به عنوان دستگاه تفکر و استدلال *

عقل در این کاربرد که همان کاربرد رایج بین مردم نیز هست، یکی از ابزارهای شناخت انسان می‌باشد. انسان به کمک این ابزار استدلال می‌کند و به دانش‌ها و حقایق دست می‌یابد.^۴ به عبارت دیگر، انسان با عقل خود استدلال می‌کند و می‌تواند دریابد که چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست و نیز می‌تواند بهمراه کدام کار خوب است و باید انجام دهد و کدام کار باید ندارست و نباید انجام دهد. انسان با عقل خود می‌تواند بپرسد که کدام سخن درست و کدام نادرست و کدام رفتار پسندیده و کدام ناپسند است. او با همین ابزار می‌تواند بداند کدام دین و مکتب سعادت بخش و کدام دین و مکتب گمراه کننده می‌باشد.

از نظر فیلسوفان، این ابزار که یک توانمندی فوق العاده است، در ابتدای کودکی به صورت یک استعداد وجود دارد که باید با تربیت و تمرین به شکوفایی و فلیت بررسد و کودک توانایی استدلال و تفکر را به دست آورد. لذا اگر «تربیت عقلانی» به خوبی صورت نگیرد، عقل به توانایی‌های لازم نمی‌رسد و نمی‌تواند به خوبی حق را از باطل و درست را از نادرست تشخیص دهد. توانایی افراد در تفکر و استدلال متفاوت است؛ برخی از انسان‌ها قادر استدلال قوی تری دارند و برخی، قدرت استدلال آنها ضعیف‌تر است. اما همه می‌توانند با تربیت و تمرین به درجات خوبی از عقلانیت دست یابند.

بنابراین، اگر انسان بخواهد سخن درست و حق را از سخن نادرست و باطل تشخیص دهد، کار خوب و زیبا را از کار بد و زشت جدا کند، راه درست را از راه نادرست تمیز دهد، در رشته‌های علمی مانند ریاضیات، فیزیک و فلسفه پیش برود، دین و آینین حق را از دین و آینین باطل جداسازد، دین و آینین خود را به خوبی بشناسد و در زندگی به درستی تصمیم‌گیری کند، در مرتبه اول باید عقل خود را تقویت کند و از آن بهره ببرد. حتی این عقل اوست که می‌گوید بهتر است با چه کسانی مشورت کند، چه کتابی را مطالعه نماید و برای خواندن چه کتابی وقت بگذرد.^۵ البته از آنجا که فلسفه با استدلال‌های عقلی محض سوکار دارد، استفاده عقل در این دانش از سایر دانش‌ها بیشتر است و معمولاً فلسفه را با عقل و استدلال عقلی همراه می‌دانند.

۱. آنچه در توصیف عقل به عنوان دستگاه تفکر و استدلال، در اینجا آمده، خلاصه و فشرده‌ای از توصیف فلسفه معاصر علامه طباطبائی است که در جاهای مختلف اینجا ذکر شده است.

۲. این تعریف که می‌توان آن را جامع ترین تعریف‌ها به شمار آورده، عموم استدلال‌ها، اعم از تجربی، ریاضی، فلسفه، کلام، فقهی، اخلاقی و حقوقی را که در حوزه عقل نظری و عقل عملی قرار دارند، فرمی گیرد و شامل می‌شود (فارابی، مقالاتی فی معانی العقل، علامه طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۲۶۹).

۳. البته همان طور که گفته شد، عقل انسان یک استعداد قابل رشد است. به میزانی که انسان رشد باید و قدرت استدلال انسان قوی تر شود، بهترین توافق را از نادرست تشخیص دهد. این همین چهت، انسان در سیاری موارد به اشتقاء افتد. علاوه بر این، انسان‌ها در سیاری موارد تابع عقل خود نیستند. یعنی گرچه اگر به عقل خود مراجعه کنند، می‌دانند فلان راه اشتقاء است، اما تحقیق تأثیر عوامل دیگر مانند همراهی با دیگران، لذت‌های موقت، احساس خود بزرگ یعنی با خود کوچک یعنی و حقارت آن راه را می‌روند و به عوارض بد آن گرفتار می‌شوند.

۱. اشارات و تشبیهات: من توانم یصدق بغير دلیل فقد اتخليع من كسوة الانسانيه. تاریخ فلسفه، ج ۸، ص ۱۰۵، ۱۱۳.
۲. آنچه در توصیف عقل به عنوان دستگاه تفکر و استدلال خلاصه و فشرده‌ای از توصیف فلسفه معاصر علامه طباطبائی است که در جاهای مختلف المیزان (چاب اسلامیه) از جمله در مقدمه آن و نیز جلد اول، ص ۲۱۳، ۲۱۷ و ۲۵۹، جلد پنجم، ص ۲۷۳ پیشنهاد شده است.
۳. این تعریف که می‌توان آن را جامع ترین تعریف‌ها به شمار آورد، عموم استدلال‌ها، اعم از تجربی، ریاضی، فلسفه، کلام، فقهی، اخلاقی و حقوقی را که در حوزه عقل نظری و عقل عملی قرار دارند، فرمی گیرد و شامل می‌شود (فارابی، مقالاتی فی معانی العقل، علامه طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۲۶۹).

۴. آنچه در توصیف عقل به عنوان دستگاه تفکر و استدلال خلاصه و فشرده‌ای از توصیف فلسفه معاصر علامه طباطبائی است که در جاهای مختلف المیزان (چاب اسلامیه) از جمله در مقدمه آن و نیز جلد اول، ص ۲۱۳، ۲۱۷ و ۲۵۹، جلد پنجم، ص ۲۷۳ پیشنهاد شده است.
۵. این تعریف که می‌توان آن را جامع ترین تعریف‌ها به شمار آورد، عموم استدلال‌ها، اعم از تجربی، ریاضی، فلسفه، کلام، فقهی، اخلاقی و حقوقی را که در حوزه عقل نظری و عقل عملی قرار دارند، فرمی گیرد و شامل می‌شود (فارابی، مقالاتی فی معانی العقل، علامه طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۲۶۹).

انجام دهد و کدام کار بداست و نباید انجام دهد. انسان با عقل خود می‌تواند پی‌برد که کدام سخن درست و کدام نادرست و کدام رفتار پسندیده و کدام ناپسند است.

از نظر فیلسفان، این توانمندی در کوک به صورت یک استعداد وجود دارد که با تربیت و تمرین به شکوفایی و فعالیت می‌رسد و تقویت می‌شود و به همین سبب، در افراد مختلف، متفاوت است. برخی از انسان‌ها قادر عقلی بیشتر و بعضی قادر عقلی کمتری دارند.

بنابراین، اگر انسان بخواهد سخن درست و حق را از سخن نادرست و باطل تشخیص دهد، کار خوب و زیارا از کار بد و ناشی نداشت. راه درست را از راه نادرست تمیز دهد، در رشته‌های علمی مانند ریاضیات و فیزیک و فلسفه پیش‌رفت کند، دین و آیین حق را از دین و آیین باطل مشخص نمایند، دین و آین خود را به خوبی بشناسد و در زندگی به درستی تصمیم‌گیری کند، در مرتبه اول باید از عقل خود استفاده کند. حتی این عقل اوست که می‌گوید بهتر است با چه کسانی مشورت کند و با چه کسانی مشورت نکند، چه کتابی را مطالعه کند و وقت خود را صرف چه کتابی نکند. از آنجا که فلسفه با استدلال‌های عقلی محض سروکار دارد، استفاده عقل در این دانش از سایر دانش‌ها بیشتر است و معمولاً فلسفه را با عقل و استدلال عقلی همراه می‌دانند.

۲. عقل به عنوان یک موجود متعالی و برتر از ماده

کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند. این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند. بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی‌توان فیلسفان الهی می‌گویند بسیاری از فرشتگان که در کتاب‌های آسمانی، از جمله قرآن کریم، از آنها یاد کرد. یکی از این عالم، «علم عقل» است. همان‌طور که در عالم عقل به سر می‌برند. آنان معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه این موجودات (فرشتگان) حقایق اشیا را «شهود» می‌کنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند.

این فیلسفان همچنین معتقدند که روح هر انسانی نیز استعداد رسیدن به چنین مرتبه‌ای از عقل به عنوان یک حقیقت متعالی را دارد؛ یعنی می‌تواند با تهدیب نفس به مرتبه‌ای برسد که کاملاً از ماده و جسم مجرد باشد که در عین حال که از قوه استدلال برخوردار است، همچون فرشتگان، بسیاری از حقایق را شهود کند.

آنچه که از این به بعد درباره عقل می‌گوییم، بیشتر درباره عقل به عنوان دستگاه تفکر و تعقل است که در فلسفه با تفصیل بیشتری به آن پرداخته شده است.

۱. لیته همان طور که گفته شد، عقل انسان یک استعداد قابل رشد است. به میزانی که عقل انسان رشد یابد و قدرت استدلال انسان قوی تر شود، پیشتر می‌تواند درست را از نادرست تشخیص دهد. به همین جهت، انسان در بسیاری موارد به اشتباهی می‌افتد، علاوه بر این، انسان‌ها در بسیاری موارد تابع عقل خود نیستند. یعنی گرچه اگر به عقل خود مراجعه کنند، می‌دانند فلان راه اشتباه است، آنچه تأثیر عوامل دیگر مانند همراهی با دیگران، لذت‌های موقت، احساس خود بزرگ بینی با خود کوچک بینی و خشارت آن راه را می‌روند و به عوارض بد آن گرفتار می‌شوند.

۲. عقل به عنوان یک موجود متعالی و برتر از ماده

کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند. این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند. در مواردی، از خدا نیز به عنوان «عقل کل» یاد شده است. بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی‌توان آنها را درک کرد. یکی از این عالم، «علم عقل» می‌باشد. فیلسفان الهی می‌گویند بسیاری از فرشتگان که در کتاب‌های آسمانی، از جمله قرآن کریم، از آنها یاد شده، همین موجودات عقلانی، یعنی موجودات مجرد از ماده و جسم اند که در عالم عقل به سر می‌برند. آنان معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه این موجودات (فرشتگان) حقایق اشیا را «شهود» می‌کنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند.

این فیلسفان همچنین معتقدند که روح هر انسانی نیز استعداد رسیدن به چنین مرتبه‌ای از وجود را دارد و روح او می‌تواند در مرتبه عالم عقل قرار بگیرد و حقایق را از طریق شهود به دست آورد. او می‌تواند با تهدیب نفس به مرتبه‌ای برسد که کاملاً از ماده و جسم مجرد شود و در عین استفاده از قوه استدلال، همچون فرشتگان، بسیاری از حقایق را نیز شهود نماید.

عقل در یونان باستان

فیلسفان یونان باستان به هردو کاربرد عقل توجه داشته و درباره آنها سخن گفته‌اند. به طور مثال، هرآکلیتوس که از فیلسفان پیش از سقراط است، از حقیقتی به نام «لوگوس»^۱ سخن می‌گوید که هم به معنای یک وجود و حقیقت متعالی است و هم به معنای نطق و سخن و کلمه؛ یعنی وی به هردو کاربرد عقل توجه داشته است. از نظر او «کلمه» و «سخن»^۲ ظهور و پرتو عقل متعالی و برتر می‌باشد. همان طور که سخن و کلمه بیانگر افکار و اندیشه‌های انسان است و آنچه را که انسان در ذهن دارد، با کلام ظاهر می‌کند و به دیگران می‌رساند.^۳ جهان و اشیا نیز ظهور آن وجود و آن حقیقت متعالی و برتر هستند.

^۱ Logos به معنای داشن منطق نیز از همین کلمه گرفته شده است.

^۲ لفlosoph و حکم چیز به نام «الاتوپس» که همزمان با هرآکلیتوس می‌زسته به حقیقت به نام «تاتو» معتقد بوده و همان طور که هرآکلیتوس همه جزو را ظهور لوگوس می‌دانسته است، او نیز عقیده داشته که همه جزو ظهور «تاتو» است.

^۳ مایبدالطبیعه، زان وال، ص ۹۱۸، مقاله «عقل در تاریخ فلسفه»، غلامرضا عواني.

عقل نزد حکماء ایران قدیم

از عهد باستان تا کنون، از چین در شرق آسیا تا یونان و روم در اروپا، گزارش‌هایی درباره عقل و تحلیل و تبیین فیلسوفان از آن وجود دارد. یکی از کانون‌های اولیه عقل‌گرایی و خردورزی، ایران قدیم است که اندیشمندان آن به خردورزی و فرزانگی شهرت داشتند.

گزارش‌هایی مانند گزارش فردوسی در شاهنامه و برخی نقل‌های تاریخی و آثار مکتوب مربوط به آن دوره از چین توجهی به عقل و خردورزی حکایت می‌کنند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت آنان هم از عقل به عنوان یک وجود متعالی و برتر آگاه بوده‌اند و هم به عقل به عنوان تعقل و خردورزی و برهان اهمیت می‌داده‌اند.

در اندیشه‌حکیمان ایران قدیم، خرد با وجود افریدگار متعدد و یگانه است و افریدگار، کل جهان را با خرد و عقل رهبری می‌کند. آنان عقیده داشتند که «خدا براساس خرد می‌آفریند»^۱ و می‌گفتند که «مزدا»، که همان خداست، با خرد و اندیشه خود جهانیان وجودانها و خردگاران افریده است. به نظر می‌رسد که این خرد و عقل که افریده افریدنده است، وجودی عقلانی است که خرد و عقل انسان پرتو و مظہر او است. به همین سبب، فردوسی که شاهنامه خود را بیت

به نام خداوند جان و خرد کریں برتر اندیشه بر نگذرد^۲

آغاز کرده، در حکایات خویش از فرزانگانی خبر می‌دهد که از خرد و عقل بهره داشته و حکیمانه زندگی نموده‌اند.^۳

عقل در یونان باستان

در میان فیلسوفان یونان باستان، هرالکلیتوس از حقیقتی به نام «لوگوس»^۴ سخن می‌گوید که هم به معنای «عقل» به عنوان آن حقیقت متعالی است و هم به معنای نطق و سخن و کلمه؛ بنابراین، می‌توان گفت که وی به هر کاربرد عقل توجه داشته است. از نظر او «کلمه» و «سخن» ظاهر و پرتو عقل متعالی و برتر محسوب می‌شود؛ یعنی عقل نزد این فیلسوف، همان حقیقت و وجود برتری است که جهان و اشیا ظاهر او هستند، همان طور که سخن و کلمه بیانگر افکار و اندیشه‌های انسان است و آنچه را که انسان در ذهن دارد، با کلام ظاهر می‌کند و به دیگران می‌رساند. بنابراین، از نظر هرالکلیتوس اشیای عالم، همان کلمات آن حقیقت برتر و بیان علم و حکمت اویند.^۵

۱. گاهان لوستا، سین ۳۱، بند ۷.

۲. یمان، سین ۲۲، بند ۳.

۳. شیخ محمود شیستی، شاعر و عارف قرن هشتم هجری، دیوان شعر خود را با این بیت آغاز می‌کند: به نام ان که جان را فکرت ام وخت چراغ دل به تو جان برآورده.

۴. در شاهنامه حکایت پهلوانانی آمده است که میان شجاعت و خرد جمع کرده‌اند؛ مانند زال و رستم و گیو، و نیز حکایت پادشاهانی که به خرد و فرزانگی نیز آراسته بودند؛ مانند کیخسرو، زال و قنیزه کیخسرو و می‌اید تا او را بندند، در ضمن سخنان خود می‌گویند:

خد باد جان تو را (همانی) به اکی میاندان گزت به جای Logos) به معنای داشتن منطق نیز از همین کلمه گرفته شده است.^۶

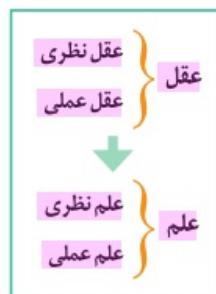
۵. فیلسوف و حکیم چینی بنام «لاآوتسه» که هم زمان با هرالکلیتوس می‌زیسته و مانند هرالکلیتوس معقد بوده که همه چیز ظاهر «تائو» است.

۶. مایبدالطبعی، زان وال، ص ۵۱۸ مقاله «عقل در تاریخ فلسفه»، غلامرضا اعوانی.

برای مطالعه

دیدگاه هرالکلیتوس درباره «لوگوس» و «عقل» به آموزه‌های پیامبران الهی شباخت بسیاری دارد. در ابتدای انجیل یوحنا^۷ آمده است که «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود... همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات، وجود نیافت.»

قرآن کریم به تفصیل و با روشنی بیشتر خداوند را حکیمی توصیف می‌کند که مخلوقات، کلمات او هستند. یعنی در قرآن کریم هر حقیقتی حکم کلمه خداوند را دارد.^۸ در میان این کلمات، برخی مانند حضرت مسیح، ویژگی خاصی دارند که قرآن کریم به طور ویژه آنها را «کلمه» نامیده است.^۹ خداوند حکیم «کلمات بیانی» هم دارد و باندگان خاص خود سخن می‌گوید.^{۱۰} علاوه بر این دو مورد، امور دیگری هم در قرآن کریم کلمه نامیده شده‌اند، مانند کلمه توحید که کلمه مشترک بین موحدین است^{۱۱}، ایمان (کلمه طیبه)^{۱۲}، کفر (کلمه خبیثه)^{۱۳}، کلمه عذاب^{۱۴}، کلمه فعل^{۱۵} و سنت‌ها و قوانین حاکم بر جهان و انسان.^{۱۶}



ارسطو، به عقل به عنوان قوّة استدلال انسان، توجه و پیهای کرد و توضیح داد که قوّة عقل براساس کاری که انجام می‌دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود^{۱۷} و براساس آن، دانش بشری نیز به دو قسم تقسیم می‌گردد:^{۱۸} عقل، از آن جهت که درباره اشیا و موجودات و چگونگی آنها بحث می‌کند، مانند بحث درباره خدا، کهکشان و درجه حرارت آب، عقل نظری نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، «علم نظری» نام دارد. اما عقل، از آن جهت که درباره رفتارهای اختیاری انسان و بایدها و نبایدهای او، مانند رایست بگوید، باید قانون را رعایت کند و نباید دروغ بگوید و نباید ظالم

۱. بوخانیکی از باران حضرت عیسیٰ^{۱۸} و نویسنده بکی از چهار جمل است.

۲. ترجمه: «و اگر آنچه درخت در زمین هست، قلم شود و دریا به آن مدد رساند، کلمات الهی به بیان نرسد» (قلمان، ۲۷).

۳. ترجمه: «همان‌اگر سیح عیسی بن مریم رسول خداو کلمه اوست» (انس، ۱۷۱).

۴. ترجمه: «و چون موسی به میعاد ما آمد و بروزگارش با اوسن گفت...» (اعراف، ۷).

۵. ترجمه: «ایا نداشته‌ای که بروزگارست کلمه‌ای که بین ما و سما یکسان است...» (آل ابراهیم، ۲۴).

۶. ترجمه: «و مثل کلمه پلید همانند درخت بیلد است...» (آل ابراهیم، ۲۶).

۷. ترجمه: «ولوی کلمه عذاب بر کافران تحقیق یافته است» (زمرد، ۷).

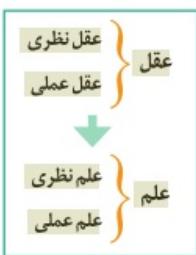
۸. ترجمه: «و کلمه بروزگارست به دریشت و عدل سراج‌خانه بیرون است...» (اعلام، ۱۱۵).

۹. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج. ۱، ص ۳۷۵.

برای مطالعه

دیدگاه هر اکلیتوس درباره «لوگوس» و «عقل» به آموزه‌های پیامبران الهی شbahت بسیاری دارد. در ابتدای انجیل یوحنا^۱ آمده است که «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود... همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات، وجود نیافت.»

قرآن کریم به تفصیل و با روشنی بیشتر خداوند را حکیمی توصیف می‌کند که مخلوقات، کلمات او هستند. یعنی در قرآن کریم هر حقیقتی حکم کلمه خداوند را دارد. مخلوقات جهان، «کلمات وجودی» خدا هستند.^۲ در میان این کلمات، برخی مانند حضرت مسیح، ویزگی خاصی دارند که قرآن کریم به طور ویژه آنها را «کلمه» نامیده است.^۳ خداوند حکیم «کلمات بیانی» هم دارد و با بندگان خاص خود سخن می‌گوید.^۴ علاوه بر این نوع، قرآن کریم امور دیگری را هم «کلمه» نامیده است؛ مانند توحید، کلمه مشترک بکنون موحدین^۵، ایمان (کلمه طبیه)،^۶ کفر (کلمه خبیثه)،^۷ کلمه عذاب،^۸ کلمه فصل،^۹ سنت‌ها و قوانین حاکم بر جهان و انسان.^{۱۰}



ارسطو به عقل به عنوان قوّة استدلال انسان، توجه ویژه‌ای داشت و توضیح داد که قوّة عقل براساس کاری که انجام می‌دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود^{۱۱} و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می‌گردد:

عقل، از آن جهت که درباره اشیا و موجودات و چگونگی آنها بحث می‌کند، مانند بحث درباره خدا، کهکشان و درجه حرارت آب، عقل نظری نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم نظری نام دارد.

اما عقل، از آن جهت که درباره رفتارهای اختیاری انسان و بایدها و نبایدهای او، مانند باشد پسکوپی، باید قانون را رعایت کند و نباید دروغ پسکوپی و نباید خلل کند، عقل عملی نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم عملی نام دارد.

او انواع استدلال‌ها را در بخش منطق آثار خود تدوین کرد؛ استدلال تجربی را از استدلال عقلی محض جدا

۱. یوحنا یکی از باران حضرت عیسیٰ نبی و نویسنده یکی از چهار انجیل است.
۲. ترجمه: «و اگر آنچه درخت در زمین هست، قلم شود و دریا مركب شود و فقط دریا به آن مدد رساند، کلمات الهی به بیان نرسد» (قلمان، ۲۷).
۳. ترجمه: «همان‌سان مسیح عیسیٰ بن مریم رسول خدا و کلمه ایست» (نساء، ۱۷۱).
۴. ترجمه: «و چون مویس به مهد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت». (اعراف، ۷).
۵. ترجمه: «پسکوپی اهل کتاب باید تا پرس کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است بایستیم...» (آل عمران، ۶۴).
۶. ترجمه: «ایان ندانسته‌ای که پروردگاروت چگونه ملتی می‌زند که کلمه پاک همانند درخت پاک است...» (ابراهیم، ۳۴).
۷. ترجمه: «و مثل کلمه پاک همانند درخت پاک است». (ابراهیم، ۲۶).
۸. ترجمه: «ولی کلمه عذاب بر کافران تحقیق باقی است» (زمر، ۷).
۹. ترجمه: «و اگر کلمه فیصله بخشن بود، در میان انان داوری می‌شد...» (شوری، ۴۱).
۱۰. ترجمه: «و کلمه پروردگاروت به درستی و عدل سراج‌جام پذیرفه است...» (اعلام، ۱۱۵).
۱۱. اخلاق نیکوگاخو، ارسطو، ص ۲۰۸ و ۹۰؛ تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ۳۷۵.

باشد، بحث می‌کند، عقل عملی نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست

می‌آید، «علم عملی» نام دارد.

او انواع استدلال‌ها را در بخش منطق آثار خود تدوین کرد؛ استدلال تجربی را از استدلال عقلی محض جدا نمود و کاربرد هر کدام را روش ساخت، ارسطو انسان را «حیوان ناطق» نامید و توضیح داد که «نطق» ویزگی ذاتی انسان است و همین ویزگی او را از سایر حیوان‌ها متمایز می‌کند. البته، مقصد وی از نطق، همان قوّه تعقل و تفکر انسان بود. ارسطو عقل را ذاتی انسان می‌دانست. بدین ترتیب، او تصویر روش تری از عقل عرضه کرد.

بیشتر بدانیم

رنسانس به معنی نویزای و تجدید حیات است و از نظر تاریخی به دگرگونی‌های فکری و فرهنگی ای گفته می‌شود که به منظور احیای فرهنگ یونان و روم باستان در قرن چهاردهم در ایتالیا آغاز شد و در قرن هفدهم همه اروپا را فراگرفت و تمدن نوین غرب را بنیان نهاد (به درس شانزدهم کتاب تاریخ ۲ مراجعه کنید).



عقل نزد فیلسوفان دورهٔ جدید اروپا

عقل در دورهٔ جدید اروپا، یعنی از رنسانس تا کنون، تحولات و تطواری ای را از سرگزرنده که به طور عمده مربوط به حدود توانایی‌های آن است.

در ابتدای رنسانس که تحولات اجتماعی و فکری معمولاً در تقابل با حاکمیت کلیسا رقم می‌خورد، عقل جایگاه ممتازی پیدا کرد و یگانه معیار و مرجع درستی و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد؛ در حالی که قبل از آن، به خصوص در دورهٔ اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن سوم تا نهم) بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را اعمال تضعیف ایمان می‌دانستند. حتی برخی از بزرگان کلیسا عقل را امری شیطانی می‌پنداشتند و در برابر استدلال‌های عقلی می‌ایستادند و می‌گفتند که ایمان قوی از آن کسی است که در برابر چون و چراهای عقل بایستد و در ایمان خود استوار بماند.^{۱۲}

در دورهٔ دوم حاکمیت کلیسا، یعنی در قرن‌های دهم تا سیزدهم، فیلسوفان و حکمای مسیحی تحت تأثیر مطالعه کتاب‌های این سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان که به زبان‌های اروپایی ترجمه شده بود، به عقل و تبیین عقایانی مسائل دینی روی آوردند، اماز آنچا که توجه به عقل و عقلانیت با مبانی

اعلت اصلی مقابله رهبران اولیه کلیسا با عقل این بود که اینها به اموری اعتقاد داشتند که از نظر استدلال عقلی ناممکن بود؛ مانند امن خدا روی زمین و تجشید او در مسیح، سه تا بودن خدا در عین یکی بودن او، گشته شدن مسیح و زنده شدن دوباره او و رفتش به آسمان و تولد انسان‌ها با گناه اولیه، ترتویل‌لوس، که از عدafaan سرخست مسیحیت بود و در حدود ۲۲۰ میلادی از دنیا رفته است، فلسفه را کفری داشت و می‌گفت: «ایمان می‌اوره؛ از آن جهت که امری محال است». وی گفته است: «پسر خدا مرد و زنده می‌باشد» به او ایمان اورده؛ زیرا مجال است کسی بمیرد و زنده شود. مراجعه شود؛ این کاتولیک، جورج برانت، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، صفحه ۱۷۹ تا ۲۰۰.

پیشتر بدایم

رسانس به معنی نویزابی و تجدید حیات تعریف کرد که در آن، مقصود از نطق، همان تفکر بود. ارسطو عقل را ذاتی انسان می‌دانست. بدین ترتیب، او تصویر روش‌تری از عقل عرضه کرد.

عقل نزد فیلسوفان دوره جدید اروپا

عقل در دوره جدید اروپا، یعنی از رنسانس تاکنون، تحولات و تطواری را از سرگذرانده که عمدتاً مربوط به حدود توانایی‌های عقل است.

در ابتدای رنسانس که تحولات اجتماعی و فکری معمولاً در تقابل با حاکمیت کلیسا رقم می‌خورد، عقل جایگاه ممتازی پیدا کرد و یگانه معیار و مرتع درستی و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد؛ درحالی که قبل از آن، به خصوص در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن سوم تاهم) بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را عامل تعسیف ایمان می‌دانستند. حتی برخی از بزرگان کلیسا عقل را امری شیطانی می‌پنداشتند و در برابر استدلال‌های عقلی می‌ایستادند و می‌گفتند که ایمان قوی از آن کسی است که در برابر چون و چراهای عقل بایستد و در ایمان خود استوار بماند.^۱

البته در دوره دوم حاکمیت کلیسا، یعنی در قرون‌های دهم تا پنجمین، فیلسوفان و حکماء مسیحی تحت تأثیر مطالعه کتاب‌های ابن سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان که به زبان‌های اروپایی ترجمه شده بود، به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی روی اوردند، اما از آنجا که توجه به عقل و عقلانیت با مبانی اولیه کلیسا کاتولیک سازگاری نداشت، به تدریج به گسترش عقل‌گرایی و عقب‌نشینی تفکر دینی مسیحیت شد، تا اینکه در دوره رنسانس عقل جای دین را گرفت^۲ و دین را

(علت اصلی مقابله هربران اولیه کلیسا با عقل این بود که آنها به اموری اعتقاد داشتند که از ظرف استدلال عقلی ناممکن بود مانند آمن خدا روی زمین و تجسس در مسیح. سه تابو خدا در عین یکی بودن او کشته شدن مسیح و زنده شدن دوباره او و تفتش به اسمان و تولد انسان‌ها با کنایه اولیه، ترتوپلیوس، که از مدافعان سرخست مسیحیت بوده و در حدود ۲۷۰ میلادی از دنیا رفته است، فلسفه را کفر می‌دانست و می‌گفت: «ایمان می‌آورد؛ از آن جهت که امری محال است.» وی کهنه است: «پس خدا مرد و زنده نشود و باشد به او ایمان اوریه؛ زیرا حال است کسی بمی‌زند و زنده شود.» مراجعه شود: ابن کاتولیک، جورج برلتل، مرکز مطالعات و تحقیقات ادب و مناهض، صص ۱۷۹ و ۲۰۴.

^۱. تقابل تاریخی عقل و دین در اروپا چنان گسترش دارد که حتی در نام‌گذاری ادوار تاریخی نیز خود را نشان داد؛ مثلاً جلد چهارم تاریخ تمنن ویل دورانت که مربوط به دوره حاکمیت کلیساست، «عصر ایمان» نام گرفته است و جلدی‌ای پیش‌نمایی نهاده است؛ با این توضیح که در فرود وسطی و حاکمیت کلیسا کاتولیک، دین حاکمیت داشته و عقل تابع دین بوده است و از دوره رنسانس، عقل حاکمیت یافته و دین به صورت تابعی از عقل درآمده است.

به نظر من رسه که اصل تقابل «دین» و «عقل» از ابتدای قرون وسطی مchor اصلی تحولات فکری، فلسفی و اجتماعی در اروپا بوده است؛ با این توضیح که در این زمینه دارد که در دوره‌های تخصصی دانشگاهی باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

علم از نظر اوگوست کنت منحصر به همین علم تجربی است و فلسفه، علم به حساب نمی‌اید.)

۲. Science

اویله کلیسا کاتولیک سازگاری نداشت، این توجه و روی اوری، به تدریج به گسترش عقل‌گرایی و عقب‌نشینی اندیشه‌های دینی انجامید، تا اینکه در این دوره عقل جای دین را گرفت و دین مسیحیت را به گوشه‌ای از زندگی اروپایان برد و در حاشیه قرار داد.

البته در همان ابتدای دوره رنسانس، اختلاف میان فلاسفه درباره محدوده کارآمدی عقل آغاز شد و به تدریج رشد کرد. این اختلاف تا اینجا پیش رفت که فیلسوفان اروپا به دو دسته «عقل گرا» و «تجربه گرا» تقسیم شدند. همان طور که در درس «تاریخچه معرفت» در کتاب سال قبل آمد، «فرانسیس بیکن» که روش تجربی را بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشمر می‌دانست، از فیلسوفان خواست که از بت‌هایی که فلاسفه قدیم برای ما ساخته‌اند، دست بردارند و بیش از گذشته بر تجربه تکیه کنند. دیوید هیوم، فیلسوف قرن هجدهم انگلستان، تجربه را تنها راه رسیدن انسان به دانش و معرفت دانست و کاملاً از عقل گرایان جدا شد.

از طرف دیگر، دکارت که با ریاضیات به خوبی آشنا بود، به همه توانایی‌های عقل، مانند بدیهیات عقلی، استدلال‌های عقلی مخصوص و نیز تجربه توجه داشت. او معتقد بود که عقل می‌تواند وجود خدا و نفس مجرد و غیرمادی انسان و اختیار او را انتخاب کند. البته او دیگر به عالم عقل به عنوان یک عالم بترت و متعال در جهان، عقیده‌ای نداشت و عقل را صرفاً همان دستگاه تفکر و استدلال به حساب می‌آورد که می‌تواند ابزار شناخت انسان را در بین اینها انتخاب کند. از این‌جا پیش از اینکه فلسفه را کاملاً

اوگوست کنت، فیلسوف تجربه‌گرای قرن نوزدهم، به طور کلی عقل فلسفی و کار عقل در تأسیس فلسفه را کاملاً ذهنی خواند و گفت که نگاه فیلسوفان به جهان و هستی، ناظر بر واقعیت نبوده بلکه ساخته ذهن آنان و حاصل تأملات ذهنی آنان بوده است.

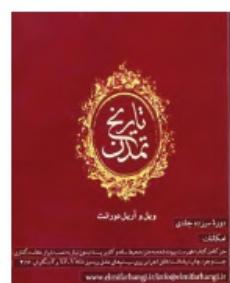
از نظر او، عقل صرفاً آنگاه که با روش تجربی و حسی وارد عمل می‌شود، به واقعیت دست می‌باشد و به «علم»^۳ می‌رسد. بنابراین، از نظر کنت عقل فقط از طریق علم تجربی می‌تواند به شناخت واقعیت ناقل شود.

این دیدگاه به تدریج در میان فیلسوفان اروپایی گسترش یافت و توانایی عقل محدود به امور تجربی و حسی گردید. اثبات‌اموری مانند ماوراء الطبیعه و حقیقت روحی و معنوی انسان و جهان ناممکن شمرده شد. بدین ترتیب، امروزه عقل در اروپا، به عقل تجربی تقلیل پیدا کرده و رد و اثبات منطقی و عقلی به حوزه ریاضیات محدود شده است.

۱. تقابل تاریخی عقل و دین در اروپا چنان گسترش دارد که حتی در نام‌گذاری ادوار تاریخی نیز خود را نشان داد؛ مثلاً جلد چهارم تاریخ تمنن ویل دورانت که مربوط به دوره حاکمیت کلیساست، «عصر ایمان» نام گرفته است و جلدی‌ای پیش‌نمایی نهاده است؛ با این توضیح که در نام‌گذاری ادوار تاریخی نیز خود را نشان داد؛ مثلاً جلد چهارم تاریخ تمنن ویل دورانت که مربوط به دوره حاکمیت کلیساست، «عصر ایمان» نام گرفته است.

۲. کات، فیلسوف قرن هجدهم آلمان، نظر خاصی در این زمینه دارد که در دوره‌های تخصصی دانشگاهی باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

علم از نظر اوگوست کنت منحصر به همین علم تجربی است و فلسفه، علم به حساب نمی‌اید.)



کتاب تاریخ تمنن ویل دورانت

در گوشه‌ای از زندگی انسان‌های اروپایی به حاشیه راند.

البته در همان ابتدای دوره رنسانس، اختلافی میان فلاسفه آغاز شد و به تدریج رشد کرد؛ به گونه‌ای که فیلسوفان اروپایه دو دسته «عقل گرا» و «تجربه گرا» تقسیم شدند. همان طور که در درس «تاریخچه معرفت» در کتاب سال قبل آمد، «فرانسیس بیکن» که روش تجربی را بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشر می‌دانست، از فیلسوفان خواست که از بتهایی که فلاسفه قدمی برای ما ساخته‌اند، دست بردارند و فقط به آنچه از طریق تجربه به دست می‌آید تکیه کنند.

از طرف دیگر، دکارت که با ریاضیات به خوبی آشنا بود، به همه توانایی‌های عقل، مانند بدیهیات عقلی، استدلال‌های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت. او معتقد بود که عقل می‌تواند وجود خدا و نفس مجرد انسان و اختیار او را اثبات کند. البته او دیگر به عقل به عنوان یک حقیقت برتر و متعالی در جهان و انسان، عقیده‌ای نداشت و عقل را صرفاً یک دستگاه استدلال به حساب می‌آورد.^۱

او گوست کنت در قرن نوزدهم، به طور کلی عقل فلسفی و کار عقل در تأسیس فلسفه را کاملاً ذهنی خواندو گفت که نگاه فیلسوفان به جهان و هستی، ناظر بر واقعیت نیست بلکه ساخته ذهن آنان و حاصل تأملات ذهنی است. از نظر او، عقل صرفاً آنگاه که با روش تجربی و حسی وارد عمل می‌شود، به واقعیت دست می‌یابد و به «علم»^۲ می‌رسد. بنابراین، از نظر کنت عقل فقط از طریق علم تجربی می‌تواند به شناخت واقعیت نائل شود.

این دیدگاه به تدریج در میان فیلسوفان اروپایی گسترش یافت و در مسائل مختلف، از قبیل توانایی عقل در اثبات مأموره‌الطبيعه و معرفت انسان به خود و جهان تأثیر فراوانی داشت که مواردی از آن در بخش دوم و سوم کتاب فلسفه(۱) آورده شده است.

با توجه به نکاتی که در این درس ارائه شده، است، محدوده عملیات عقل را نزد فیلسوفان زیر بیان کنید.

به کار بینديم

۱- ارسطو
۲- بزرگان اولیه کلیسا
۳- بیکن
۴- دکارت
۵- او گوست کنت

۱. کانت، فیلسوف فرن هجدhem المان، نظر خاصی در این زمینه دارد که در دوره‌های تخصصی دانشگاهی باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.
۲. علم از نظر او گوست کنت منحصر به همین علم تجربی است و فلسفه، علم به حساب نمی‌آید.

به کار بینديم

با توجه به نکاتی که در این درس ارائه شده است، محدوده عملیات عقل را نزد فیلسوفان زیر بیان کنید.

۱- ارسطو
۲- بزرگان اولیه کلیسا
۳- بیکن
۴- دکارت
۵- او گوست کنت

عقل در فلسفه (۲)

در درس قبل، ضمن بیان معنا و ماهیت عقل، دیدگاه حکیمان و فلاسفه ایران و یونان باستان و نیز دیدگاه برخی از فلاسفه اروپایی را به اجمال بیان کردیم و تفاوت‌های آن دیدگاه‌ها را نشان دادیم. در این درس می‌خواهیم با نظرات فلاسفه مسلمان در این باره آشنا شویم و نظرات آنها را تا حد امکان با نظرات فلاسفه اروپایی مقایسه کنیم.

وقتی تاریخ تمدن اسلامی را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که در این تمدن، علوم عقلی و بخصوص فلسفه گسترش فراوان و رشد چشمگیری داشته است. در این دوره تمدنی فلسفه‌دانی را مشاهده می‌کنیم که شهرت جهانی دارد و در طراز چند فیلسوف اول تاریخ شمرده می‌شوند. یکی از عوامل مهم توجه به عقل و عقلاست و تفکر فلسفی در جهان اسلام، پیام الهی و سخنان پیامبر اکرم ﷺ و عترت گرامی ایشان بود.^۱ از این‌رو، عقل، در فرهنگ عمومی مسلمانان جایگاه ممتاز و ویژه‌ای به دست آورده و همواره از عقل به تجلیل یاد شده است. لذا کمتر شخصیتی را در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنیم که در بزرگداشت عقل سخن نگفته و یا با عقل ستیز کرده باشد. این جایگاه ممتاز، سبب حرکت عمومی مسلمانان به سوی علم و دانش در حوزه‌های مختلف شد و علوم شاخه‌های دانش، از جمله فلسفه، رشد فوق العاده‌ای کرد. با توجه به جایگاه ممتاز عقل در فرهنگ عمومی مسلمانان، در آن دوره، مخالفت مستقیم و صریح با عقل کمتر صورت می‌گرفت و کسی علیه عقل سخن نمی‌گفت. به همین جهت، مخالفت برخی از جریانات فکری با عقل، در شکل‌های دیگری ظهور کرد که عمدۀ آنها عبارت اند از:

۱. تنگ و محدود کردن دایرة اعتبار و کارآمدی عقل در عین پذیرش آن؛

۲. مخالفت با فلسفه و منطق، تحت عنوان دستاوردي یوناني و غير اسلامي.

در شکل اول، این جریان‌ها می‌کوشیدند نشان دهند که برخی روش‌های عقلی در مسائل دینی کاربردی ندارند و کسانی که از این روش‌ها استفاده می‌کنند، هر تک خطای شوند و به دین آسیب وارد می‌کنند.

۱. در درس نهم در این باره بیشتر توضیح خواهیم داد.

عقل در فلسفه - قسمت دوم

در درس قبل، ضمن بیان مقصود فلاسفه از عقل، دیدگاه فلاسفه یونان باستان و نیز دیدگاه برخی از فلاسفه اروپایی را به اجمال بیان کردیم و تفاوت‌های آن دیدگاه‌ها را نشان دادیم. در این درس می‌خواهیم با نظرات فلاسفه مسلمان در این باره آشنا شویم و نظرات آنها را تا حد امکان با نظرات فلاسفه اروپایی مقایسه کنیم.

قبل از ورود به دوره تمدن اسلامی که یک دوره طلایی در عقل‌گرایی شمرده می‌شود، خوب است بدانیم که سرزمین ما ایران، در عهد پیش از باستان نیز یکی از کانون‌های اوایله عقل‌گرایی و خردورزی بوده است و حکیمان قدیم ایران، مردم را به عقل و خرد دعوت می‌کردند. گزارش‌هایی مانند گزارش فردوسی در شاهنامه و سهروردی در کتاب حکمة الاترافق نشان‌دهنده آن است که حکیمان پیش از باستان و قدیم ایران هم از عقل به عنوان یک وجود برتر و متعالی آگاه بوده‌اند و خدا را عقل نامیده‌اند و هم به عنوان دستگاه تعقل و تفکر و خردورزی اهمیت می‌داده‌اند. در اندیشه آنان، آفریدگار، مجموعه جهان را با عقل و خرد خود رهبری می‌کند و «خدا جهان را بر اساس خرد می‌آفریند».^۱ آنان می‌گفتند که «مزدا» که نام خدای جهان آفرین است، با خرد و اندیشه جان‌ها و جهانیان و خرد انسان‌ها را آفریده است.^۲ البته این عقل‌گرایی و خردورزی که در ایران قدیم شکل گرفته بود، به تدریج از قدرتش کاسته شد و در عصر ساسانیان و اوخر این عصر به ضعف گرایید، به طوری که مواردی از عقاید غیر عقلانی در فرهنگ و نظام اجتماعی آنان پدیدار شد.^۳

۱. گاهان اوستا سین ۳۱، بند ۷.

۲. همان، سین ۳۷، بند ۴

۳. در شاهنامه حکایت پهلوانانی آمده که میان شجاعت و خرد جمع کرده شجاعتی همراه با خردمندی داشته‌اند. از جمله این پهلوانان، زال، رستم و گیوم پیانند زال، وقتی نزد کیخسرو می‌آید تا او را بند دهد به او می‌گوید:

«خود باد جان تو را راهنمایی به پاکی بماناد مغزت به جای»

۴. خدمات مقابل اسلام و ایران، استاد مطهری، در مجموعه آثار، ج ۱۴، صص ۱۳۰ تا ۲۶۷

نمونه اول*

یکی از افرادی که درباره استدلال و برهان اظهار نظر کرده، این تیمیه است. وی می‌گوید نه «برهان» و نه «تمثیل»، در الهیات و مابعدالطبيعه قابل استفاده نیستند؛ زیرا تمثیل جgettی است که در آن، حکمی را برای چیزی از راه شباhtت آن با چیز دیگر ثابت می‌کنند؛ در حالی که خداوند شبهه و نظری ندارد. در قیاس برهانی نیز کلیت کبری یک شرط اساسی است و باید به طور مساوی شامل همه افراد شود؛ در حالی که قرار گرفتن خداوند با تعدادی از افراد به طور مساوی محال است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «هر مجموعه منظمی یک نظم دهنده باشد»، این قضیه از نظر برهان هم شامل نظم‌های انسانی مانند یخچال و کولر می‌شود و هم شامل جهان خلقت. در هر دو مورد «نظم دهنده» لازم است؛ یعنی هم خدا نظم دهنده است و هم انسان. پس انسان شبهه خدا می‌شود و هم ردیف او می‌گردد. در حالی که خدا شبهه و هم ردیف انسان نیست و بنابراین، نمی‌توان از برهان برای اثبات این قبیل امور استفاده کرد.

فیلسوفان پاسخ می‌دهند که درست است که هم انسان نظم دهنده است و هم خدا، اما این شباhtت به معنای یکسانی آن دو نیست؛ زیرا نظم دهنده‌گی خداوند کامل است و هیچ خلی در آن نیست. اما نظم دهنده‌گی انسان ناقص است و همواره می‌تواند کامل نر شود.

بورسی: نظر شما در این باره چیست؟ آیا در برهان، هم ردیف میان خدا و مخلوق اتفاق می‌افتد؟ درباره تمثیل چه می‌گوید؟ آیا فلاسفه در استدلال‌های خود از تمثیل استفاده می‌کنند؟

نمونه دوم*

دسته‌ای از دانشمندان علم کلام^۱ که اشاعره نام دارند، معتقدند که هیچ کاری ذات‌خوب یا بد نیست و عقل هم نمی‌تواند خوبی یک کار و بدی کار دیگر را تشخیص دهد و سپس بگوید که خدا حتماً این قبیل کارها را النجام می‌دهد و آن قبیل کارها را النجام نمی‌دهد. این، به معنی محدود کردن قدرت اختیار خداست؛ در حالی که خدا

۱. ماجراجوی فکری فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینی، ج. ۴۵ (بنیه در سال ۱۶۵۷ هجری در منطقه حزان، میان موصل و شام، متولد شد و در کوکی به دمشق هاجرت کرد. وی در فقه و اصول و حدیث و کلام و تفسیر تحصیل کرد و از بزرگان مذهب حنبلی گردید. البته به دلیل افکار و بیانات سخت و تندی که علیه دیگر مذاهبان اسلامی داشت، بارها به زندان افتادا اینکه در سال ۱۷۲۸ هجری در زندان دمشق درگذشت).

۲. علم کلام یکی از شاخه‌های علوم دینی است که درباره عقاید یک دین، مانند اعتقاد به توحید و عاد بحث می‌کند. داشتمید این شاخه علمی را «متکلم» می‌گویند. اشاعره گروهی از متكلمان هستند که بین فرق سوم و چهارم هجری به صورت یک جویان فکری بزرگ در میان مسلمانان اهل سنت درآمدند. شخصیت باز آنها ابوالحسن اشعربی است که در حدود ۳۳۰ هجری وفات یافته است. در مقابل این گروه، جریان دیگری به نام معتزله قرار دارد که قبل از اشاعره پیدا شدند و شکل گرفتند. اولین رهبر انان و اوصیل بن عطاست که در سال ۱۲۱ هجری درگذشته است. دیگر رهبر مشهور انان قاضی عبدالجبار است که در سال ۱۵۱ هجری از دنیا رفته است. (اشاعیل با علوم اسلامی، استاد مطہری، ج. ۲، کلام و عرفان).

وقتی تاریخ تمدن اسلامی را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که علوم عقلی و به خصوص فلسفه در این تمدن، گسترش فراوان و رشد چشمگیری داشته است. در این دوره تمدنی فیلسوفانی را مشاهده می‌کنیم که شهرت جهانی دارند و در طراز چند فیلسوف اول تاریخ قرار می‌گیرند.

یکی از زمینه‌ها و عوامل مهم توجه به عقل و عقلانیت و تفکر فلسفی در جهان اسلام، قرآن کریم و سخنان پیامبر اکرم^{علیه السلام} و عترت گرامی ایشان بود.^۱ دعوت قرآن کریم و مقصومین^{علیهم السلام} به تفکر و آموزه‌های عقلانی و خردمندانه آنان سبب شد که عقل، در فرهنگ عمومی مسلمانان ممتاز و ویژه‌ای به دست اورده و همواره از عقل به تجلیل یاد شود. همین عامل سبب شد که کمتر شخصیتی را در تاریخ اسلام مشاهده کنیم که در بزرگداشت عقل سخن نگفته باشد. این جایگاه ممتاز، سبب حرکت عمومی مسلمانان به سوی علم و دانش در حوزه‌های مختلف شد و عموم شاخه‌های دانش، از جمله فلسفه، رشد و پیشرفت فوق العاده‌ای کردند. در آن دوره، مخالفت مستقیم و صریح با عقل کمتر صورت می‌گرفت و کسی علیه عقل سخن نمی‌گفت. البته برخی از جریان‌های فکری، در دو شکل زیر به مخالفت با عقل پرداختند:

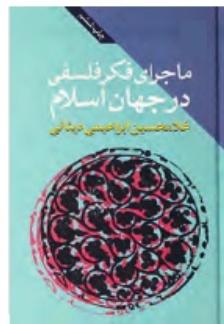
۱. تنگ و محدود کردن دایرة اعتبار و کارآمدی عقل در عین پذیرش آن؛
۲. مخالفت با فلسفه و منطق، تحت عنوان دستاوردهای یونانی و غیر اسلامی.

در شکل اول، این جریان‌ها می‌کوشیدند نشان دهنده برجی روش‌های عقلی در مسائل دینی کاربردی ندارند و کسانی که از این روش‌ها استفاده می‌کنند، مرتكب خطای شوند و به دین آسیب می‌رسانند.

نمونه اول*

یکی از افرادی که درباره استدلال و برهان اظهار نظر کرده و کارایی آن را محدود نموده، این تیمیه حرانی است. وی می‌گوید نه «برهان» و نه «تمثیل»، در الهیات و مابعدالطبيعه قابل استفاده نیستند؛ زیرا تمثیل جgettی است که در آن، حکمی را برای چیزی از راه شباhtت آن با چیز دیگر ثابت می‌کنند؛ در حالی که خداوند شبهه و نظری ندارد. در قیاس برهانی نیز کلیت کبری یک شرط اساسی است و باید به طور مساوی محال است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «هر مجموعه منظمی یک نظم دهنده می‌خواهد»، این قضیه از نظر برهان هم شامل نظم‌های انسانی مانند یخچال و کولر می‌شود و هم شامل جهان خلقت. در هر دو مورد «نظم دهنده» لازم است؛ یعنی هم خدا نظم دهنده است و هم انسان. پس انسان شبهه خدا می‌شود و هم ردیف او می‌گردد. در حالی که خدا شبهه و هم ردیف انسان نیست و بنابراین، نمی‌توان از برهان برای اثبات این قبیل امور استفاده کرد.^۲

۱. در درس نهم در این باره پیشتر توضیح خواهیم داد.
۲. ماجراجوی فکری فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینی، ج. ۴۵ (بنیه در سال ۱۶۵۷ هجری در منطقه حزان، میان موصل و شام، متولد شد و در کوکی به دمشق هاجرت کرد. وی در فقه و اصول و حدیث و کلام و تفسیر تحصیل کرد و از بزرگان مذهب حنبلی گردید. البته به دلیل افکار و بیانات سخت و تندی که علیه دیگر مذاهبان اسلامی داشت، بارها به زندان افتادا اینکه در سال ۱۷۲۸ هجری در زندان دمشق درگذشت).



پیشتر بدایم

قادر مطلق است و هیچ چیزی قدرت او را محدود نمی کند. هر کاری که او دستور دهد، همان خوب است و هر کاری که او منع کند، همان بد است. این نظر می گویند: «حسن و قبح شرعی».

در مقابل، فلاسفه عقیده دارند که برخی از افعال حقیقتاً کمال محسوب می شوند و خوب اند و عقل می توانند خوبی آنها را تشخیص دهد؛ مانند عدل و راست گویی برخی از افعال نیز حقیقتاً نقص و عیب اند و بد شمرده می شوند و عقل می تواند به بدی آنها بپرسد؛ مانند ظلم و دروغ گویی. بنابراین، ما می توانیم به کمک عقل خود بدایم که خداوند که یک وجود کامل است و نقص در او راه ندارد، حتماً به عدل رفتار می کند نه به ظلم، گرچه بر هر کاری توانست و این به معنای محدود کردن خدا نیست بلکه به این معناست که خداوند منزه از ظلم کردن است. این دیدگاه را «حسن و قبح عقلی» می گویند.

پرسی: این دو دیدگاه را بررسی و مقایسه کنید و سپس از آنها نتیجه گیری نمایید.

شکل دوم مخالفت با عقل، به صورت مخالفت با فلسفه که بالاترین مرحله تعقل و خودروزی است، ظهر کرد. از ابتدای رشد فلسفه در جهان اسلام تاکنون، همواره کسانی گفته اند که دانش فلسفه از یونان وارد جهان اسلام شده و در بردارنده عقاید کسانی مثل سقراط، افلاطون و ارسطوست و این عقاید با عقاید اسلامی سازگار نیست.

در پاسخ به این سخن، فلاسفه می گویند جدا از اینکه بسیاری از آرای فلسفه ای مانند سقراط و افلاطون و ارسطو با آموزه های اسلامی سازگاری دارد، باید توجه کیم که فلسفه دانش و شاخه ای از معرفت است که هر فردی از هر ملت و تر زادی می تواند وارد این شاخه از دانش بشود و درباره مسائل آن، که مربوط به هستی و حقیقت اشیاست، بیندیشد و تحقیق کند. دانش فلسفه به معنی پیروی و تقلید از

۱. ماجراهی فکر فلسفی در جهان اسلام، ابراهیمی دینایی، ج ۱، ص ۲۶۵.
 ۲. مجموعه اثار استاد مطهري، ج ۱، بخش عدل الهی، ص ۴۸ تا ۵۴ (مکالمین مrtle هم دیدگاهی نزدیک به

فلسفه دارند که تابعی به ذکر آن نیست).

فیلسوفان پاسخ می دهند که نظم دهنگی هم برای انسان و هم خدا معنای یکسانی دارد. اما با وجود این یکسان بودن معنا، توانایی خدا در نظم و نظمی که خدا پیدا می آورد کامل است و هیچ خللی در آن نیست. اما نظم دهنگی انسان ناقص است و همواره می تواند کامل نشود.

علاوه بر این، اگر کلمه ناظم در مورد خدا معنای دیگری داشته باشد و انسان ها آن معنا را ندانند، به کار بردن این کلمه برای خدا، عمل پوج و غیبی می شود.
پرسی: نظر شما در این باره چیست؟ آیا در برها، هم ردیفی میان خدا و مخلوق اتفاق می افتد؟ درباره تمثیل چه می گویید؟ آیا فلاسفه در استدلال های خود از تمثیل استفاده می کنند؟

نمونه دوم *

دسته ای از دانشمندان علم کلام^۱ معتقدند که هیچ کاری ذات خوب یا بد نیست و عقل هم نمی تواند خوبی یک کار و بدی کار دیگر را تشخیص دهد. همچنین انسان نمی تواند بگوید که خدا حتماً این قبیل کارهای خوب را النجام می دهد و آن قبیل کارهای بد را النجام نمی دهد؛ زیرا این سخن، به معنی محدود کردن قدرت اختیار خداست؛ در حالی که خدا قادر مطلق است و هیچ چیزی قدرت او را محدود نمی کند. هر کاری که او دستور دهد، همان خوب است و هر کاری که او منع کند، همان بد است. به این نظر می گویند: «حسن و قبح شرعی».

در مقابل، فلاسفه عقیده دارند که برخی از افعال حقیقتاً کمال محسوب می شوند و خوب اند و عقل می تواند خوبی آنها را تشخیص دهد؛ مانند عدل و راست گویی. برخی از افعال نیز حقیقتاً نقص و عیب اند و بد شمرده می شوند و عقل می تواند به بدی آنها بپرسد؛ مانند ظلم و دروغ گویی. بنابراین، ما می توانیم به کمک عقل خود بدایم که خداوند که یک وجود کامل است و نقص در اوراه ندارد و بر هر کاری توانست، اما جون وجودی کامل است، حتماً به عدل رفتار می کند نه به ظلم، این به معنای محدود کردن خدا نیست بلکه به این معناست که خداوند منزه از ظلم کردن است. این دیدگاه را «حسن و قبح عقلی» می گویند.^۲

۱. علم کلام یکی از شاخه های علوم دینی است که درباره عقاید یک دین، مانند اعتقاد به توحید و معاد بحث می کند. دانشمندان این شاخه علمی را «متکلم» می گویند. عقیده ای که در اینجا ذکر شده، مربوط به دستانه ای از متکلمین، به نام «اشاعر» است. اشاعر بین قرون سوم و چهارم هجری به محوت یک جریان فکری بزرگ در میان مسلمانان اهل سنت درآمدند. شخسمیت باز آنها ابوالحسن اشعا است که در حدود ۳۳۰ هجری وفات پافت است. در مقابل این گروه، جریان دیگری به نام مفترله فرار دارد که قبل از اشاعره پیدا شدند و شکل گرفتند اولین رهبر آنان و اصلین عطااست که در سال ۱۲۱ هجری در گذشته است. دیگر رهبر مشهور آنان قاضی عبدالجبار است که در سال ۲۱۵ هجری از دنیا رفته است. (اشاعری با علوم اسلامی، استاد مطهري، ج ۲، کلام و عرفان).

۲. مجموعه اثار استاد مطهري، ج ۱، بخش عدل الهی، ص ۴۸ تا ۵۴.

فیلسوفان نامدار نیست، بلکه به معنایی بحث استدلای درباره حقیقت اشیا است^۱، البته همان طور که در سایر شاخه‌های دانش می‌توان از آرا و نظرات دیگران استفاده کرد، در این دانش نیز بهره‌گیری از دستاوردهای متفکران دیگر ضروری است لکن این استفاده همراه با نقد و بررسی قوت دلایل ارائه شده توسط آنهاست زیرا در درستی و نادرستی یک دانش عقلی فقط استدلای است که داوری می‌کند، نه بیوانی یا ایرانی و یا چینی بودن اندیشمند.

عقل نزد فیلسوفان مسلمان

فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا علامه طباطبائی و سایر فیلسوفان عصر حاضر، درباره هر دو کاربرد عقل سخن گفته و کتاب‌ها نوشته‌اند:

۱. عقل، به عنوان وجودی برتر و متعالی در هستی؛
۲. عقل، به عنوان قوه استدلال و شناخت.

۱. عقل، به عنوان موجود متعالی و برتر از ماده

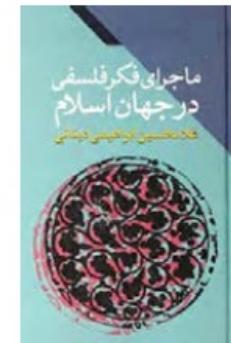
فیلسوفان مسلمان، روش تر و دقیق تر از هر اکلیتوس مرتبه‌ای از موجودات را که حقیقت وجودشان مجرد از ماده است، اثبات کرده و نام آن مرتبه را عالم عقول گذاشته‌اند. از نظر فارابی و ابن سینا اولین مخلوق خدا عقل اول است که موجودی کامل‌روحانی و غیرمادی است و عقول دیگری نیز به ترتیب از عقل اول به وجود آمده‌اند. این موجودات مجرد که فوق عالم طبیعت‌اند و فیض خداوند از طریق آنها به عالم دیگر می‌رسد، عالم عقول را تشکیل می‌دهند.

غیر این عقل تو، حق را عقل هاست که بدان تدبیر اسیاب سماست^۲

آنان می‌گویند عقلی که در انسان هست و به او توانمندی اندیشیدن می‌دهد نیز پرتوی از همان عالم عقول است که اگر تربیت شود و رشد کند، علاوه بر استدلال کردن، می‌تواند حقایق را آن گونه که عقول در ک می‌کنند، بیابد و مشاهده کند. یکی از عقول عالم عقل، «عقل فعال» نام دارد؛ این عقل، عامل فیض رسانی به عقل انسان هاست. فارابی می‌گوید:



بررسی: این دو دیدگاه را بررسی و مقایسه کنید و سپس از آنها نتیجه گیری نمایید.



شكل دوم مخالفت با عقل، به صورت مخالفت با فلسفه ظهرور کرد. از ابتدای رشد فلسفه در جهان اسلام تاکنون، همواره کسانی گفته‌اند که دانش فلسفه از یونان وارد جهان اسلام شده و در بردارنده عقاید کسانی مثل سقراط، افلاطون و ارسطوست و این عقاید با عقاید اسلامی سازگار نیست.

در پاسخ به این سخن، فلاسفه می‌گویند جدا از اینکه بسیاری از آرای سقراط، افلاطون و ارسطو با آموزه‌های اسلامی سازگاری دارد، باید توجه کنیم که فلسفه دانش و شاخه‌ای از معرفت است که هر فردی از هر ملت و نژادی می‌تواند وارد این شاخه از دانش بشود و درباره مسائل آن، که مربوط به هستی و حقیقت اینجا می‌باشد، بتواند در این شاخه مسلط شود. این فلسفه به معنی پیروی و تقلید از فیلسوفان اشیاست، بیندیشید و تحقیق کند. دانش فلسفه به معنی پیروی و تقلید از فیلسوفان ابوجامد غزالی متوقف نهاده است^۳. این کتاب هایی علیه فیلسوفان نوشته شده که یکی از مشهورترین آثار کتاب «نهایت الفلاسفه» (تاقتسیم گویی‌های فیلسوفان) نوشته ابو حامد محمد غزالی متوقف نهاده است. این کتاب ضریبه سنتگی بر جریان عقل فلسفی وارد شد. هنوز نیم قرن نگذشته بود که کتاب دیگری با عنوان «مسارعه الفلاسفه» (بر زمین زدن و به خاک رساندن فلاسفه انسوشه محمد بن عبدالکریم شهرستانی وارد عرصه شد و شریه‌ای دیگر وارد کرد. نوک پیکان هر دو کتاب هم متوجه این سینا بود. حمله عزالی بر باسخ تمامان و این رشد اندیسی با تأثیف کتاب «نهایت التهافت» (تاقتسیم گویی‌های تاقتسیم گو) دفاع از فلسفه برخاست. چندی بعد نیز خواجه نصیر الدین طوسی با نوشتن کتاب «مسارعه المصارع» (به خاک رساندن به خاک رساندن) سنتی و ضعف اندیشه‌های شهرستانی را شکار ساخت.

بیشتر بدانیم

از ابتدای شکل گیری فلسفه، کتاب‌هایی علیه فیلسوفان نوشته شده که یکی از مشهورترین آثار کتاب «نهایت الفلاسفه» (تاقتسیم گویی‌های فیلسوفان) نوشته ابو حامد محمد غزالی متوقف نهاده است. این کتاب ضریبه سنتگی بر جریان عقل فلسفی وارد شد. هنوز نیم قرن نگذشته بود که کتاب دیگری با عنوان «مسارعه الفلاسفه» (بر زمین زدن و به خاک رساندن فلاسفه انسوشه محمد بن عبدالکریم شهرستانی وارد عرصه شد و شریه‌ای دیگر وارد کرد. نوک پیکان هر دو کتاب هم متوجه این سینا بود. حمله عزالی بر باسخ تمامان و این رشد اندیسی با تأثیف کتاب «نهایت التهافت» (تاقتسیم گویی‌های تاقتسیم گو) دفاع از فلسفه برخاست. چندی بعد نیز خواجه نصیر الدین طوسی با نوشتن کتاب «مسارعه المصارع» (به خاک رساندن به خاک رساندن) سنتی و ضعف اندیشه‌های شهرستانی را شکار ساخت.

عقل نزد فیلسوفان مسلمان

فیلسوفان مسلمان، عموماً، هم درباره عقل، به عنوان وجودی برتر و متعالی در هستی سخن گفته‌اند و هم درباره عقل، به عنوان قوه استدلال و ابزار شناخت.

۱. رسالت‌علی مبلغ و فلسفة الہمی علامه طباطبائی مترجم؛ سید ابراهیم سید علوی، صفحه ۱۶ تا ۲۲.

۲. مبنوی معنوی، دفتر پنجم.

۳. ارجاعی فلسفی در جهان اسلام، ابراهیمی دینانی، ج ۱، ص ۲۶۶.

مقام و منزلت عقل فعال نسبت به انسان، مانند آفتاب است نسبت به چشم. همان طور که آفتاب نوربخشی می‌کند تا چشم انسان ببیند و بینا شود، عقل فعال نیز نخست چیزی به قوّه عقلی آدمی می‌رساند به طور که فعالیت عقلی برای انسان ممکن می‌شود و در نتیجه، عقل شروع به فعالیت می‌کند و به ادراک حقایق نائل می‌شود.^۱

نکته*

ملاصدرا، فیلسوف بزرگ عصر صفویه، در کتابی به نام «شرح اصول کافی» احادیث کتاب کافی را شرح کرده است. اولین حدیث این کتاب، حدیثی است از امام باقر^{علیه السلام} درباره عقل. امام می‌فرماید: «هنگامی که خداوند عقل را آفرید، او را به سخن آورد. سپس به او گفت: نزدیک شو! عقل بالاصله نزدیک شد. دوباره گفت: برگردان عقل بالاصله برگشت. در این هنگام، خداوند فرمود قسم به عزّت و جلال خودم هیچ مخلوقی را نیافرید که نزد من از تو محظوظ تر باشد. من تنها تو را لایق امر کردن می‌دانم و تنها تو را از امور ناشایست بازمی‌دارم. در نتیجه، تنها تو را مجازات می‌کنم و تنها به تو پاداش می‌دهم.»^۲ صدرالمتألهین در توضیح این حدیث می‌گوید: «این موجود که اشرف مخلوقات و محظوظ ترین آنها به شمار می‌آید و عقل نام دارد، چیزی جز حقیقت روح اعظم نیست، و روح اعظم همان نفحه الهی است که خداوند هنگام آفرینش، در وجود آدم دید.»^۳ با مطالعه سخن امام باقر^{علیه السلام} و بیان ملاصدرا، به سوال‌های زیر پاسخ دهید.

۱. معنا و مفهوم فلسفی به سخن آمدن عقل چیست؟ نظر کدام فیلسوف یونانی با این عبارت قربات و نزدیکی دارد؟

۲. از فرمان خداوند به عقل برای نزدیک شدن و دور شدن و اطاعت آن توسط عقل چه برداشتی دارید؟

۳. برداشت فلسفی صدرالمتألهین از این سخن امام باقر^{علیه السلام} چیست؟

۱. نظر فیلسوفان مسلمان درباره عقل، به عنوان موجود متعالی

فیلسوفان مسلمان، روشن تر و دقیق تر از فیلسوفان یوتان مرتبه‌ای از موجودات را که حقیقت وجودشان مجرد از ماده است. اثبات کرده و نام آن مرتبه را عالم عقول گذاشته‌اند. از نظر فارابی و ابن سینا اولین مخلوق خدا عقل اول است که موجودی کامل‌روحانی و غیرمادی است. عقول دیگری نیز به ترتیب از عقل اول به وجود آمده‌اند. این موجودات مجرّد که فوق عالم طبیعت‌اند و پیض خداوندان طریق آنها به عوالم دیگر می‌رسد، عالم عقول را تشکیل می‌دهند.

غیر این عقل تو، حق را عقل هاست که بدان تدبیر اسباب سماست^۱

آن می‌گویند عقلی که در انسان هست و به او توانمندی اندیشیدن می‌دهد نیز پرتوی از همان عالم عقول است که اگر تربیت شود و رشد کند، علاوه بر استدلال کردن، می‌تواند حقایق را آن گونه که آن موجودات در ک و شهود می‌کنند، بیابد و شهود نماید. یکی از عقول عالم عقل، «عقل فعال» نام دارد؛ این عقل، عامل فیض رسانی به عقل انسان هاست؛ یعنی تمام ادراک‌ها و دانش‌های انسان به مدد این عقل صورت می‌گیرد. به واسطه این عقل است که انسان مفاهیم کلی را می‌فهمد و در ک می‌کند. البته این مدرساتی در باطن وجود انسان صورت می‌گیرد و برای خود انسان محسوس نیست. فرازی درباره نسبت عقل فعال با دستگاه ادراکی انسان می‌گوید:

مقام و منزلت عقل فعال نسبت به انسان، مانند آفتاب است نسبت به چشم. همان‌طور که آفتاب نوربخشی می‌کند تا چشم انسان ببیند و بینا شود، عقل فعال نیز نخست چیزی به قوّه عقلی آدمی می‌رساند به طوری که فعالیت عقلی برای انسان ممکن می‌شود و در نتیجه، عقل شروع به فعالیت می‌کند و به ادراک حقایق می‌رسد.^۲

نکته*

ملاصدرا، فیلسوف بزرگ عصر صفویه، در کتابی به نام «شرح اصول کافی» احادیث کتاب کافی را شرح کرده است. اولین حدیث این کتاب، حدیثی است از امام باقر^{علیه السلام} درباره عقل. امام می‌فرماید: «هنگامی که خداوند عقل را آفرید، او را به سخن آورد. سپس به او گفت: نزدیک شو! عقل بالاصله نزدیک شد. دوباره گفت: برگردان عقل بالاصله برگشت. در این هنگام، خداوند فرمود قسم به عزّت و جلال خودم هیچ مخلوقی را نیافرید که نزد من از تو محظوظ تر باشد. من تنها تو را لایق امر کردن می‌دانم و تنها تو را از امور ناشایست بازمی‌دارم. در نتیجه، تنها تو را مجازات می‌کنم و تنها به تو پاداش می‌دهم.»^۳ صدرالمتألهین در توضیح این حدیث می‌گوید: «این موجود که اشرف مخلوقات و محظوظ ترین آنها به شمار

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.
۲. سیاست مذهبی، ابو نصر محمد فارابی، ترجمه سید جعفر سجادی، انجمن فلسفه ایران، ص ۸۰.
۳. اصول کافی، ج ۱ حدیث اول.

۲. عقل به عنوان دستگاه تفکر و استدلال

عموم فیلسفه‌دان مسلمان عقیده دارند که همه راه‌های عقلی شناخت و انواع استدلال‌ها، از جمله استدلال تجربی، تمثیل و برهان عقلی محض، هر کدام در جایگاه خود روشنی درست برای کسب دانش به حساب می‌آیند. آنان می‌گویند «ما فرزندان دلیل هستیم».^۱ و هر نظر و هر مكتب و آینینی را که دلایل استوار عقلی داشته باشد، می‌پذیریم. ابن سینا می‌گوید: «هر کس که عادت کرده سخنی را بدون دلیل پذیرد، از حقیقت انسانی خارج شده است.»^۲

فارابی و ابن سینا می‌گویند عقل در هنگام تولد به صورت یک استعداد است که باید تربیت شود تا رشد کند یعنی همان طور که انسان مراحل کودکی، نوجوانی و جوانی را می‌گذراند و رشد جسمی او تکامل می‌باید، عقل نیز با تربیت مراحلی راطی می‌کند و کامل می‌شود.

اولین مرحله عقل، عقل هیولائی نام دارد و آن هنگامی است که انسان هیچ ادراک عقلی ندارد، اما استعداد و آمادگی در کمک معقولات را دارد، مانند نوزادی که تازه متولد شده است.

دومین مرحله، عقل بالملکه نام دارد. در این مرحله عقل در کمک قضاای ضروری پیدا می‌کند، مثلاً می‌داند که یک چیز نمی‌تواند هم باشد و هم نباشد. در این مرحله انسان می‌تواند دانش‌هارا کسب کند.

سومین مرحله، عقل بالفعل نام دارد. در این مرحله، عقل شکوفا شده و به فعلیت رسیده و با تمرین و تکرار دانش‌هایی را کسب کرده است.

چهارمین مرحله عقل بالمستفاد نام گرفته است، زیرا در این مرحله انسان به طوری بردانش‌هایی که کسب کرده مسلط است که از هر کدام که بخواهد می‌تواند استفاده کند، مانند یک استاد ریاضی که هر مسئله ریاضی را جلوی او بگذارند، به راحتی حل می‌کند.

بررسی*

آیا دیدگاه فیلسفه‌دان اسلامی درباره عقل به معنای دستگاه تفکر و استدلال میان سایر فیلسفه‌دان هم رواج دارد؟ پاسخ خود را با توجه به آنچه در کتاب سال قبل و درس‌های پیش آموخته‌اید، مطرح کنید.

با توجه به این مبنای مشترک، عموم فیلسفه‌دان مسلمان عقیده دارند که:

۱. پذیرش هر اعتقاد و آینینی نیازمند استدلال عقلی است؛ هر چند این استدلال عقلی برای سطوح مختلف جامعه متفاوت است و حجت و دلیل هر کس به اندازه توان و قدرت فکری او است. بنابراین، ایمانی ارزشمند

* ۱. حسن ابیالدالیل.

۲. من تقدیم این متنی غیر دلیل فقد آنچه من کسوة الانسانیة (الاشارات و التنبیهات).

می‌آید و عقل نام دارد، چیزی جز حقیقت روح اعظم نیست، و روح اعظم همان نفحه الهی است که خداوند هنگام آفرینش، در وجود آدم دمید.»^۱

با مطالعه سخن امام باقر علیه السلام و بیان ملاصدرا، به سوال‌های زیر پاسخ دهید.

۱. معنا و مفهوم فلسفی به سخن آمدن عقل چیست؟ نظر کدام فیلسوف یونانی با این عبارت قرابت و نزدیکی دارد؟

۲. از فرمان خداوند به عقل برای نزدیک شدن و دور شدن و اطاعت آن توسط عقل چه برداشتی دارید؟

۳. برداشت فلسفی صدرالمتألهین از این سخن امام باقر علیه السلام چیست؟

۲. نظر فیلسفه‌دان مسلمان درباره عقل به عنوان دستگاه تفکر

فیلسفه‌دان مسلمان همچنین عقیده دارند که عقل، ابزار شناخت انسان و وسیله تفکر و تقلیل اوت. این ابزار روش‌هایی مانند استدلال تجربی، تمثیل و برهان عقلی محض دارد که همه این روش‌ها در محدوده و جایگاه خود معتبر هستند و قابل استفاده می‌باشند. آنان می‌گویند «ما فرزندان دلیل هستیم».^۱ و هر نظر و هر مكتب و آینینی را که دلایل استوار عقلی داشته باشد، می‌پذیریم. ابن سینا می‌گوید: «هر کس که عادت کرده سخنی را بدون دلیل پذیرد، از حقیقت انسانی خود خارج شده است.»^۲

فارابی و ابن سینا می‌گویند عقل در هنگام تولد به صورت یک استعداد است که باید تربیت شود تا رشد کند یعنی همان طور که انسان مراحل کودکی، نوجوانی و جوانی را می‌گذراند و رشد جسمی او تکامل می‌باید، عقل نیز با تربیت مراحلی راطی می‌کند و کامل می‌شود.

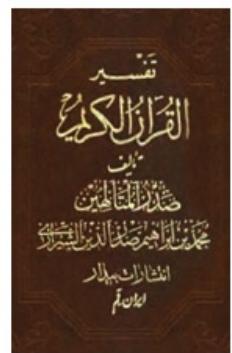
اولین مرحله، عقل بالقوه یا عقل هیولائی نام دارد و آن هنگامی است که انسان هیچ ادراک عقلی ندارد، اما استعداد و آمادگی در کمک معقولات را دارد، به طور مثال، نوزادی که تازه متولد شده، گرچه استعداد نوشتن را دارد، اما نمی‌تواند چیزی بنویسد.

دومین مرحله را عقل بالملکه می‌گویند. در این مرحله، عقل مقاهمی و قضایای بدیهی را در کمک می‌کند، مثلاً

۱. این جمله آخر ملاصدرا به آیاتی از قرآن کریم اشاره می‌کند که درباره خلقت انسان است، از جمله به آین آیه: «اذ قال ربک للملائكة ائی خالق شیرا من طین، فادا سوینه و نفخت فیه من روح قمّوا له ساجدین» (صص ۷۲ و ۷۳)، برای توضیح بیشتر به کتاب ماجراجی فکر فلسفی، ج ۲، ص ۳۴۶ مراجعه کنید.

۲. حسن ابیالدالیل.

۳. من تقدیم این متنی غیر دلیل فقد آنچه من کسوة الانسانیة (الاشارات و التنبیهات).



است که پشتوانه عقلی داشته باشد. اینمانی که از این پشتوانه تهی است، ارزش چندانی ندارد و چه بسا انسان را به سوی کارهای غلط و اشتباه نیز بکشاند.

۷ عقل بهترین ابزار برای تفکر در آیات و روایات است. ما به کمک عقل در آیات قرآن می‌اندیشیم و با تفکر و تدبیر در آیات، به معارف قرآن بی می‌بریم. به همین جهت برخی از فیلسوفان، از جمله ملاصدرا و علامه طباطبائی کتاب‌های بسیار ارزشمندی در تفسیر قرآن نوشته‌اند و از این طریق به حقایق بسیاری دست یافته‌اند.

۸ فیلسوفان مسلمان با اینکه اساس پذیرش هر اعتقاد و آینین را استدلال عقلی می‌دانند، راه کسب معرفت را به عقل منحصر نمی‌کنند بلکه حس و شهود را هم معتبر می‌دانند. از این رو، برخی از آنان تلاش می‌کردند با تربیت خود و تهذیب نفس به معرفت شهودی دست یابند. آنان همچنین وحی را عالی ترین مرتبه شهود می‌شمارند که به پیامبران الهی اختصاص دارد. انبیای الهی از این طریق به برترین دانش‌ها و معارف دست می‌یابند و آن دانش‌ها را در اختیار انسان‌های دیگر قرار می‌دهند.

از نظر فیلسوفان مسلمان، استدلال عقلی، شهود و وحی هر سه ما را به حقیقت می‌رسانند و لذا در موضوعات مشترک حتماً به یک نتیجه خواهند رسید و مؤید یکدیگر خواهند بود. البته ما انسان‌ها چون توانمندی‌های عقلی محدود و متفاوتی داریم، ممکن است از استدلال عقلی درست استفاده نکنیم و به نتیجه‌های نادرست برسیم و احساس کنیم میان دستاوردهای عقلی ما و داده‌های وحی تعارض‌هایی وجود دارد. در این قبيل موارد باید تلاش علمی خود را افزایش دهیم، از دانش دیگران بهره ببریم تا بتوانیم خطاهای خود را اصلاح نموده و از توهی و گمان تعارض میان یافته‌های عقلی و دستاوردهای وحیانی رهایی یابیم. از این رو، ملاصدرا می‌گوید: «امکان ندارد که احکام و قوانین دین حق و روشن الهی با دانش و معرفت یقینی و قطعی در تقابل باشند و نفرین بر آن فلسفه‌ای که قوانینش با قرآن و سنت مخالف و متضاد باشد و با آنها مطابقت نکند.»^۱

۱. الانصار الاربعه، ج ۸، ص ۳۰۳ (رجوع شود به کتاب فلسفه الهی از منظر امام رضا^ع از عبدالله جوادی امی و کتاب قرآن و عرفان و برهان از حسن حسن زاده امی و کتاب علی^ع فلسفه الهی از مرحوم علامه طباطبائی).

می‌داند که یک چیز نمی‌تواند هم باشد و هم نباشد. در این مرحله است که انسان آمادگی دریافت علم را پیدا می‌کند و می‌تواند دانش‌های را کسب نماید. سومین مرحله، عقل بالغعل نام دارد. در این مرحله، عقل شکوفا شده و به فعلیت رسیده و با تمرین و تکرار، دانش‌هایی را کسب کرده است.

چهارمین مرحله عقل بالمستفاد نام گرفته است، زیرا در این مرحله انسان به طوری بروز داشت‌هایی که کسب کرده مسلط است که از هر کدام که بخواهد می‌تواند استفاده نماید، مانند یک استاد ریاضی که هر مسئله ریاضی را جلوی او بگذارند، به راحتی حل می‌کند.^۱

بررسی *

آیا دیدگاه فیلسوفان اسلامی درباره عقل به معنای دستگاه تفکر و استدلال میان سایر فیلسوفان هم رواج دارد؟ پاسخ خود را با توجه به آنچه در کتاب سال قبل و درس‌های پیش آموخته‌اید، مطرح کنید.

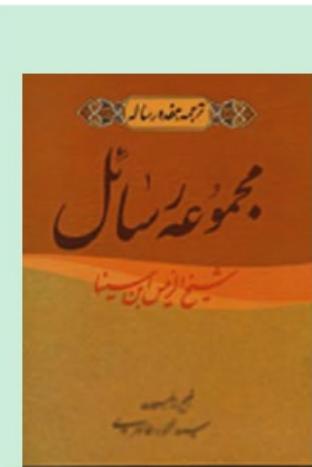
با توجه به این مبنای مشترک، عموم فیلسوفان مسلمان در خصوص رابطه میان دین و فلسفه عقیده دارند که:

۱ پذیرش هر اعتقاد و آینین تیازمند استدلال عقلی است؛ هرچند این استدلال عقلی برای سطوح مختلف جامعه متفاوت است و حجت و دلیل هر کس به اندازه‌تون و قدرت فکری او می‌باشد. از نظر این فلسفه ایمانی ارزشمند است که پشتوانه عقلی داشته باشد. اینمانی که از این پشتوانه تهی است، ارزش چندانی ندارد و چه بسا انسان را به سوی کارهای غلط و اشتباه نیز بکشاند.



۲ عقل بهترین ابزار برای تفکر در آیات و روایات است. ما به کمک عقل در آیات قرآن می‌اندیشیم و با این تفکر و تدبیر، به معارف قرآن بی می‌بریم. به همین جهت برخی از فیلسوفان، از جمله ملاصدرا و علامه طباطبائی کتاب‌های بسیار ارزشمندی در تفسیر قرآن نوشته‌اند و خدمات بزرگی به نشر معارف قرآنی نموده‌اند.

۱. بدایه الحکمه، علامه طباطبائی، ترجمه و شرح علی شیرازی، فصل ششم از مرحله پانزدهم کتاب.



تفکر

ابن سینا رساله‌ای به نام «معراجیه» دارد. وی در مقدمه این رساله می‌گوید: «شريفترین انسان و عزيزترین انبیا و خاتم رسولان صلوات الله عليه و آله و سلم چنین گفت با مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزینه عقل، امير المؤمنین عليه السلام که ای علی، چون می‌بینی که مردم با انواع نیکی‌ها به سوی خالق خود تقرب می‌جویند، تو به انواع تعقل و تفکر به او تقرب جوی تاز آنان سبقت گیری» و این خطاب جز با چنین بزرگی ممکن نبود؛ زیرا او (علی) در میان خلق مانند «معقول» در میان «محسوس» بود، لاجرم چون با دیده بصیرت به ادراک اسرار شفافت، همه حقایق را دریافت و دیدن یک حکم دارد که گفت، «اگر پرده کنار رود، بر یقین من افروده نمی‌شود.»

درباره گفته این سینا فکر کنید و بگویید:

۱. به نظر شما عبادت با انواع تعقل چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

۲. توصیفات ابن سینا از پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم و امام علی عليه السلام شان دهنده چیست؟

۳. با توجه به شخصیت فلسفی ابن سینا، این بیان وی چه پیامی در بردارد؟

۱. «لَا عَلِيٌّ إِذَا أَرَأَتِ النَّاسَ تَنَقَّبُونَ إِلَى خَالقِهِمْ بِأَنَواعِ الْبَرِّ تَقْرِبُ أَنَّهُ بِأَنَواعِ الْعَقْلِ تَسْتَهِمْ.» این جمله با اندکی تفاوت در کتاب‌های مشکاه‌الاتوار و حلیه‌الاولیاء آمده است (موسوعة الامام علی، محمد محمدی ری شهری، ج. ۴، ص. ۴۰۶ اور قی)، امیر المؤمنین که لذت عبادت با عقل را چشیده بود، می‌فرماید: «مَا عَذِلَ اللَّهُ يُشَيْعُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ... خَداوند با چیزی بهتر از عقل عبادت نشده است...» (اصول کافی، ج. ۱، ص. ۲۸).
۲. امور مقول مانند فرشگان، امور محسوس مانند جوانات و گیاهان و جمادات.
۳. «أَوْ كَيْفَ الْعَطَاءُ ذَذَذَتْ يَقِيناً» (بخاری‌الاتوار، علامه مجلسی، ج. ۹، ص. ۲۰۹) مقصود امام این است که ایمان و یقین من به آخرت مانند ایمان و یقین کسی است که با چشم خود آخرت را مشاهده می‌کند.

۲. فیلسوفان مسلمان با اینکه اساس پذیرش هر اعتقاد و اینیتی را استدلال عقلی می‌دانند، راه کسب معرفت را به عقل منحصر نمی‌کنند بلکه حس و شهود را هم معتبر می‌شمارند. از این رو، برخی از آنان تلاش می‌کردند با تربیت خود و تهذیب نفس به معرفت شهودی نیز دست یابند. آنان همچنین وحی را عالی ترین مرتبه شهود محسوب می‌کنند و می‌گویند که این مرتبه شهود به پیامبران الهی اختصاص دارد. آنان معتقدند که انبیای الهی از این طریق به برترین دانش‌ها و معارف دست می‌یابند و آن دانش‌ها را در اختیار انسان‌های دیگر قرار می‌دهند.

از نظر فیلسوفان مسلمان، استدلال عقلی، شهود و وحی هر سه ما را به حقیقت واحد می‌رسانند و تأیید کنند و کمک کننده به یکدیگر هستند؛ گرچه هر کدام روش خاص خود را درآورده از مسیرهای متفاوتی در جست و جوی حقیقت هستند. البته ما انسان‌ها چون توانمندی‌های عقلی محدود و متفاوتی داریم، ممکن است در استدلال عقلی و یا در فهم وحی دچار اشتباه شویم و به نتیجه‌های نادرست برسیم و احساس کنیم میان دستاوردهای عقلی ما و داده‌های وحی تعارض هایی وجود دارد. در این قبیل موارد باید تلاش علمی خود را افزایش دهیم و از دانش دیگران بهره ببریم تا بتوانیم خطاهای خود را اصلاح نموده و از گمان تعارض میان یافته‌های عقلی و دستاوردهای وحیانی رهایی یابیم.^۱

تفکر



ابن سینا رساله‌ای به نام «معراجیه» دارد. وی در مقدمه این رساله می‌گوید: «شريفترین انسان و عزيزترین انبیا و خاتم رسولان صلوات الله عليه و آله و سلم چنین گفت با مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزینه عقل، امير المؤمنین عليه السلام که ای علی، چون می‌بینی که مردم با انواع نیکی‌ها به سوی خالق خود تقرب می‌جویند، تو به انواع تعقل و تفکر به او تقرب جوی تاز آنان سبقت گیری» و این خطاب جز با چنین بزرگی ممکن نبود؛ زیرا او (علی) در میان خلق مانند «معقول» در

۱. این روال‌اصدرا می‌گوید: «امکان ندارد که احکام و قوانین دین حق و روش‌اللئوی با داشش و نفرین بر آن فلسفه‌ای که قوایینش با قرآن و سنت مخالف و مغایر باشد و با آنها مطابقت نکند» (الاستفارة، ج. ۳، ص. ۳۰۷) ارجو شود به کتاب فلسفه الهی از مظفر امام رضا عليه السلام (ج. ۳، ص. ۳۰۷).
۲. «لَا عَلِيٌّ إِذَا أَرَأَتِ النَّاسَ تَنَقَّبُونَ إِلَى خَالقِهِمْ بِأَنَواعِ الْبَرِّ تَقْرِبُ أَنَّهُ بِأَنَواعِ الْعَقْلِ تَسْتَهِمْ.» این جمله با اندکی تفاوت در کتاب‌های مشکاه‌الاتوار و حلیه‌الاولیاء آمده است (موسوعة الامام علی، محمد محمدی ری شهری، ج. ۴، ص. ۴۰۶ اور قی)، امیر المؤمنین که لذت عبادت با عقل را چشیده بود، می‌فرماید: «مَا عَذِلَ اللَّهُ يُشَيْعُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ... خَداوند با چیزی بهتر از عقل عبادت نشده است...» (اصول کافی، ج. ۱، ص. ۲۸).

به کار بیندیم

۱ عامل اصلی توجه به عقل و عقلانیت در جهان اسلام چه بود؟

۲ مخالفت با عقل در جهان اسلام در چه قالب‌ها و اشکالی صورت می‌گرفت؟ چرا؟

۳ در مورد رابطه عقل و دین چه تفاوت اساسی میان فیلسفه‌دان مسلمان با رهبران کلیسا وجود دارد؟

۴ چرا فیلسفه‌دان مسلمان به دو گروه عقل گرا و تجربه‌گرا تقسیم نشدند؟

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

۱ ماجراهی فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، ج ۱ و ۲.

۲ آشنایی با علوم اسلامی، استاد مطهری، ج ۲ (کلام و عرفان).

۳ نصیرالدین طوسی فیلسوف گفت و گو، غلامحسین ابراهیمی دینانی.

۴ هزاره ابن سینا (مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها، اسفند ۱۳۵۹).

۵ عدل الهی، استاد مطهری، انتشارات صدرا.

۶ علی و فلسفه‌اللهی، علامه طباطبائی.

۷ عقل و اعتقاد دینی، جمعی از نویسندهان، انتشارات طرح نو.

۸ علم، عقلانیت و دین، امیرعباس علی زمانی، دانشگاه قم.

۹ دفاع از عقلانیت، محمد فایی اشکوری، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

میان «محسوس»^۱ بود، لاجرم چون با دیده بصیرت به ادراک اسرار شناخت، همه حقایق را دریافت و دیدن

یک حکم دارد که گفت، «اگر بردہ کنار رود، بر یقین من افزوده نمی‌شود.»^۲

درباره گفته‌این سینا فکر کنید و بگویید:

۱ به نظر شما عبادت با پهنه‌مندی از انواع تعلق چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

۲ توصیفات ابن سینا از پیامبر ﷺ و امام علی علیهم السلام نشان دهنده چیست؟

۳ با توجه به شخصیت فلسفی ابن سینا، این بیان وی چه پیامی در بردارد؟

به کار بیندیم

۱ عامل اصلی توجه به عقل و عقلانیت در جهان اسلام چه بود؟

۲ مخالفت با عقل در جهان اسلام در چه قالب‌ها و اشکالی صورت می‌گرفت؟ چرا؟

۳ در مورد رابطه عقل و دین چه تفاوت اساسی میان فیلسفه‌دان مسلمان با رهبران کلیسا وجود دارد؟

۴ چرا فیلسفه‌دان مسلمان به دو گروه عقل گرا و تجربه‌گرا تقسیم نشدند؟

۱. امور مقول، مائدۀ فرشتگان، امور محسوس مائده جوانات و گیاهان و جمادات.

۲. «لطفُ كُشف العَلَمَ مَا ذَرَّتْ بِقَيْنَا» (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۹، ص ۲۰۹)؛ مقصود امام این است که ایمان و یقین من به آخرت مائده ایمان و یقین کسی است که با چشم خود آخرت را مشاهده می‌کند.

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، ج ۱ و ۲.
- ۲ آشنایی با علوم اسلامی، استاد مطهری، ج ۲ (کلام و عرفان).
- ۳ نصیرالدین طوسی فیلسوف گفت و گو، غلامحسین ابراهیمی دینانی.
- ۴ هزاره ابن سینا (مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها، اسفند ۱۳۵۹).
- ۵ عدل الهی، استاد مطهری، انتشارات صدر.
- ۶ علی و فلسفه الهی، علامه طباطبائی.
- ۷ عقل و اعتقاد دینی، جمعی از نویسندهای انتشارات طرح نو.
- ۸ علم، عقایلیت و دین، امیرعباس علی زمانی، دانشگاه قم.
- ۹ دفاع از عقلانیت، محمد فنایی اشکوری، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.



نگاهی اجمالی به سیر فلسفه

در جهان اسلام

در بخش اول کتاب فلسفه سال یازدهم درباره آغاز تاریخ فلسفه، به خصوص در یونان باستان مطالبی خواندیم و با فلسفه‌دان بزرگ آن دوره، از جمله سقراط، **افلاطون** و ارسطو آشنا شدیم.

اکنون در این بخش از کتاب می‌خواهیم چگونگی شکل‌گیری فلسفه در جهان اسلام را مرور کنیم و با زندگی و روش فکری بزرگان فلسفه این دوره آشنا شویم.

البته، در کتاب سال قبل و فصل‌های قبل همین کتاب، در ضمن مباحث و موضوعات فلسفی، نظرات و دیدگاه‌های **فلسفه مسلمان** و **سایر فیلسوفان مشهور** را درباره موضوعاتی مانند معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و فلسفه اخلاق مطالعه کردیم. از این رو، در این بخش، بیشتر شخصیت و روش فلسفی آنها را مورد توجه قرار می‌دهیم.



نگاهی اجمالی به سیر فلسفه

در جهان اسلام

در بخش اول کتاب فلسفه سال یازدهم درباره آغاز تاریخ فلسفه، به خصوص در یونان باستان مطالبی خواندیم و با فلسفه‌دان بزرگ آن دوره، از جمله سقراط، **افلاطون** و ارسطو آشنا شدیم.

اکنون در این بخش از کتاب می‌خواهیم چگونگی شکل‌گیری فلسفه در جهان اسلام را مرور کنیم و با زندگی و روش فکری بزرگان فلسفه این دوره آشنا شویم.

البته، در کتاب سال قبل و فصل‌های قبل همین کتاب، در ضمن مباحث و موضوعات فلسفی، نظرات و دیدگاه‌های **فلسفه مسلمان** و **سایر فیلسوفان مشهور** را درباره موضوعاتی مانند معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و فلسفه اخلاق مطالعه کردیم. از این رو، در این بخش، بیشتر شخصیت و روش فلسفی آنها را مورد توجه قرار می‌دهیم.

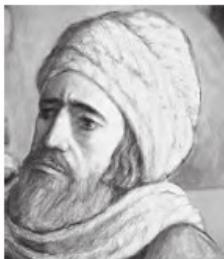


آغاز فلسفه

از توجه و ورود به فلسفه در جهان اسلام حدود سیزده قرن می‌گذرد. این توجه، نتیجه یک «حیات عقلی» و «حیات علمی»^۱ بود که منجر به یک «حیات فلسفی» در جهان اسلام نیز گردید.

وقتی که مردم یک جامعه به عقل و تفکر و اندیشه توجه کنند به طوری که عقلاً نیت جزء فرهنگ عمومی جامعه در آید، «حیات عقلی»^۲ شکل می‌گیرد. توجه به عقل و فکر، حرکت به سوی دانش و رشد شاخه‌های مختلف علم را به دنبال دارد و «حیات علمی» آغاز می‌شود. یکی از شاخه‌های حیات علمی، «حیات فلسفی» است که به طور طبیعی، جمعی از محققان و اندیشمندان، بدان خواهند پرداخت.

حیات عقلی مسلمانان از چه زمانی آغاز شد؟ چگونه پس از گذشت حدود دو قرن از ظهور اسلام، حیات فلسفی به مرحله‌ای از رشد رسید که اولین فیلسوف مشهور مسلمان به نام «ابویوسف یعقوب بن اسحاق»^۳ ظهر کرد و حدود ۲۷۰ کتاب و رساله از خود به یادگار گذاشت؟ سرچشمه‌های این حیات عقلی و فلسفی کجاست؟



در کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی»، تالیف هاری کرین فرانسوی آمده است: ابویوسف یعقوب بن اسحاق یکندی در حدود سال ۱۸۵ هجری در کوفه به دنیا آمد و در بغداد، دوان علم خود را سپری کرد. موزخان او را اولین فیلسوف جهان اسلام نامیده‌اند. او غالباً بر فلسفه یونان، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، موسیقی‌دان و طبیب هم بود وی مترجمانی داشت که آثار مختلف علمی را از زبان‌های گوناگون ترجمه می‌کردند و در اختیارش قرار می‌دادند. یکندی در سال ۲۶۰ هجری درگذشت.

^۱. مقصود از علم در اینجا، صرفاً علوم تجربی نیست، بلکه هر دانش، اعم از علوم تجربی، ریاضی، تاریخ، تفسیر و فلسفه شامل می‌شود.

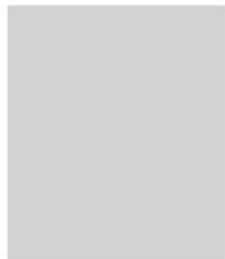


آغاز فلسفه در جهان اسلام

از توجه به فلسفه و ورود آن به جهان اسلام حدود سیزده قرن می‌گذرد. این توجه، نتیجه یک «حیات عقلی» بود که به یک «حیات فلسفی» در جهان اسلام انجامید.

وقتی که مردم یک جامعه به عقل و تفکر و اندیشه توجه کنند به طوری که عقلاً نیت جزء فرهنگ عمومی جامعه در آید، «حیات عقلی»^۲ شکل می‌گیرد. توجه به عقل و فکر، حرکت به سوی دانش و رشد شاخه‌های مختلف علم را به دنبال دارد و «حیات علمی»^۳ را پدید می‌آورد. یکی از شاخه‌های حیات علمی، «حیات فلسفی» است که به طور طبیعی، جمعی از محققان و اندیشمندان، بدان خواهند پرداخت.

حیات عقلی مسلمانان از چه زمانی آغاز شد؟ چگونه پس از گذشت حدود دو قرن از ظهور اسلام، حیات فلسفی به مرحله‌ای از رشد رسید که اولین فیلسوف مشهور مسلمان به نام «ابویوسف یعقوب بن اسحاق گندی»^۴ ظهر کرد و حدود ۲۷۰ کتاب و رساله از خود به یادگار گذاشت. سرچشمه‌های این حیات عقلی و فلسفی کجاست؟



^۲. مقصود از علم در اینجا، صرفاً علوم تجربی نیست، بلکه هر دانش، اعم از علوم تجربی، ریاضی، تاریخ، تفسیر و فلسفه شامل می‌شود.

انتخاب

کدام یک از نمودارهای زیر را انتخاب می کنید؟ نظر خود را توضیح دهید.



(الف) حیات عقلی ← حیات علمی ← حیات فلسفی ج)



(ب) حیات عقلی ← حیات علمی ← حیات فلسفی د)

اندیشه

در کتاب «تاریخ حکماء اسلام» اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی آمده است که بنا بر روایت گروهی از دانشمندان شیراز، چون بخش منطق کتاب «تجات» شیخ الرئیس ابن سینا به شیراز رسید، دانشمندان این شهر مطالعه آن را آغاز کردند. یکی از ایشان که اعلم آنان بود، از آن کتاب چندین اشکال و ایراد گرفت. آن اشکال ها را در جزوی از نوشته و به پیوست نامه ای توسط ابوالقاسم کرمانی به اصفهان نزد شیخ فرستاد (بن سینا آن روزها در اصفهان زندگی می کرد). ابوالقاسم در یک روز گرم، نزدیک غروب آفتاب به حضور شیخ رسید و نامه و جزویه را تقدیم او کرد. شیخ، در حالی که اطرا فیاش گرد او بودند، بدان جزو نگریست و تا وقت ادای نماز خفت، با ابوالقاسم صحبت می داشت. پس از آن به مطالعه اشکال ها پرداخت و نوشتن جواب آغاز کرد و در آن شب که از شب های کوتاه تابستان بود، پنج جزو ده ورقی، دربار آن اشکالات کتابت نمود. آنگاه خوابید و چون نماز بامداد بگزارد، شاگردش، ابوغرس، ابوعلی، آن جزو را که مشتمل بر حل مشکلات و جواب اشکالات دانشمند شیرازی بودند، به ابوالقاسم داد و گفت: حضرت استاد فرمودند: «در جواب شتاب کردم تا قاصد درنگ ننماید.»

بزرگان شیراز چون آن جزو بدلند و کیفیت تحریر آنها را شنیدند، در شگفت شدن و شیخ را تحسین کردند.^۱
۱ این رفت و آمد و شور و نشاط علمی نشانه چیست؟ آیده هر جامعه ای چنین شور و نشاطی امکان پذیر است؟

۲ از عمل دانشمند شیرازی و رفتار ابن سینا چه برداشتی می توان کرد؟

۱. نماز عشا.

۲. ماجراهای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۵۹، به نقل از تاریخ حکماء اسلام، اثر بیهقی، ص ۶۶.

انتخاب

کدام یک از نمودارهای زیر را انتخاب می کنید؟ نظر خود را توضیح دهید.



(الف) حیات عقلی ← حیات علمی ← حیات فلسفی ج)



(ب) حیات عقلی ← حیات علمی ← حیات فلسفی د)

اندیشه

در کتاب «تاریخ حکماء اسلام» اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی آمده است که بنا بر روایت گروهی از دانشمندان شیراز، چون بخش منطق کتاب «تجات» شیخ الرئیس ابن سینا به شیراز رسید، دانشمندان این شهر مطالعه آن را آغاز کردند. یکی از ایشان که اعلم آنان بود، از آن کتاب چندین اشکال و ایراد گرفت. آن اشکال ها را در جزوی از نوشته و به پیوست نامه ای توسط ابوالقاسم کرمانی به اصفهان نزد شیخ فرستاد (بن سینا آن روزها در اصفهان زندگی می کرد). ابوالقاسم در یک روز گرم، نزدیک غروب آفتاب به حضور شیخ رسید و نامه و جزویه را تقدیم او کرد. شیخ، در حالی که اطرا فیاش گرد او بودند، بدان جزو نگریست و تا وقت ادای نماز خفت، با ابوالقاسم صحبت می داشت. پس از آن به مطالعه اشکال ها پرداخت و نوشتن جواب آغاز کرد و در آن شب که از شب های کوتاه تابستان بود، پنج جزو ده ورقی، دربار آن اشکالات کتابت نمود. آنگاه خوابید و چون نماز بامداد بگزارد، شاگردش، ابوعلی، آن جزو را که مشتمل بر حل مشکلات و جواب اشکالات دانشمند شیرازی بودند، به ابوالقاسم داد و گفت: حضرت استاد فرمودند: «در جواب شتاب کردم تا قاصد درنگ ننماید.»
بزرگان شیراز چون آن جزو بدلند و کیفیت تحریر آنها را شنیدند، در شگفت شدن و شیخ را تحسین کردند.^۲

۱ این رفت و آمد و شور و نشاط علمی نشانه چیست؟ آیده هر جامعه ای چنین شور و نشاطی امکان پذیر است؟

۲ از عمل دانشمند شیرازی و رفتار ابن سینا چه برداشتی می توان کرد؟

۱. نماز عشا.

۲. ماجراهای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۵۹، به نقل از تاریخ حکماء اسلام، اثر بیهقی، ص ۶۶.

زمینه‌های رشد فلسفه

زمینه‌اول: اگر رشد و شکوفایی علم در جامعه را به رشد گیاهان در مزرعه تشبیه کنیم، می‌توان گفت اولین شرط آن وجود زمین آماده و حاصلخیز است. وجود «*حیات عقلی*» در یک جامعه و حضور عقلانیت و احترام به عقل، همان زمین آماده‌ای است که دانه هر شاخه‌ای داشت در آن کاشته شود، درخت تناوری خواهد شد و ثمر خواهد داد.

مورخان علم گزارش داده‌اند که *حیات تعقیلی* مسلمانان با ظهور اسلام و تشکیل جامعه اسلامی آغاز شده است.^۱ پیامبر اکرم ﷺ و قرآن کریم «*حیات عقلی*» جامعه اسلامی را پایه گذاری کردند و در ایجاد چنین *حیاتی ازروش‌هایی* خاص و بدیع بهره بردن؛ به طوری که *جامعه اسلامی* عصر پیامبر اکرم ﷺ در زمانی کوتاه‌به مرتبه‌ای ممتاز از «*حیات عقلی*» رسید.^۲ بین ترتیب، فرصت تفکر و اندیشه ورزی برای مردم فراهم آمد و بسیاری از مردم وارد مباحثات علمی شدند. برخی از عوامل زمینه‌ساز که در قرآن کریم و گفتار و رفتار رسول خدا ﷺ مشاهده می‌شود، عبارت‌انداز:

- ۱ ارزش قائل شدن برای اصل تفکر و خردورزی؛
- ۲ تکریم علم به عنوان ثمرة تفکر و خردورزی؛
- ۳ تکریم و احترام پیوسته عالمان و دانشمندان؛
- ۴ طرح مباحث علمی و عقلی و فلسفی و به کار گرفتن شیوه‌های مختلف استدلال؛
- ۵ مذمت پیوسته نادانی و جهل، به طوری که در جامعه یک ویژگی منفی تلقی شود؛
- ۶ دعوت به یادگیری علوم دیگر ملت‌ها و تمدن‌ها و استفاده از آنها.

تطبيق

هر یک از عبارت‌های زیر بیشتر با کدام یک از موارد فوق تطبیق می‌کند؟

- ۱ قرآن کریم می‌فرماید: اوّل است و آخر و ظاهر است و باطن، و او به هر چیزی دانست.^۳
- ۲ امیرالمؤمنین می‌فرماید: موجودات کاملی هستند عاری از ماده و قوّه؛ زیرا جملگی مجردند و نهایت کمال ممکن خود را دارا هستند. خداوند بر آنها تجلی کرد، نورانی شدند...^۴

زمینه‌های رشد فلسفه

زمینه‌اول: دعوت قرآن کریم و پیامبر اکرم ﷺ به خردورزی؛ اگر رشد و شکوفایی علم در جامعه را به رشد گیاهان در مزرعه تشبیه کنیم، می‌توان گفت اولین شرط آن، وجود زمین آماده و حاصلخیز است. «*حیات عقلی*» در یک جامعه و حضور عقلانیت و احترام به عقل، همان زمین آماده‌ای است که دانه هر درخت دانش در آن کاشته شود، آن درخت تناور خواهد شد و ثمر خواهد داد.

مورخان علم گزارش داده‌اند که *حیات تعقیلی* مسلمانان با ظهور اسلام و تشکیل جامعه اسلامی آغاز شده است.^۱ پیامبر اکرم ﷺ و قرآن کریم «*حیات عقلی*» جامعه اسلامی را پایه گذاری کردند و در ایجاد چنین *حیاتی ازروش‌هایی* خاص و بدیع بهره بردن؛ به طوری که *جامعه اسلامی* عصر پیامبر اکرم ﷺ در زمانی کوتاه‌به مرتبه‌ای ممتاز از «*حیات عقلی*» رسید. در این جامعه، فرصت تفکر و اندیشه ورزی برای مردم فراهم شد و بسیاری از افراد جامعه وارد بحث‌های علمی شدند. برخی از عوامل زمینه‌ساز که در قرآن کریم و گفتار و رفتار رسول خدا ﷺ مشاهده می‌شود، عبارت‌انداز:

- ۱ ارزش قائل شدن برای اصل تفکر و خردورزی؛
- ۲ تکریم علم به عنوان ثمرة تفکر و خردورزی؛
- ۳ تکریم و احترام پیوسته عالمان و دانشمندان؛
- ۴ طرح مباحث علمی و عقلی و فلسفی و به کار گرفتن شیوه‌های مختلف استدلال؛
- ۵ مذمت پیوسته نادانی و جهل، به طوری که در جامعه یک ویژگی منفی تلقی شود؛
- ۶ دعوت به یادگیری علم و دانش ملت‌ها و تمدن‌های دیگر و استفاده از آنها.

تطبيق

هر یک از عبارت‌های زیر بیشتر با کدام یک از موارد فوق تطبیق می‌کند؟

- ۱ قرآن کریم می‌فرماید: اوّل است و آخر و ظاهر است و باطن، و او به هر چیزی دانست.^۳
- ۲ امیرالمؤمنین می‌فرماید: موجودات کاملی هستند عاری از ماده و قوّه؛ زیرا جملگی مجردند و نهایت کمال ممکن خود را دارا هستند. خداوند بر آنها تجلی کرد، نورانی شدند...^۴

۱. برای مطالعه گزارش مورخان علم می‌توانید به این کتاب‌ها مراجعه کنید: متفکران اسلام، بارون کارا دو وو، ترجمه احمد آرام؛ تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون، ترجمه حسینی؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام؛ بیانی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، علی اکبر ولایتی؛ دانش مسلمین، محمد رضا حکیمی؛ عظمت مسلمین در اسپانیا، زورف ماکاپ، ترجمه فیضی؛ علم و تمدن در اسلام، سیدحسین نصر، ترجمه احمد آرام؛ فرهنگ اسلام در اروپا زیگریدهونکه، ترجمه رهیانی؛ کارنامه اسلام، عبدالحسین زین کوب؛ میراث اسلام، جمعی از خاورشناسان؛ خدمات مقابله اسلام و ایران، مرتضی مظہری.^۲ حدید، ۳.

۲. صور عاریه عن المواد، حالیه عن القوة والاستعداد، تجلی لها فائسرقت... (غزال الحکم و دُرُّ الکَلْمَجِ، ج ۲، ص ۴۱۷).

۱. برای مطالعه گزارش مورخان علم می‌توانید به این کتاب‌ها مراجعه کنید: متفکران اسلام، بارون کارا دو وو، ترجمه احمد آرام؛ تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون، ترجمه حسینی؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام؛ بیانی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، علی اکبر ولایتی؛ دانش مسلمین، محمد رضا حکیمی؛ عظمت مسلمین در اسپانیا، زورف ماکاپ، ترجمه فیضی؛ علم و تمدن در اسلام، سیدحسین نصر، ترجمه احمد آرام؛ فرهنگ اسلام در اروپا زیگریدهونکه، ترجمه رهیانی؛ کارنامه اسلام، عبدالحسین زین کوب؛ میراث اسلام، جمعی از خاورشناسان؛ خدمات مقابله اسلام و ایران، مرتضی مظہری.^۲ حدید، ۳.

۲. صور عاریه عن المواد، حالیه عن القوة والاستعداد، تجلی لها فائسرقت... (غزال الحکم و دُرُّ الکَلْمَجِ، ج ۲، ص ۴۱۷).

۲ روزی رسول خدا **صلوات الله عليه وآله وسالم** وارد مسجد مدینه شد. دید که جمیع از مردم به عبادت مشغول اند و گروهی درباره مسائل علمی گفت و گو می کنند. ایشان به سوی گروه دوم رفت و کنار آنان نشست و فرمود: من برای گسترش علم مبعوث شده‌ام.^۱

۳ رسول خدا **صلوات الله عليه وآله وسالم** فرمود: حکمت گم شده مؤمن است. آن را طلب کنید؛ حتی اگر نزد مُشرک باشد.^۲
 ۴ امیر المؤمنین **صلوات الله عليه وآله وسالم** فرمود: هر کس برای خدا صفتی جدا از ذات قاتل شود، او را قرین چیز دیگری ساخته و هر کس خدا را قرین چیز دیگری بداند، او را دو چیز انگاشته و هر کس خدا را دو چیز بپندارد، برای او جزء قاتل شده است.^۳

زمینه دوم: بحث و گفت و گو در مباحث اعتقادی بود که از همان زمان رسول خدا **صلوات الله عليه وآله وسالم** آغاز شد و به سرعت در میان مسلمانان گسترش یافت. این مباحث، که **بیشترشان از جنس مباحث فلسفی** است، سبب شد که در همان قرن اول هجری، دانشمندانی ظهور کنند که در روش عقلی و استدلالی در مسائل اعتقادی **مانند اثبات وجود خدا، صفات خداوند، ضرورت معاد و نیز مسائلی مانند جبر و اختیار تبحیر** داشته باشند و به تعلیم و کتابت اشتغال داشتند. این دسته از دانشمندان، که **موضوعات اعتقادی** دین را با استدلال و منطق مورد بحث قرار می دهند، متکلم نامیده می شوند. پس، **حیات عقلی** مسلمانان از همان ابتدای ظهور اسلام آغاز شد و بعد از دو قرن، به **حیات فلسفی** انجامید.

زمینه سوم: نهضت ترجمه متنون بود که از قرن دوم هجری آغاز شد و **کمک شایانی در شکل گیری «حیات فلسفی» در جهان اسلام** کرد. البته این نهضت منحصر به داشن فلسفه نبود بلکه علوم گوناگون از قبیل منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست را هم شامل می شد و در نتیجه آن، کتاب های فراوانی از زبان های یونانی، پهلوی، هندی و سریانی^۴ و در رشته های مختلف علمی ترجمه شدند. در آن عصر، نهضت ترجمه و **پادگیری** از دیگران آنقدر اهمیت داشت که گفته اند **خنین بن اسحاق**، **مترجم معروف و زبردست آن زمان**، گاهی **معادل وزن کتابی** که ترجمه کرده بود، **طلا دریافت** می کرد.^۵

در چنین شرایطی، مسلمانان به زودی معارف پیشینان را فرا گرفتند و در تمامی رشته های دانش سرآمد ملت های زمان خود شدند. در فلسفه نیز دانش فیلسوفان بزرگ یونان را آموختند و با نقد و بررسی آرای آن حکیمان، نظام فلسفی نوینی را سامان بخشیدند که ضمن برخورداری از آرای افلاطون و پیشتر ارسطو، در بردارنده اندیشه های جدیدی بود که تا آن روزگار سابقه نداشت.

۱. بخار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲. الحکمة ضاللة المؤمن، فاطلبوها و آتو عندالبشرک، (بخار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴).

۳. نهج البلاغه، خطبة اول.

۴. خنین ابن اسحاق، علی اکبر ولاپت، شرکت سهامی کتاب های چیز.

۳ روزی رسول خدا **صلوات الله عليه وآله وسالم** وارد مسجد مدینه شد. دید که جمیع از مردم به عبادت مشغول اند و گروهی درباره مسائل علمی گفت و گو می کنند. ایشان به سوی گروه دوم رفت و کنار آنان نشست و فرمود: من برای گسترش علم مبعوث شده‌ام.^۱

۴ رسول خدا **صلوات الله عليه وآله وسالم** فرمود: حکمت گم شده مؤمن است. آن را طلب کنید؛ حتی اگر نزد مُشرک باشد.^۲
 ۵ امیر المؤمنین **صلوات الله عليه وآله وسالم** فرمود: هر کس برای خدا صفتی جدا از ذات قاتل شود، او را قرین چیز دیگری ساخته و هر کس خدا را قرین چیز دیگری بداند، او را دو چیز انگاشته و هر کس خدا را دو چیز بپندارد، برای او جزء قاتل شده است.^۳

زمینه دوم: **گسترش مباحث اعتقادی میان مسلمانان**: بحث و گفت و گو در مباحث اعتقادی از همان زمان رسول خدا **صلوات الله عليه وآله وسالم** آغاز شد و به سرعت در میان مسلمانان گسترش یافت. این مباحث، که **بسیاری از آنها از جنس مباحث فلسفی** بودند، سبب شد که در همان قرن اول هجری، دانشمندانی ظهور کنند که در مسائل اعتقادی **مانند اثبات وجود خدا، صفات خداوند، ضرورت معاد و نیز مسائلی مانند جبر و اختیار تبحیر** داشته باشند و به تعلیم و کتابت در این زمینه ها بپردازند و از استدلال های عقلی استفاده کنند. پس، **حیات عقلی مسلمانان از همان ابتدای ظهور اسلام** آغاز شد و بعد از دو قرن، به **حیات فلسفی** انجامید.

زمینه سوم: نهضت ترجمه متنون؛ این نهضت که از قرن دوم هجری آغاز شد، **کمک شایانی به شکل گیری «حیات فلسفی» در جهان اسلام** کرد. البته این نهضت منحصر به داشن فلسفه نبود بلکه علوم گوناگون از قبیل منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست را هم شامل می شد و در نتیجه آن، کتاب های فراوانی از ترجمه و پادگیری از دیگران آنقدر اهمیت داشت که گفته اند **خنین بن اسحاق**، **مترجم معروف و زبردست آن زمان**، گاهی **معادل وزن کتابی** که ترجمه کرده بود، **طلا دریافت** می کرد.^۴

در چنین شرایطی، مسلمانان به زودی معارف پیشینان را فرا گرفتند و در اغلب رشته های دانش سرآمد ملت های زمان خود شدند. در فلسفه نیز دانش فیلسوفان بزرگ یونان را آموختند و با نقد و بررسی آرای آن حکیمان، نظام فلسفی نوینی را سامان بخشیدند که ضمن برخورداری از آرای افلاطون و پیشتر ارسطو، در بردارنده اندیشه های جدیدی بود که تا آن روزگار سابقه نداشت.

۱. بخار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲. الحکمة ضاللة المؤمن، فاطلبوها و آتو عندالبشرک، (بخار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴).

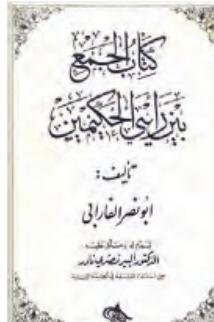
۳. نهج البلاغه، خطبة اول.

۴. زبان مربوط به سوریه قدیم.

۵. خنین ابن اسحاق، علی اکبر ولاپت، شرکت سهامی کتاب های چیز.

حکمای مشاء

فلسفه اسلامی در آغاز سرشنی کاملاً استدلالی داشت و مکنی برآی ارسسطو بود. از آنجا که ارسسطو در مباحث فلسفی بیش از هر چیز به قیاس برهانی تکیه می کرد، فلسفه اسلامی نیز صورت استدلالی قوی به خود گرفت. تلاش های محکم و استوار فارابی و نبوغ استدلالی ابن سینا، این صورت استدلالی را با طریف ترین موشکافی ها آراست و یک نظام فلسفی مستحکم و قوی را پدید آورد. این شیوه تفکر فلسفی به خاطر مؤسس اول آن، ارسسطو به «حکمت مشاء»^۱ معروف شد.



پس حکمت از نظر یک فیلسوف مشایی مانند ابن سینا عبارت است از: «فنی استدلالی و فکری که انسان عالم، وجود را آن چنان که هست، به وسیله این فن به دست می آورد و نفس خویش را به کمال می رساند و به جهانی عقلی مشابه جهان واقعی موجودات تبدیل می شود و مستعد رسیدن به سعادت نهایی، به اندازه طاقت بشری می گردد.»^۲

از آنجا که فارابی و ابن سینا بزرگ ترین حکمای مشاء محسوب می شوند، در ادامه، زندگی و خصوصیات این دو فیلسوف بزرگ را بیان و به مشی فلسفی آنها اشاره می نماییم.^۳

علم ثانی

حکیم ابونصر محمد فارابی در ناحیه فاراب خراسان در حدود سال ۲۶۰ هجری متولد شد. از جوانی تحصیل در فقه و حدیث و تفسیر قرآن را آغاز کرد. سپس، به بغداد رفت و از محضر ابویشر مُتّی بن یونس که از حکیمان و مترجمان نامدار بود،



۱. مشاء به معنی «بسیار راه رونده» است. این حکمت را بین خاطر مشاء گفته اند که ارسسطو در هنگام تدریس، معمولاً راه می رفت و قدم می زد. برخی نیز گفته اند که چون عقل و اندیشه این فلاسفه پیوسته در مشی و حرکت بوده و دالماً میان مقدمات و نتایج در رفت و آمد است، فلسفه آنان را مشاهه اند. (فلسفه مشاء، محمد ذیبحی، ص ۱ و مجموعه آثار اسناد مطہری، ج ۵، ص ۱۲۸).
۲. تسع رسائل ابن سینا، رسالت الخاتمة، طبع مصر، ۱۰۴.
۳. همان طور که در کتاب فلسفه سال یازدهم مشاهده کردید، نظرات فیلسوفان در هر موضوعی، در ضمن همان موضوع مطرح شده تا امكان مقایسه آنها با یکدیگر فراهم شود. برای مثال، ضمن بحث معرفت شناسی و انسان شناسی، نظرات چند فیلسوف بیان و یا یکدیگر مقایسه شده است، به منین چهت، در اینجا بد جزئیات نظرات این فیلسوفان کمتر اشاره خواهیم کرد.

حکمای مشاء

فلسفه اسلامی از همان آغاز سرشنی کاملاً استدلالی داشت و مکنی برآی ارسسطو بود. از آنجا که ارسسطو در مباحث فلسفی بیش از هر چیز به قیاس برهانی تکیه می کرد، فلسفه اسلامی نیز صورت استدلالی قوی به خود گرفت. تلاش های محکم و استوار فارابی و نبوغ استدلالی ابن سینا، این صورت استدلالی را با طریف ترین موشکافی ها آراست و یک نظام فلسفی مستحکم و قوی را پدید آورد. این شیوه تفکر فلسفی به خاطر مؤسس اول آن، ارسسطو به «حکمت مشاء»^۱ معروف شد.

بنیشور پداتیج
این سینا در شرح زندگی خود که برای شاگردش بازگو گرده است، می گوید: «...بعد از آن به علم الهی (فلسفه) آمدم و کتاب «امعبد الطبیعت» (ارسطو) را مطالعه کردم و جیزی از آن نفهمیدم و مقصود نتویستده برم معلوم نشد. چهل مرتبه آن را خواندم؛ به طوری که عبارات آن در حافظه ام ماند ولی مقصود آن را نفهمیدم. از خودم مأبوس شدم و به خود گفتم که این کتابی است که راهی به فهم آن نیست: تا آنکه روزی در بازار، کتابی در دست دلایل دیدم و او آن را بر من عرضه کرد و من قبول نکردم؛ اعتقادم این بود که فایده ای در این علم نیست. دلایل به من گفت صاحب این «فنی استدلالی و فکری که انسان عالم، وجود را آن چنان که هست، به وسیله کتاب به پول محتاج است. آن را خریدم و در آن نظر کردم. کتابی بود از فارابی در «اعراض مابعد الطبیعت». به خانه آدم و شروع به خواندن کردم و اغراض آن کتاب بر من معلوم شد؛ زیرا عبارات سیار خوشحال شدم و در روز دیگر برای شکر خدابه قرقا صدقه بسیار دادم.»
این سینا در آن موقع، حدود هفده سال داشته است.

پیشتر بدایم

بهره برد و فلسفه آموخت. او برای تکمیل مطالعاتش به حزان رفت و به آموختن ادامه داد. پس از آن، به بغداد بازگشت و از آنجا عازم دمشق شد که سیف الدوّله حَمْدَانِی در آنجا حاکم بود. او تا آخر عمر نزد حَمْدَانِی زندگی کرد و در سال ٣٣٩ در هشتاد سالگی درگذشت. عالمان و مورخان فلسفه، فارابی را بنیان گذار و مؤسس حکمت مشائی در جهان اسلام می‌دانند.

فارابی، با اینکه مورد احترام سیف الدوّله بود، به سادگی و قناعت زندگی می‌کرد و به تجملات زندگی و تشریفات اجتماعی بی‌اعتنای بود. او لباس‌های محلی خود را می‌پوشیده و به طبیعت و مظاهر آن عشق می‌ورزیده و اغلب مجالس درس خود را کنار جویبارها و در زیر درخت‌ها تشکیل می‌داده است. با اینکه در دربار سیف الدوّله هر نوع وسیله راحتی برای او فراهم بود، فقیرانه زندگی می‌کرد و با روزی چهار درهم روزگار می‌گذرانید.

مقام علمی و فلسفی فارابی

وی علاوه بر فلسفه که در آن سرآمد روزگار بود، در حقوق، نجوم و سیاست نیز شهرت داشت و به درجه استادی رسیده بود. پژوهشی را به خوبی می‌دانست و در مداوای بیماران تبحر داشت. در فلسفه سیاست نظریه پرداز بود و دیدگاه شکر خدایه بسیار دارد. این سینا در آن موقع، حدود هفده سال داشته است.

فارابی با میراث فلسفی یونان، به خصوص آرای افلاطون و ارسطو، به خوبی آشنا بود و توانست نقاط مشترک اندیشه‌های آن دو را باید و در کتابی با عنوان «الجمع بین رأي الحكيمين» (جمع میان نظرات دو حکیم) ارائه کند. فارابی در کتابی به نام «اغراض ارسطو فی کتاب مابعدالطبیعه» با دقت و توانایی بسیار، نظرات ارسطو را شرح می‌کند و نکات پیچیده آن را آشکار می‌سازد؛ چنان که بعد‌هاراهنمای این سینا در فهم کتاب ارسطو می‌شود.

وی به علت آشنایی عمیق با تعالیم اسلام، توانست آموخته‌های خود از افلاطون و ارسطو و سایر فیلسوفان گذشته را در یک نظام فلسفی جدید عرضه کند و فلسفه مشائی را در جهان اسلام بنا نهاد. از این‌رو پس از ارسطو لقب «علم معلم» گرفت و به «علم معلم ثانی» شهرت یافت.

علم معلم ثانی

برای مطالعه

حکیم ابونصر محمد فارابی در ناحیه فاراب خراسان در حدود سال ٢٦٠ هجری متولد شد. از جوانی تحصیل در فقه و حدیث و تفسیر قرآن را آغاز کرد. سپس، به بغداد رفت و از محضر ابوبشر می‌بن یونس که از حکیمان و مترجمان نامدار بود، بهره برد و فلسفه آموخت. او برای تکمیل مطالعاتش به حزان رفت و به آموختن ادامه داد. پس از آن، به بغداد بازگشت و از آنجا عازم دمشق شد که سیف الدوّله حَمْدَانِی در آنجا حاکم بود. او تا آخر عمر نزد حَمْدَانِی زندگی کرد و در سال ٣٣٩ در هشتاد سالگی درگذشت. عالمان و مورخان فلسفه، فارابی را بنیان گذار و مؤسس حکمت مشائی در جهان اسلام می‌دانند.

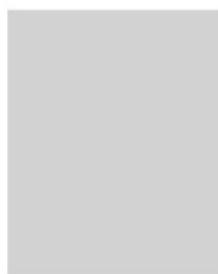
فارابی، با اینکه مورد احترام سیف الدوّله بود، به سادگی و قناعت زندگی می‌کرد و به تجملات زندگی و تشریفات اجتماعی بی‌اعتنای بود. او لباس‌های محلی خود را می‌پوشیده و به طبیعت و مظاهر آن عشق می‌ورزیده و اغلب مجالس درس خود را کنار جویبارها و در زیر درخت‌ها تشکیل می‌داد. با اینکه در دربار سیف الدوّله هر نوع وسیله راحتی برای او فراهم بود، فقیرانه زندگی می‌کرد و با روزی چهار درهم روزگار می‌گذرانید.



فارابی به ترتیب نفس اهمیت بسیار می‌داد. به نام و شهرت بی‌اعتنای بود و سیار ساده می‌پوشید. او حتی مخارج خود و خانواده را زیره کار و تلاش روزانه به دست می‌آورد. رنج و مشقت زندگی هرگز فارابی را از تحصیل باز نداشت. او بعضی از شب‌ها زیر نور چراغ پاسیان شهر درس می‌خواند و اغلب تا صبح بیدار بود.

مقام علمی و فلسفی فارابی

ایشان علاوه بر فلسفه که در آن سرآمد روزگار بود، در حقوق، نجوم و سیاست نیز شهرت داشت و به درجه استادی رسیده بود. پژوهشی را به خوبی می‌دانست و در مداوای بیماران تبحر داشت. در فلسفه سیاست نظریه پرداز بود و دیدگاه ویژه‌ای را مطرح کرد که به دیدگاه افلاطون نزدیک است.



فارابی با میراث فلسفی یونان، به خصوص آرای افلاطون و ارسطو، به خوبی آشنا بود و توانست نقاط مشترک اندیشه‌های آن دو را باید و در کتابی با عنوان «الجمع بین رأي الحكيمين» (جمع میان نظرات دو حکیم) ارائه کند. فارابی در کتابی به نام «اغراض ارسطو فی کتاب مابعدالطبیعه» با دقت و توانایی بسیار، نظرات ارسطو را شرح می‌کند و نکات پیچیده آن را آشکار می‌سازد؛ چنان که نشان دهد.

❖ فلسفه سیاسی فارابی

فارابی هرگز مشاغل سیاسی را نباید برفت و با اهل سیاست معاشرت نداشت.
با وجود این، در سیاست بسیار آندیشید و آثاری در این زمینه نوشت.

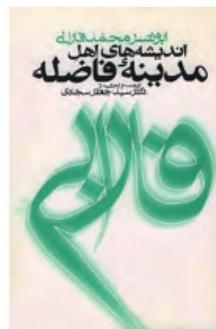
از نظر او، انسان موجودی مدنی بالطبع است که به حسب فطرت و طبع خود
به جامعه گرایش دارد و می‌خواهد با همنوعان خویش زندگی کند. این اولین
مبنای وی برای ورود به مباحث اجتماعی و فلسفه سیاسی است. به عقیده
فارابی، مسیر سعادت و کمال انسان از زندگی اجتماعی می‌گذرد و به همین
جهت باید هدف اصلی جامعه و مدینه نیز سعادت انسان در دنیا و آخرت باشد.

براین اساس، بهترین مدینه‌ای است که مردم آن به اموری مشغول
و به فضایلی آراسته‌اند که مجموعه مدینه را به سوی سعادت می‌برد و چنین
جامعه‌ای از نظر فارابی «مدینه فاضله» است.

فارابی مدینه فاضله را به بدنه سالم تشبیه می‌کند که هر عضو آن متناسب
با ویژگی خود وظیفه‌ای دارد و آن وظیفه را به نحو احسن انجام می‌دهد.
همان‌گونه که در اعضای بدنه، برخی بر برخی تقدیم دارند، برخی از اعضای
جامعه نیز بر برخی دیگر مقدم‌اند؛ مثلاً همان طور که قلب بر همه اعضای بدنه
ریاست دارد، در مدینه فاضله هم باید کسی که ویژگی‌های ممتازی دارد، بر
مردم ریاست کند.

از نظر او، ریاست جامعه باید بر عهده کسی باشد که روحی بزرگ و سرشی
عالی دارد و به عالی ترین درجات تعقل رسیده و می‌تواند احکام و قوانین الهی
را دریافت کند؛ یعنی رهبر جامعه کسی جز پیامبر خدا نیست. پیامبر می‌تواند
با ملک وحی اتصال دائمی داشته باشد. این ویژگی برای امامان و جانشینان
پیامبر هم هست و همین اتصال پیوسته با عالم بالا به پیامبران امکان می‌دهد
که جامعه را به درستی و در جهت نیل به سعادت حقیقی رهبری کنند.

فارابی مدینه جاهله را در مقابل مدینه فاضله، قرار می‌دهد و معتقد است که
مهم ترین تفاوت آن با مدینه فاضله در هدف آن است. در مدینه جاهله هدف
مردم فقط سلامت جسم و فروانی لذت هاست. آنها گمان می‌برند که اگر
به چنین لذت‌هایی دست یافته‌اند، به سعادت رسیده‌اند و اگر دست نیافتدند، به
بدبختی افتاده‌اند.



بعد از این سینا در فهم کتاب ارسسطو می‌شود.

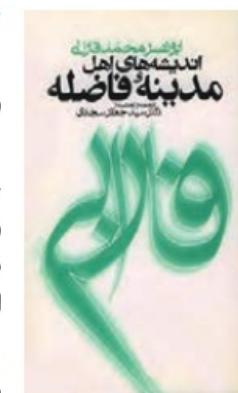
وی به علت آشنایی عمیق با تعالیٰ اسلام، توانست آموخته‌های خود از
فلاطون و ارسسطو و سایر فیلسوفان گذشته را در یک نظام فلسفی جدید عرضه
کند و فلسفه مشائی را در جهان اسلام بنا نهاد. از این رو پس از ارسسطو لقب
«معلم» گرفت و به «علم معلم ثانی» شهرت یافت.

❖ فلسفه سیاسی فارابی

فارابی هرگز مشاغل سیاسی را نباید برفت و با اهل سیاست معاشرت نداشت. با
وجود این، در سیاست بسیار آندیشید و آثاری در این زمینه نوشت.

از نظر او، انسان موجودی مدنی بالطبع است که به حسب فطرت و طبع خود به
جامعه گرایش دارد و می‌خواهد با همنوعان خویش زندگی کند. این اولین
مبنای وی برای ورود به مباحث اجتماعی و فلسفه سیاسی است. به عقیده فارابی، مسیر
سعادت و کمال انسان از زندگی اجتماعی می‌گذرد و به همین جهت باید هدف
اصلی جامعه و مدینه نیز سعادت انسان در دنیا و آخرت باشد.

براین اساس، بهترین مدینه‌ای، از نظر وی، مدینه‌ای است که مردم آن به اموری
مشغول هستند و به فضایلی آراسته‌اند که مجموعه مدینه را به سوی سعادت
می‌برد و چنین جامعه‌ای از نظر فارابی «مدینه فاضله» است.



فارابی مدینه فاضله را به بدنه سالم تشبیه می‌کند که هر عضو آن متناسب با
ویژگی خود وظیفه‌ای بر عهده دارد و آن وظیفه را به نحو احسن انجام می‌دهد.
همان‌گونه که در اعضای بدنه، برخی بر برخی تقدیم دارند، برخی از اعضای جامعه
نیز بر برخی دیگر مقدم‌اند؛ مثلاً همان طور که قلب بر همه اعضای بدنه ریاست دارد،
در مدینه فاضله هم باید کسی که ویژگی‌های ممتازی دارد، بر مردم ریاست کند.

از نظر او، ریاست جامعه باید بر عهده کسی باشد که روحی بزرگ و سرشی عالی
دارد و به عالی ترین درجات تعقل رسیده و می‌تواند احکام و قوانین الهی را دریافت
کند؛ یعنی رهبر جامعه کسی جز پیامبر خدا نیست. پیامبر می‌تواند با فرشته وحی
اتصال دائمی داشته باشد. این ویژگی برای امامان و جانشینان پیامبر هم هست و
همین اتصال پیوسته با عالم بالا به پیامبران امکان می‌دهد که جامعه را به درستی
و در جهت نیل به سعادت حقیقی رهبری کنند.

به کار بیندیم

۱ با توجه به آنچه درباره مدینه فاضلۀ فارابی گفته شد، نظر فارابی درباره هر یک از موارد زیر را مشخص کنید.

در مدینه جاهله	در مدینه فاضلۀ	موضوعات
		هدف
		مردم
		رئیس

۲ کدام یک از زمینه‌های رشد فلسفه از نظر شما اهمیت بیشتری دارد؟

۳ شاخۀ اصلی فلسفه مشایی چیست؟

فارابی مدینه جاهله را در مقابل مدینه فاضلۀ، قرار می‌دهد و معتقد است که مهم‌ترین تفاوت آن با مدینه فاضلۀ در هدف آن است. در مدینه جاهله هدف مردم فقط سلامت جسم و فراوانی لذت‌های دنیای است. آنها گمان می‌برند که اگر به چنین لذت‌هایی دست یافتند، به سعادت رسیده‌اند و اگر دست نیافتند، به بدیختی افتاده‌اند.

به کار بیندیم

۱ با توجه به آنچه درباره مدینه فاضلۀ فارابی گفته شد، نظر فارابی درباره هر یک از موارد زیر را مشخص کنید.

در مدینه جاهله	در مدینه فاضلۀ	موضوعات
		هدف
		مردم
		رئیس

۲ کدام یک از زمینه‌های رشد فلسفه از نظر شما اهمیت بیشتری دارد؟

۳ شاخۀ اصلی فلسفه مشایی چیست؟

- برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید:
- ۱ مجموعه آثار استاد مطهری، ج، ۵، انتشارات صدر.
 - ۲ تاریخ فلسفه در جهان **اسلامی**، حناالفاخوری و خلیل الجر، ترجمه عبدالرحمان‌ایتی، کتاب زمان.
 - ۳ هستی و علل آن در حکمت مشاء، علی شیروانی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 - ۴ تاریخ فلسفه اسلامی در پنج جلد، زیر نظر امیرحسین نصر، انتشارات حکمت.
 - ۵ حکمت مشاء، محمد ذبیحی، انتشارات سمت.
 - ۶ انتقال علوم یونانی به عالم **اسلام**، دیسی اوپیری، ترجمه احمد آرام.
 - ۷ فارابی مؤسس فلسفه **اسلامی**، رضا داوری.
 - ۸ آراء اهل مدینه الفاضلۀ، فارابی، ترجمه سید جعفر سجادی.
 - ۹ تاریخ فلسفه **اسلامی**، هانری کربن، ترجمه اسدالله مبشری.

- برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید:
- ۱ مجموعه آثار استاد مطهری، ج، ۵، انتشارات صدر.
 - ۲ تاریخ فلسفه در جهان **اسلامی**، حناالفاخوری و خلیل الجر، ترجمه عبدالرحمان‌ایتی، کتاب زمان.
 - ۳ هستی و علل آن در حکمت مشاء، علی شیروانی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 - ۴ تاریخ فلسفه **اسلامی** در پنج جلد، زیر نظر امیرحسین نصر، انتشارات حکمت.
 - ۵ حکمت مشاء، محمد ذبیحی، انتشارات سمت.
 - ۶ انتقال علوم یونانی به عالم **اسلام**، دیسی اوپیری، ترجمه احمد آرام.
 - ۷ فارابی مؤسس فلسفه **اسلامی**، رضا داوری.
 - ۸ آراء اهل مدینه الفاضلۀ، فارابی، ترجمه سید جعفر سجادی.
 - ۹ تاریخ فلسفه **اسلامی**، هانری کربن، ترجمه اسدالله مبشری.



دوره میانی

شيخ الرئيس فلسفه

حسین بن عبدالله بن سینا که در مشرق زمین به «ابن سینا» و «ابوعلی سینا» و با القاب باشکوه «شيخ الرئيس» و «حجۃ الحق» شهرت دارد و در اروپا او را «اویسنا» و «اویسن» و «شاہزاده اطبا» می نامند. او از داناترین و پرآوازه‌ترین حکما و دانشمندان ایرانی و از مشاهیر علم و حکمت در جهان به شمار می‌آید.

ابن سینا در سال ۳۷۰ هجری در یکی از روستاهای بخارا متولد شد. این فیلسوف در زندگی نامه‌ای که برای شاگرد و فادر خود، ابو عیید جوڑ‌جانی، نگاشته مراحل رشد علمی و فلسفی خود را توضیح داده است. در این زندگی نامه آمده است که پدر ابن سینا وی را در همان کودکی به معلم قرآن و ادب می‌سپارد و او چنان در آموختن پیش می‌رود که مردم از میزان دانش وی در ده سالگی در تعجب بوده‌اند.

ابن سینا در منطق و ریاضیات شاگرد ابو عبدالله ناتلی بود اماً به سرعت بر معلم خویش پیشی گرفت؛ به گونه‌ای که قسمت‌های دشوار کتاب را برای استاد خود روشن می‌کرد. او از همان کودکی و نوجوانی چنان مطالعه می‌کرد و به آموختن علاقه نشان می‌داد که در شانزده سالگی بیشتر علوم زمان خود را در ریاضیات، منطق، فقه، فلسفه و طب فرا گرفت و دانشمند بزرگ زمان خود شد.

۱. Avicenna.
۲. Avicenne.

دوره میانی

شيخ الرئيس فلسفه

حسین بن عبدالله بن سینا، در مشرق زمین به «ابن سینا» و «ابوعلی سینا» و با القاب باشکوه «شيخ الرئيس» و «حجۃ الحق» شهرت دارد و در اروپا او را «اویسنا» و «اویسن» و «شاہزاده اطبا» می‌نامند. او از داناترین و پرآوازه‌ترین حکما و دانشمندان ایرانی و از مشاهیر علم و حکمت در جهان به شمار می‌آید.

ابن سینا در سال ۳۷۰ هجری در یکی از روستاهای بخارا متولد شد. این فیلسوف در زندگی نامه‌ای که برای شاگرد و فادر خود، ابو عیید جوڑ‌جانی، نگاشته مراحل رشد علمی و فلسفی خود را توضیح داده است. در این زندگی نامه آمده است که پدر ابن سینا وی را در همان کودکی به معلم قرآن و ادب می‌سپارد و او چنان در آموختن پیش می‌رود که مردم از میزان دانش وی در ده سالگی شگفت‌زده می‌شوند.

ابن سینا در منطق و ریاضیات شاگرد ابو عبدالله ناتلی بود اماً به سرعت بر معلم خویش پیشی گرفت؛ به گونه‌ای که قسمت‌های دشوار کتاب را برای استاد خود روشن می‌کرد. او از همان کودکی و نوجوانی چنان مطالعه می‌کرد و به آموختن علاقه نشان می‌داد که در شانزده سالگی بیشتر علوم زمان خود را در ریاضیات، منطق، فقه، فلسفه و طب فرا گرفت و دانشمند بزرگ زمان خود شد.

۱. Avicenna.
۲. Avicenne.



«زندانی شروع به خواندن باب «کلیات خمس» کردم، چون به تعریف جنس رسیدم، چند سخن بر او ابراز نمودم که بسی ره شگفت آمد و به پدرم گفت: البته او را به غیر از تحصیل، به کاری مشغول مساز، هر مستلزمای که ناتالی مطرح می کرد می فهمیدم و بهتر از خداونان را نصور می کردم.»



در سال ۴۲۵ هـ، سلطان مسعود غزنوی به اصفهان حمله کرد. ابن سينا که نزد عالاءالله، حاکم اصفهان، احترام خاصی داشت، آنکه همان کرد در سفر، بیماری قولیج وی عود کرد ابن سينا روش را که ارسسطو پایه گذاری کرد و بعدها وارد جهان اسلام شد، به اوج رساند. این سينا فلسفه مشایی را به صورت مدون و نظام مند ارائه کرد.^۱

ابن سينا خود می گوید: «علم طب از علوم دشوار نیست و من پس از مدت کوتاهی در آن مهارت یافتم^۲ ... با این همه، از مناظره در علم فقه و آموختن آن فارغ نبودم. در آن زمان، شانزده سال از عمر من گذشته بود. پس، مدت یک سال و نیم دیگر نیز با جدیت به مطالعه پرداختم و بار دیگر منطق و سایر اجزای فلسفه را دوره کردم. در این مدت، روزها و شبها را به مطالعه و طلب علم می گذراندم. هنگام مطالعه، هر مطلبی به نظرم می آمد، مقدمات آن را می نوشتم، در آن نظر می کردم و شروط آن را منظور می داشتم تا آنکه حقیقت آن بر من معلوم می شد. اگر در مسئله‌ای ایران می ماندم و بر حد وسط قیاس آن راه نمی بردم، به مسجد جامع می رفتم و نماز می گزاردم و نزد مُبدع کل، زاری و تصرّع می کردم تا آنکه بر من آشکار می گردید و شب به خانه برمی گشتم و به قرائت و کتابت مشغول می شدم و چون خواب بر من غلبه می کرد یا ضعفی در خود مشاهده می کردم، تجدید قوا می کردم و باز به قرائت مشغول می شدم و بسیار بود که در خواب همان مسائل بر من مکشوف می شد.»

درس

از این نقل مختصر از زندگی ابن سينا، چه نکاتی را می توان برداشت کرد؟

- ۱
- ۲

روش ابن سينا در تحلیل مسائل فلسفی، عقلی و استدلالی است. او این روش را که ارسسطو پایه گذاری کرد و بعدها وارد جهان اسلام شد، به اوج رساند. این سينا فلسفه مشایی را نیز به صورت مدون و نظام مند ارائه کرد.^۲

ابن سينا خود می گوید: «علم طب از علوم دشوار نیست و من پس از مدت کوتاهی در آن مهارت یافتم^۳ ... با این همه، از مناظره در علم فقه و آموختن آن فارغ نبودم. در آن زمان، شانزده سال از عمر من گذشته بود. پس، مدت یک سال و نیم دیگر نیز با جدیت به مطالعه پرداختم و بار دیگر منطق و سایر اجزای فلسفه را دوره کردم. در این مدت، روزها و شبها را به مطالعه و طلب علم می گذراندم. هنگام مطالعه، هر مطلبی به نظرم می آمد، مقدمات آن را می نوشتیم، در آن نظر می کردم و شروط آن را منظور می داشتم تا آنکه حقیقت آن بر من معلوم می شد. اگر در مسئله‌ای ایران می ماندم و بر حد وسط قیاس آن راه نمی بردم، به مسجد جامع می رفتم و نماز می گزاردم و نزد مُبدع کل، زاری و تصرّع می کردم تا آنکه بر من آشکار می گردید و شب به خانه برمی گشتم و به قرائت و کتابت مشغول می شدم و چون خواب بر من غلبه می کرد یا ضعفی در خود مشاهده می کردم، تجدید قوا می کردم و باز به قرائت مشغول می شدم و بسیار بود که در خواب همان مسائل بر من مکشوف می شد.»

درس

از این نقل مختصر از زندگی ابن سينا، چه نکاتی را می توان برداشت کرد؟

- ۱
- ۲



در سال ۴۲۵ هـ، سلطان مسعود غزنوی به اصفهان حمله کرد. ابن سينا که نزد علاءالله، حاکم اصفهان، احترام خاصی داشت، آنکه همان نمود. در سفر، بیماری قولیج وی عود کرد. ابن سينا روش را که ارسسطو پایه گذاری کرده بود و بعدها وارد جهان اسلام شد، به اوج رساند. این سينا فلسفه مشایی را نیز به صورت مدون و نظام مند ارائه کرد.^۲

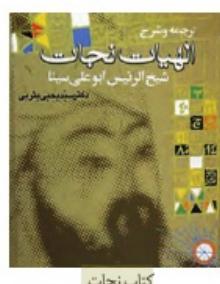
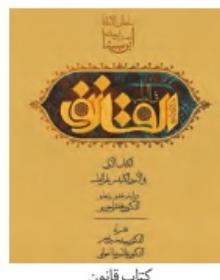
^۱. ابن سينا کتاب «قانون» را که قرن هادر آسیا و اروپا کتاب درجه اول دانشگاهی در طبع شمرده می شد، در ۱۶ سالگی نوشته است و این شناخت نویغ شگفت انگیز وی بوده است.

^۲. فلسفه مشای، محمد ذیبح، صص ۱۰ و ۱۱.

تالیفات

ابن سینا در طول زندگی نسبتاً کوتاه و پر ماجراهی خود بیش از دویست کتاب و رساله در شاخه‌های گوناگون علم و فلسفه نوشته که برخی از آنها قرن‌های مراکز علمی شرق و غرب تدریس شده‌اند و برخی امروز هم تدریس می‌شوند. کتاب‌های زیر از مهم‌ترین آثار او هستند:

۱ قانون: که نوعی فرهنگ‌نامه پژوهشی است، از معروف‌ترین آثار ابن سینا به شمار می‌رود و به زبان‌های لاتین، انگلیسی، فرانسه و آلمانی ترجمه شده است.



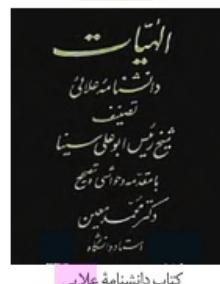
۲ شفا: این دایرة المعارف عظیم علمی و فلسفی مشتمل بر موضوعاتی چون منطق، ریاضی، علوم طبیعی و الهی است. قسمت الهیات شفا که در بردارنده فلسفه ابن سیناست، کامل‌ترین مرجع حکمت مشائی است و هم‌اکنون نیز در حوزه‌های علمی و مراکز دانشگاهی از مهم‌ترین کتب فلسفی به حساب می‌آید.

۳ نجات: شکل مختصر کتاب شفاست و به بیشتر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است.

۴ انصاف: دارای بیست جزء و شامل ۲۸ هزار مسئله بوده اما در حمله غزنویان به اصفهان به غارت رفت و تنها چند جزء آن باقی مانده است.

۵ اشارات و تنبیهات: آخرین دیدگاه‌های ابن سینا در حکمت راشامل می‌شود.

۶ دانشنامه علایی: به زبان پارسی است و ابواب مختلف حکمت در آن مندرج است. این کتاب در اصفهان و برای علاوه‌الدوله، حاکم آن شهر نوشته شده است.



طبیعت‌شناسی ابن سینا

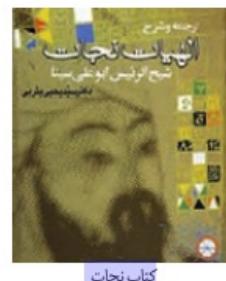
از نظر ابن سینا طبیعت مرتبه‌ای از هستی است که رو به مقصدی خاص دارد و این مقصد در ذات عالم طبیعت است.

علت نام‌گذاری این عالم به «طبیعت» بدان جهت است که اجزای این عالم، هر کدام طبع و ذات خاصی دارند و خود این عالم نیز به عنوان یک «کل»، طبع

تالیفات

ابن سینا در طول زندگی نسبتاً کوتاه و پر ماجراهی خود بیش از دویست کتاب و رساله در شاخه‌های گوناگون علم و فلسفه نوشته که برخی از آنها قرن‌های مراکز علمی شرق و غرب تدریس شده‌اند و برخی امروز هم تدریس می‌شوند. کتاب‌های زیر از مهم‌ترین آثار او هستند:

۱ قانون: که نوعی فرهنگ‌نامه پژوهشی است، از معروف‌ترین آثار ابن سینا به شمار می‌رود و به زبان‌های لاتین، انگلیسی، فرانسه و آلمانی ترجمه شده است.



۲ شفا: این کتاب نیز یک دایرة المعارف عظیم علمی و فلسفی است و مشتمل بر موضوعاتی چون منطق، ریاضی، علوم طبیعی و الهی می‌باشد. قسمت الهیات شفا که در بردارنده فلسفه ابن سیناست، کامل‌ترین مرجع حکمت مشائی است و هم‌اکنون نیز در حوزه‌های علمی و مراکز دانشگاهی از مهم‌ترین کتب فلسفی به حساب می‌آید.

۳ نجات: بیانی مختصر در فلسفه ابن سیناست و به بیشتر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است.

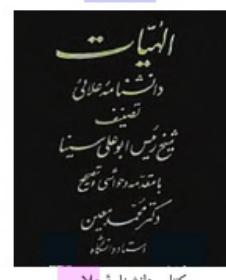
۴ انصاف: دارای بیست جزء و شامل ۲۸ هزار مسئله بوده که در حمله غزنویان به اصفهان به غارت رفت و تنها چند جزء آن باقی مانده است.

۵ اشارات و تنبیهات: آخرین دیدگاه‌های ابن سینا در حکمت راشامل می‌شود و امروز هم جزء کتاب‌های درسی است.

۶ دانشنامه علایی: به زبان فارسی است و ابواب مختلف حکمت در آن مندرج است. این کتاب در اصفهان و برای علاوه‌الدوله، حاکم آن شهر نوشته شده است.

طبیعت‌شناسی ابن سینا

از نظر ابن سینا، طبیعت مرتبه‌ای از هستی است که دارای حرکت است و رو به مقصدی خاص دارد و این مقصد جزء ذات عالم طبیعت و از آن جدایی ناپذیر است. علت نام‌گذاری این عالم به «طبیعت» بدان جهت است که اجزای این عالم، هر کدام طبع و ذات خاصی دارند که منشاً حرکات و تغییرات اجزا و افراد عالم



هر سو که دیدیم همه روی تو دیدیم
هر جا که رسیدیم سرکوی تو دیدیم
هرسروزان را که در این گلشن ذهارت
برزسته بستان و لب جوی تو دیدیم



سیره نویسان نوشته‌اند که این سینا با
ابوسعید ابی الخیر، عارف نامی فرن
پنجم دیار نموده است. پس از این
دیار، از این سینا پرسیدند که شیخ را
چگونه یافته؟
این سینا گفت: هرچه من می‌دانم او
می‌بینند.
از ابوسعید پرسیدند: یوعلی را چگونه
یافته؟
ابوسعید گفت: هرچه را می‌بینم، او
می‌داند.
برخی موزخان در این دیار حضوری
تردیدهایی کردند. لیکن آنچه گزارش
شده، بیان وضعیت حال فیلسوف و
عارف است.

و ذاتی دارد که منشاً و مبدأ حرکات و تحولات آن است.
خداآنده، عالم طبیعت را با لطف و عنایت خود پدید آورده و همه اجزای آن
چنان ترکیب و تأثیف شده‌اند که بهترین نظام ممکن، یعنی نظام احسن را تحقق
می‌بخشند.

به نظر این سینا طبیعت هر شیء آن را به سوی خیر و کمال مطلوبش سوق
می‌دهد؛ به شرط اینکه مانعی در راه طبیعت قرار نگیرد. حتی آنچه ظاهرآ شر
و بدی به نظر می‌رسد، مانند پژمرده شدن یک گل یا مرگ یک جاندار یا حتی
وقایع ویرانگر طبیعی همچون سیل و زلزله، همگی در یک نظام کلی جهانی
تأثیر مثبت دارند و به کمال نهایی طبیعت کمک می‌کنند. به همین جهت، با
نگاه کردن به بخش کوچکی از جهان طبیعت نمی‌توان درباره آن داوری کلی
کرد؛ **متلا زرد شدن برگ‌های سبز درختان** در پاییز برای کسی که فقط پاییز
را می‌بیند، حادثه‌ای ناگوار تلقی می‌شود اما کسی که چهار فصل را مشاهده
می‌کند، می‌داند که پاییز نقش ویژه خود را در اعتدال طبیعت ایفا می‌کند.

این سینا از مامی خواهد که علاوه بر مطالعه عالم طبیعت، برای کشف ویژگی‌ها
و روابط پدیده‌های آن (که به شکل گیری علوم طبیعی منجر می‌شود)، در رابطه
وجودی این عالم با مبدأ کل جهان هستی نیز تأمل کنیم. شیخ الرئیس می‌گوید:
«آیا می‌دانی پادشاه کیست؟ پادشاه راستین آن توانگر و بی نیاز مطلق است که
هیچ چیز در هیچ چیز از او بی نیاز نیست. ذات هر چیزی از او است؛ زیرا ذات هر چیز
یا از او پدید آمده یا از چیزی پدید آمده که خود آن چیز را خداوند به وجود آورده است.
پس، همه چیزهای دیگر بندۀ و مملوک اوست و او به هیچ چیز محتاج نیست.»
از نظر این سینا، تأمل در رابطه طبیعت با مواراء طبیعت و خدا در کنار تحقیق
در روابط میان پدیده‌ها، دانشمند و محقق را از ظاهر پدیده‌ها عبور می‌دهد و به
باطن آنها می‌رساند؛ آنها را به خشوع و خشیت در برابر حق و امی دارد و مصدق
ایه شریفه «**إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِ الْعِلَمَاءِ** – تنها بندگان عالم خداوند خشیت
او را به دل دارند – می‌سازد.^۳

۱. شمس مغربی.
۲. فلسفه مشا، محمد ذیبحی، ص ۴ و ۲۸.
۳. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، سید حسین نصر، انتشارات دانشگاه تهران.

طبیعت می‌باشد. خود این عالم نیز به عنوان یک «کل»، طبع و ذاتی دارد که
منشاً و مبدأ حرکات و تحولات آن است.
خداآنده، عالم طبیعت را با لطف و عنایت خود پدید آورده و همه اجزای آن
چنان ترکیب و تأثیف شده‌اند که بهترین نظام ممکن، یعنی نظام احسن را تحقق
می‌بخشند.

به نظر این سینا طبیعت هر شیء آن را به سوی خیر و کمال مطلوبش سوق
می‌دهد؛ به شرط اینکه مانعی در راه طبیعت قرار نگیرد. حتی آنچه ظاهرآ شر
و بدی به نظر می‌رسد، مانند پژمرده شدن یک گل یا مرگ یک جاندار یا حتی
وقایع ویرانگر طبیعی همچون سیل و زلزله، همگی در یک نظام کلی جهانی
تأثیر مثبت دارند و به کمال نهایی طبیعت کمک می‌کنند. به همین جهت، با
نگاه کردن به بخش کوچکی از جهان طبیعت نمی‌توان درباره آن داوری کلی
کرد؛ **متلا زرد شدن برگ‌های سبز درختان** در پاییز برای کسی که فقط پاییز
را می‌بیند، حادثه‌ای ناگوار تلقی می‌شود اما کسی که چهار فصل را مشاهده
می‌کند، می‌داند که پاییز نقش ویژه خود را در اعتدال طبیعت ایفا می‌کند.
این سینا از مامی خواهد که علاوه بر مطالعه عالم طبیعت برای کشف ویژگی‌ها
و روابط پدیده‌های آن (که به شکل گیری علوم طبیعی منجر می‌شود)، در رابطه
وجودی این عالم با مبدأ کل جهان هستی نیز تأمل کنیم. شیخ الرئیس می‌گوید:
«آیا می‌دانی پادشاه کیست؟ پادشاه راستین آن توانگر و بی نیاز مطلق است که
هیچ چیز در هیچ چیز از او بی نیاز نیست. ذات هر چیزی از او است؛ زیرا ذات هر چیز
یا از او پدید آمده یا از چیزی پدید آمده که خود آن چیز را خداوند به وجود آورده است.
پس، همه چیزهای دیگر بندۀ و مملوک اوست و او به هیچ چیز محتاج نیست.»
از نظر این سینا، تأمل در رابطه طبیعت با مواراء طبیعت و خدا در کنار تحقیق
در روابط میان پدیده‌ها، دانشمند و محقق را از ظاهر پدیده‌ها عبور می‌دهد و به
باطن آنها می‌رساند؛ آنها را به خشوع و خشیت در برابر حق و امی دارد و مصدق
ایه شریفه «**إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِ الْعِلَمَاءِ** – تنها بندگان عالم خداوند خشیت
او را به دل دارند – می‌سازد.^۳

۱. اشارات و تنبیهات، نظر ششم، تدبیر.
۲. سوہ فاطر، آید ۲۸.
۳. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، سید حسین نصر، انتشارات دانشگاه تهران.



حکیم اشراقی

یکی از فقیهان عصر شیخ می‌گوید: «در کاروان سرایی در ارض روم، هنگام زمستان فرو ردم، اواز **تلاوت قرآن** شنیدم، به سرایدار گفتم: ابن کیست که تلاوت من کند؟»

گفت: شهاب الدین سهروردی است.

گفتم: درباره او چیزهایی شنیده‌ام، می‌خواهم اوراز نزدیک **مقالات** کنم.

گفت: هیچ کس را نمی‌پذیرد، اما وقتی خودشید بالا می‌آید، از اتفاق خارج می‌شود و کنار آن **سکون** نشیند.

کنار سکون منتظر شدم تا آمد، برخاستم و سلام کرم، فهمید که قصد دیارش را

دارم، سجاده خود را گذاشت و تنشست.

با او سخن گفتم و او را در عالم دیگر

گفت،

پایه گذار مکتب فلسفی اشراق

شیخ اشراق به ابن سينا احترام می‌گذشت و از او سیاستگزاری می‌کرد.
در عین حال، می‌کوشید حکمت استدلای این سینا را با چاشنی کشف و شهود قلبی به کمال رساند. او با احیای فلسفه نور و اشراق ایران باستان و تلفیق آن با عرفان اسلامی، حکمتی نو، به نام «حکمت اشراق» را پایه گذاری کرد. حکمت اشراق نوعی بحث از وجود است که تنها به نیروی عقل و ترتیب استدلال اکتفا نمی‌کند بلکه آن را با سیر و سلوک قلبی نیز همراه می‌سازد. فلسفه اشراقی می‌کوشد آنچه را در مقام بحث و استدلال به دست آورده، با شهود قلبی و تجربه درونی دریابد و به ذاته دل برساند و آنچه را از طریق شهود کسب کرده است، با استدلال و برهان به دیگران تعمیم دهد. از نظر سهروردی، تحقیق فلسفی به شیوه استدلایی محض و بدون رسیدن به قلب بی تیجه است

۱. سهروردی از ایران به آنانوی و آنجا به سوریه می‌رود و به شهر حلب وارد می‌شود. حاکم شهر حلب، ملک ظاهر، پسر **صلاح الدین ابوعی** (قهرمان جنگ‌های صلیبی) مقدم او را گرامی می‌دارد و تدریس در مدرسه حلالویه حلب را به او می‌سپارد. مباحثت وی در عرفان و فلسفه مورد قبول برخی فقهای قشری عامله که تنها به ظواهر شریعت توجه داشته‌اند، واقع نمی‌شود. آنها از ملک ظاهر می‌خواهند که او را زندانی کند و به قتل برسانند. ملک ظاهر که در باطن به شیخ ارادت می‌ورزد، چنین کاری را نمی‌پذیرد. فقیهان شکایت پیش پدرس، **صلاح الدین**، می‌برند و **صلاح الدین** دستور قتل سهروردی را صادر می‌کنند. سراج‌الحمد، ملک ظاهر مخالف می‌باشند خود شیخ را در حلب زندانی می‌کنند. شیخ در زندان و در ۳۶ یا ۳۷ سالگی از دنیا می‌رود. برخی گفته‌اند را در زندان خفه کرده‌اند. برخی نیز گفته‌اند که وی را به دار او خخته‌اند. آنجه روشن است این که روز جمعه آخر ذی الحجه الحرام سال ۵۸۷ چنان‌جازه او را زندان بیرون آورده و به خاک سپرده‌اند.



حکیم اشراقی

یکی از فقیهان عصر شیخ می‌گوید: «در کاروان سرایی در ارض روم، هنگام زمستان فرو ردم، اواز **تلاوت قرآن** شنیدم، به سرایدار گفتم: ابن کیست که تلاوت من کند؟»

گفت: شهاب الدین سهروردی است.

گفتم: درباره او چیزهایی شنیده‌ام، می‌خواهم اوراز نزدیک **مقالات** کنم.

گفت: هیچ کس را نمی‌پذیرد، اما وقتی خودشید بالا می‌آید، از اتفاق خارج می‌شود و کنار آن **سکون** نشیند. کنار سکون منتظر شدم تا آمد، برخاستم و سلام کرم، فهمید که قصد دیارش را

دارم. سجاده خود را گذاشت و تنشست. با او سخن گفتم و او را در عالم دیگر گفت،

نمی‌کند بلکه آن را با سیر و سلوک قلبی نیز همراه می‌سازد. فلسفه اشراقی

می‌کوشد آنچه را در مقام بحث و استدلال به دست آورده، با شهود قلبی و تجربه درونی دریابد و به ذاته دل برساند و آنچه را از طریق شهود کسب کرده است،

با استدلال و برهان به دیگران برساند. از نظر سهروردی، آن تحقیق فلسفی که فقط متکی به شیوه استدلایی محض باشد و نتواند به قلب بررسد، بی تیجه است

و سیر و سلوک روحانی و قلبی هم بدون تربیت عقلانی گمراه کننده می باشد.^۱

قطب الدین رازی یکی از پیروان اشراق می گوید: «حکمت اشراق، حکمتی است که اساس و بنیان آن اشراق است. اشراق نیز عبارت است از کشف و شهود و این حکمت همان حکمت شرقیانی است که اهل فارس بوده اند، زیرا حکمت آنها هم شهودی و کشفی بوده است. این حکمت از آن رو اشراقی خوانده شده که از ظهور و انوار عقلی و تابش آنها بر نفس انسان های کامل به دست می آید.»^۲

اشراق نور

براساس بیانی که شیخ اشراق از مفهوم «اشراق» دارد، مفهوم «نور» را به جای مفهوم «وجود» وارد فرهنگ فلسفی خود می نماید و همه مباحث خود را پیرامون نور و مراتب آن و ظلمت و درجات آن ساماندهی می کند. شیخ اشراق مبدأ جهان و خالق هستی را نور محض می داند^۳ او را «نور الانوار» می نامد. اشیای دیگر از تابش و پرتو نور الانوار پدید آمده اند. پس، هر واقعیتی «نور» است اما نه نور مطلق، بلکه درجه ای است از نور. پس، تفاوت موجودات، مربوط به شدت و ضعف نورانیت آنهاست. او می گوید:

«ذات نخستین، نور مطلق، یعنی خدا پیوسته نور افسانی (اشراق) می کند و بدین ترتیب، متجلی می شود و همه چیزها را به وجود می آورد و با اشعة خود به آنها حیات می بخشند. همه چیز در این جهان پرتوی از نور ذات اوست و هر زیبایی و کمالی، موهبتی از رحمت اوست و رستگاری، عبارت از وصول کامل به این روشنی است.»^۴ در فلسفه شیخ اشراق، مشرق و مغرب معنای زمینی خود را ندارند بلکه در جغرافیای عرفانی معنایی ویژه پیدا می کنند. مشرق جهان در جغرافیای سهپروردی، نور محض یا محل فرشتگان مقرب است که به دلیل تجرد از ماده، برای موجودات خاکی قابل مشاهده نیست. مغرب کامل نیز جهان تاریکی یا عالم ماده است که بهره ای از نور ندارد. در میان مشرق محض و مغرب کامل، مغرب وسطی قرار دارد که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته اند.

و سیر و سلوک روحانی و قلبی هم بدون تربیت عقلانی گمراه کننده می باشد.^۱

قطب الدین رازی یکی از پیروان اشراق می گوید: «حکمت اشراق، حکمتی است که اساس و بنیان آن اشراق است. اشراق نیز عبارت است از کشف و شهود و این حکمت همان حکمت شرقیانی است که اهل فارس بوده اند، زیرا حکمت آنها هم شهودی و کشفی بوده است. این حکمت از آن رو اشراقی خوانده شده که از ظهور و انوار عقلی و تابش آنها بر نفس انسان های کامل به دست می آید.»^۲

اشراق نور

براساس بیانی که شیخ اشراق از «اشراق» دارد، مفهوم «نور» را به جای مفهوم «وجود» وارد فرهنگ فلسفی خود می نماید و همه مباحث خود را پیرامون نور و مراتب آن و ظلمت و درجات آن ساماندهی می کند. شیخ اشراق مبدأ جهان و خالق هستی را نور محض می داند^۳ او را «نور الانوار» می نامد. اشیای دیگر از تابش و پرتو نور الانوار پدید آمده اند. پس، هر واقعیتی «نور» است اما نه نور مطلق، بلکه درجه ای است از نور. پس، تفاوت موجودات، مربوط به شدت و ضعف نورانیت آنهاست. او می گوید:

«ذات نخستین و نور مطلق، یعنی خدا، پیوسته نور افسانی (اشراق) می کند و بدین ترتیب، متجلی می شود و همه چیزها را به وجود می آورد و با اشعة خود به آنها حیات می بخشند. همه چیز در این جهان پرتوی از نور ذات اوست و هر زیبایی و کمالی، موهبتی از رحمت اوست و رستگاری، عبارت از وصول کامل به این روشنی است.»^۴

در فلسفه شیخ اشراق، مشرق و مغرب معنای زمینی خود را ندارند بلکه در جغرافیای عرفانی معنایی ویژه پیدا می کنند. مشرق جهان در جغرافیای سهپروردی، نور محض یا محل فرشتگان مقرب است که به دلیل تجرد از ماده، برای موجودات خاکی قابل مشاهده نیست. مغرب کامل نیز جهان تاریکی یا عالم ماده است که بهره ای از نور ندارد. در میان مشرق محض و مغرب کامل، مغرب وسطی قرار دارد که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته اند.

۱. استاد مطهری می گوید: «تفاوت اصلی و جوهری روش اشراقی و مشاری در این است که در روش اشراقی برای تحقیق در مسائل فلسفی و مخصوصاً حکمت الهی، تنها استدلال و تذکرات عقلی کافی نیست، سلوک قلبی و مجاہدات نفس و تصفیه آن نیز برای کشف حقایق ضروری است و لازم است، اما در روش مشاری نکه فقط بر استدلال است.» (مجموعه آثار، ج ۵، ص ۱۴۱).
۲. شرح حکمة الاشراق، قطب الدین رازی، انتشارات حکمت، ص ۱۴.
۳. باداور آیة ۲۵ سوره نور: «الله نور السماوات والارض».
۴. حکمة الاشراق، سهپروردی.

۱. استاد مطهری می گوید: «تفاوت اصلی و جوهری روش اشراقی و مشاری در این است که در روش اشراقی برای تحقیق در مسائل فلسفی و مخصوصاً حکمت الهی، تنها استدلال و تذکرات عقلی کافی نیست، سلوک قلبی و مجاہدات نفس و تصفیه آن نیز برای کشف حقایق ضروری است و لازم است، اما در روش مشاری نکه فقط بر استدلال است.» (مجموعه آثار، ج ۵، ص ۱۴۱).
۲. شرح حکمة الاشراق، قطب الدین رازی، انتشارات حکمت، ص ۱۴.
۳. باداور آیة ۲۵ سوره نور: «الله نور السماوات والارض».
۴. حکمة الاشراق، سهپروردی.

ذکر تفاوت‌ها

با توجه به آنچه از حکمت مشاء و اندیشه‌های فارابی و ابن سینا و نیز از حکمت اشراق و اندیشه شیخ اشراق بیان شد، دو تفاوت اصلی این دو حکمت را بیان کنید.

۱

۲

.....

.....

.....

دسته‌بندی جویندگان معرفت

سهروردی جویندگان معرفت را به چهار گروه تقسیم می‌کند:

- ۱ آنان که تازه عطش و شوق معرفت یافته‌اند و جویای آن‌اند؛
- ۲ آنان که در فلسفه استدلالی به کمال رسیده‌اند ولی از ذوق و عرفان بهره‌ای ندارند؛
- ۳ آنان که به طریقه برهان و فلسفه استدلالی توجیهی ندارند و فقط تصفیه نفس می‌کنند و به شهودهایی دست یافته‌اند؛
- ۴ سراج‌جام، آنان که هم در صور برهانی به کمال رسیده‌اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته‌اند. اینان حکیم متالله‌اند و بهترین دسته به حساب می‌آیند. شیخ اشراق درباره این گروه می‌نویسد:

«هر گاه اتفاق افتاد که در زمانی حکیمی غرق در تاله بوده و در بحث نیز استاد باشد، او را ریاست تامه بوده و خلیفه و جانشین خدا اوست... جهان هیچ گاه از حکیمی که چنین باشد، خالی نیست!... زیرا برای مقام خلافت ضروری است که امور و حقایق را بی‌واسطه، از حق تعالی دریافت کند و البته مراد من از این ریاست، ریاست از راه قهر و غلبه نیست بلکه گاه باشد که امام تاله در ظاهر حاکم باشد و گاه به طور نهایی... [در هر حال] او راست ریاست تامه، اگرچه در نهایت گمنامی باشد. و چون ریاست واقعی جهان به دست او افتاد، زمان وی بس نورانی و درخشان شود و هر گاه جهان از تدبیر حکیمی الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی بر آن سایه افکند.»

با توجه به آنچه از حکمت مشاء و اندیشه‌های فارابی و ابن سینا و نیز از حکمت اشراق و اندیشه شیخ اشراق بیان شد، دو تفاوت اصلی این دو حکمت را بیان کنید.

۱

۲

.....

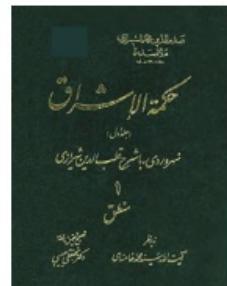
.....

دسته‌بندی جویندگان معرفت

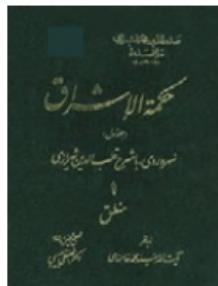
سهروردی جویندگان معرفت را به چهار گروه تقسیم می‌کند:

- ۱ آنان که تازگی شوق معرفت یافته‌اند و جویای آن‌اند؛
- ۲ آنان که در فلسفه استدلالی به کمال رسیده‌اند ولی از ذوق و عرفان بهره‌ای ندارند؛
- ۳ آنان که به طریقه برهان و فلسفه استدلالی توجیهی ندارند و فقط تصفیه نفس می‌کنند و به شهودهایی دست یافته‌اند؛
- ۴ سراج‌جام، آنان که هم در صور برهانی به کمال رسیده‌اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته‌اند. اینان حکیم متالله‌اند و بهترین دسته به حساب می‌آیند. شیخ اشراق درباره این گروه می‌نویسد:

«اگر در زمانی اتفاق افتاد که حکیمی غرق در تاله بوده و در بحث نیز استاد باشد، او را ریاست تامه بوده و خلیفه و جانشین خدا اوست... جهان هیچ گاه از حکیمی که چنین باشد، خالی نیست!... زیرا برای مقام خلافت الهی ضروری است که امور و حقایق را بی‌واسطه، از حق تعالی دریافت کند و البته مراد من از این ریاست، ریاست از راه قهر و غلبه نیست، بلکه گاه باشد که امام تاله در ظاهر حاکم باشد و گاه به طور نهایی... [در هر حال] او است که ریاست تامه دارد، اگرچه در نهایت گمنامی باشد و چون ریاست واقعی جامعه به دست او افتاد، زمان وی بس نورانی و درخشان شود و هر گاه جامعه از تدبیر حکیمی الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی بر آن سایه افکند.»



حکمة الاشراق، مهم ترین اثر سهروردی
و منبع اصلی حکمت اشراق است. این کتاب به زبان عربی است و در سال ۵۸۲ تألیف آن به پایان رسیده است. هانری کربن، فلسفوف بزرگ فرانسوی، برای تحسینی بار متن حکمة الاشراق را تصحیح کرد و به چاپ رساند.



حکمة الاشراق، مهم ترین اثر سهروردی و منبع اصلی حکمت اشراق است. این کتاب به زبان عربی است و در سال ۵۸۲ تألیف آن به پایان رسیده است. هانری کربن، فلسفوف بزرگ فرانسوی، برای تحسینی بار متن حکمة الاشراق را تصحیح کرد و به چاپ رساند.

به کار بیندیم

۱ میان نام‌گذاری فلسفه سهروردی به «آشراق» و استفاده از مفهوم «نور» به جای «وجود» چه رابطه‌ای هست؟

۲ آیا فلسفه آشراق سهروردی از فلسفه خارج وارد عرفان شده یا همچنان فلسفه باقی‌مانده است؟

برای مطالعه بیشتر، **علاوه بر منابع درس قبل**، به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱** مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها در هزاره ابن سینا، کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۵۹.
- ۲** فلسفه سهروردی، **غلامحسین ابراهیمی** دینانی، انتشارات حکمت.
- ۳** آموزش حکمت آشراق، سید **یدالله یزدان پناه**، انتشارات سمت.
- ۴** شرح حکمة‌الآشراق، قطب الدین رازی، انتشارات حکمت.
- ۵** تاریخ علوم عقلی، **ذبیح‌الله صفا**، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶** سید حکیم مسلمان، سید حسین نصر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷** راه اصفهان، **زیلبر سینونه**، ترجمه مهدوی، نشر گفتار.
- ۸** رساله‌الطیر، ابن سینا، انتشارات الزهراء.

به کار بیندیم

۱ میان نام‌گذاری فلسفه سهروردی به «آشراق» و استفاده از مفهوم «نور» به جای «وجود» چه رابطه‌ای هست؟

۲ آیا فلسفه آشراق سهروردی از فلسفه خارج وارد عرفان شده یا همچنان فلسفه باقی‌مانده است؟

برای مطالعه بیشتر، **علاوه بر منابع درس قبل**، به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱** مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها در هزاره ابن سینا، کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۵۹.
- ۲** فلسفه سهروردی، **غلامحسین ابراهیمی** دینانی، انتشارات حکمت.
- ۳** آموزش حکمت آشراق، سید **یدالله یزدان پناه**، انتشارات سمت.
- ۴** شرح حکمة‌الآشراق، قطب الدین رازی، انتشارات حکمت.
- ۵** تاریخ علوم عقلی، **ذبیح‌الله صفا**، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶** سید حکیم مسلمان، سید حسین نصر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷** راه اصفهان، **زیلبر سینونه**، ترجمه مهدوی، نشر گفتار.
- ۸** رساله‌الطیر، ابن سینا، انتشارات الزهراء.

دوران متأخر

اگر از آغاز ظهور اسلام تا قرن چهارم هجری را دوره مقدم بدانیم (که فارابی بزرگ ترین فیلسوف این دوره بوده است) و از قرن پنجم تا دهم، را دوره میانه به حساب آوریم (که ابن سینا در ابتدای آن طلوع کرده است)، قرن یازدهم تا عصر حاضر را نیز می‌توانیم دوره متأخر بدانیم. قبیل از ورود به دوره متأخر باید این نکته را ذکر کنیم که فلسفه، در همان ابتدا رقیبی به نام علم کلام داشت. دانشمندان علم کلام، که به آنها متكلّمین می‌گویند، می‌خواستند از طریق عقل و استدلال از معارف دینی دفاع کنند. بسیاری از متكلّمان با فلسفه مخالف بودند و از فیلسوفان انتقاد می‌کردند. برخی از این انتقادها آن قدر شدید بود که فلسفه را پس از ابن سینا، در بخش‌هایی از جهان اسلام به رکود کشاند. البته در ایران این انتقادها تأثیر کمتری داشت و فلسفه همچنان زنده ماند تا اینکه پس از دوره‌ای طولانی از کشمکش‌های اجتماعی، که در پاییخت صفویان، یعنی اصفهان، علم و دانش رونق بگیرد و فیلسوفان همین امر سبب شد که در پاییخت صفویان، یعنی اصفهان، گرفت و ایران به ثبات و آرامش رسید. بزرگی ظهور کنند و فلسفه وارد مرحله جدیدی شود. میرمحمد باقر مشهور به میرداماد، شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی مشهور به شیخ بهایی، میرابوالقاسم فندرسکی مشهور به میرداماد، شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی مشهور به شیخ بهایی، میرمحمد باقر مشهور به میرداماد، شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی مشهور به شیخ بهایی، میرابوالقاسم فندرسکی مشهور به میرفندرسکی و بالاخره، محمدبن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به ملاصدرا و صدرالمتألهین از فیلسوفان بزرگ عصر صفویه هستند. شاگردان آنها نیز یکی پس از دیگری به مرحله استادی رسیدند و راه فلسفه را تا عصر حاضر ادامه دادند.



شیخ بهایی



مدرسه صفویه در اصفهان



میرداماد

دوران متأخر

اگر از آغاز ظهور اسلام تا قرن چهارم هجری را دوره مقدم بدانیم (که فارابی بزرگ ترین فیلسوف این دوره بوده است) و از قرن پنجم تا دهم، را دوره میانه به حساب آوریم (که ابن سینا در ابتدای آن طلوع کرده است)، قرن یازدهم تا عصر حاضر را نیز می‌توانیم دوره متأخر نام‌گذاری کیم. قبیل از ورود به دوره متأخر باید این نکته را تذکر دهیم که فلسفه، در همان ابتدا رقیبی به نام علم کلام داشت. دانشمندان علم کلام، که به آنها متكلّمین می‌گویند، می‌خواستند از طریق عقل و استدلال از معارف دینی دفاع کنند. بسیاری از متكلّمان با فلسفه مخالف بودند و از فیلسوفان انتقاد می‌کردند. برخی از این انتقادها آن قدر شدید بود که مانع گسترش فلسفه در میان مردم شد و فلسفه را پس از ابن سینا، در بخش‌هایی از جهان اسلام به رکود کشاند. البته در ایران این انتقادها و حمله‌های تأثیر کمتری داشت و فلسفه همچنان زنده ماند تا اینکه پس از دوره‌ای طولانی از کشمکش‌های اجتماعی، که در پاییخت صفویان، یعنی اصفهان، گرفت و ایران به ثبات و آرامش رسید. همین امر سبب شد که در پاییخت صفویان، یعنی اصفهان، علم و دانش رونق بگیرد و فیلسوفان بزرگی ظهور کنند و فلسفه وارد مرحله جدیدی شود. میرمحمد باقر مشهور به میرداماد، شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی مشهور به شیخ بهایی، میرابوالقاسم فندرسکی مشهور به میرفندرسکی و بالاخره، محمدبن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به ملاصدرا و صدرالمتألهین از فیلسوفان بزرگ عصر صفویه هستند. شاگردان آنها نیز یکی پس از دیگری به مرحله استادی رسیدند و راه فلسفه را تا عصر حاضر ادامه دادند.



شیخ بهایی



مدرسه صفویه در اصفهان



میرداماد

۱. این مسئله را در درس «عقل و فلسفه» پیش تر بررسی کردایم.

صاحب حکمت متعالیه

ملاصدرا در سال ۹۷۹ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد. تحصیل را در همان جا آغاز کرداما پس از مرگ پدرش، که از رجال نامی شیراز بود، به اصفهان رفت؛ میراث پدر را صرف تحصیل علم نمود و به عالی ترین مراتب حکمت رسید. وی ابتدا به حلقة درس شیخ بهای پیوست و سپس به پیشنهاد استاد، به درس فلسفه میرداماد، که بنیان گذار حوزه فلسفی اصفهان بود، وارد شد. مشرب این دو استاد گران قدر که علاوه بر علوم روز، در عرفان و انوار قلبی هم از نوادر روزگار بودند، روح و جان ملاصدرا را با ذوق و عرفان نیز آشنا و دمساز کرد. در این دوره بود که صدرا به درک جدیدی از علم و معرفت نائل شد.



برداشت

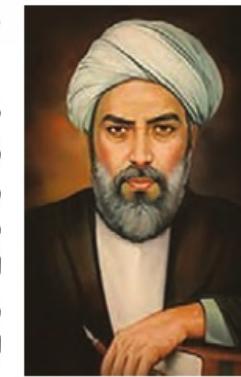
ملاصدرا می گوید: «بسیاری از منسوبان به علم، علم لدنی^۱ غیبی را که سالکان طریقت بدان اعتماد دارند، انکار می کنند و می گویند هر چه جز از راه آموزش و تفکر حاصل شود، علم نیست. برخی هم گمان برده اند [که] علم حقیقی منحصر در علم فقه و ظاهر تفسیر و کلام است... ولی این هم گمانی فاسد است و گویندۀ آن تاکنون معنای قرآن را نفهمیده و باور ندارد که آن اقیانوسی است که پهنه اش تمامی حقایق را فرمایی گیرد.^۲»

۱ به نظر شما، ملاصدرا بر چه نکته ای تأکید می کند؟

۲ چرا ملاصدرا می گوید کسی که علم لدنی را علم نمی داند، قرآن کریم را نفهمیده است؟

صاحب حکمت متعالیه

ملاصدرا در سال ۹۷۹ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد. تحصیل را در همان جا آغاز کرداما پس از مرگ پدرش، که از رجال نامی شیراز بود، به اصفهان رفت؛ میراث پدر را صرف تحصیل علم نمود و به عالی ترین مراتب حکمت رسید. وی ابتدا به حلقة درس شیخ بهای پیوست و سپس به پیشنهاد استاد، به درس فلسفه میرداماد، که بنیان گذار حوزه فلسفی اصفهان بود، وارد شد. مشرب این دو استاد گران قدر که علاوه بر علوم روز، در عرفان و انوار قلبی هم از نوادر روزگار بودند، روح و جان ملاصدرا را با ذوق و عرفان نیز آشنا و دمساز کرد. در این دوره بود که صدرا به درک جدیدی از علم و معرفت نائل شد.



برداشت

ملاصدرا می گوید: «بسیاری از منسوبان به علم، علم لدنی^۱ غیبی را که سالکان طریقت بدان اعتماد دارند، انکار می کنند و می گویند هر چه جز از راه آموزش و تفکر حاصل شود، علم نیست. برخی هم گمان برده اند [که] علم حقیقی منحصر در علم فقه و ظاهر تفسیر و کلام است... ولی این هم گمانی فاسد است و گویندۀ آن تاکنون معنای قرآن را نفهمیده و باور ندارد که آن اقیانوسی است که پهنه اش تمامی حقایق را فرمایی گیرد.^۲»

۱ به نظر شما، ملاصدرا بر چه نکته ای تأکید می کند؟

۲ چرا ملاصدرا می گوید کسی که علم لدنی را علم نمی داند، قرآن کریم را نفهمیده است؟

۱. علم لدنی علمی است که از طریق آموزش و کلاس درس حاصل نمی شود بلکه بدون واسطه از جانب خدا به کسی درینگی و عوبدیت مراتی را پیموده و به شایستگی کافی رسیده است، الهام و اشراق می شود. این اصلاح از فرقان کریم گرفته شده است که می فرماید: «علمهٔ من لذتاً عالماءٌ از نزد خود اور عالمی آموخته‌م» (سوره کهف، آیه ۶۵).

۲. مقابیغ الغیب، ملاصدرا، مفتاح سوم، مشهد هشتم.

۱. الاسفار الاربعه، ج ۱، مقدمه.

۱. الاسفار الاربعه، ج ۱، مقدمه.

۲. علم لدنی علمی است که از طریق آموزش و کلاس درس حاصل نمی شود بلکه بدون واسطه از جانب خدا به کسی که درینگی و عوبدیت مراتی را پیموده و به شایستگی کافی رسیده است، الهام و اشراق می شود. این اصلاح از فرقان کریم گرفته شده است که می فرماید: «علماءٰ من لذتاً عالماءٌ از نزد خود اور عالمی آموخته‌م» (سوره کهف، آیه ۶۵).

ملاصدرا پس از تکمیل تحصیلات و کسب مقام استادی به شیراز بازگشت و تدریس رادر مدرسه خان شیراز آغاز نمود. جویندگان علم و حکمت به سرعت گرد او جمع شدند امادیری نپایید که رقبیان حسد ورزیدند و در صدد آزارش برآمدند. او به ناچار عازم قم شد و در یکی از روستاهای آن به نام «کهک»، حدود پانزده سال از عمرش را به تفکر و عبادت و سیر و سلوک روزگار گذرانید.

برای مطالعه



مدرسه خان شیراز



منزل ملاصدرا در کهک قم

با مشاهده این احوال، روش مولای خود و مولای آن کسان را که رسول خدا مولای آنهاست^۱، در پیش گرفتم و مدارا و تقیه پیشه کردم و صبر و بردباری را ترک ننمودم و عنان نفس از کف ندادم ولی خس و خاشاک در چشم داشتم و استخوان در گلو؛ بنابراین، از معاشرت با مردم کناره گرفتم و از دوستی با آنها مأیوس شدم و بدین طریق از مخالفت زمانه خلاصی یافتم؛ تا آنجا که تعظیم و تحقیر و کارشکنی آنها پیش من یکسان گشت و در این راه آنچه را یکی از برادران من سروده بود به کار بستم؛ از سخن پُر در مکن همچون صدف هر گوش را قفل گوهرساز، یاقوت زمردپوش را در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست چشم بینا عذر می خواهد لب خاموش را ...چون احوال را بدین منوال دیدم، از مردم روزگار یکسره بریدم و شکسته خاطر در برخی نواحی منزوی گشتم و به عبادت پرداختم.^۲

۱. اشاره به حدیث نبوی: من کُنْتْ مُولَّا هُنْدَا عَلَى مُولَّا؛ هر کس من مولای او بیم، بیم علی نیز مولای اوست.

۲. الاسفار الاربعه، ج ۱، مقدمه.

ملاصدرا پس از تکمیل تحصیلات و کسب مقام استادی به شیراز بازگشت و تدریس رادر مدرسه خان شیراز آغاز نمود. جویندگان علم و حکمت به سرعت گرد او جمع شدند امادیری نپایید که رقبیان حسد ورزیدند و در صدد آزارش برآمدند. او به ناچار عازم قم شد و در یکی از روستاهای آن به نام «کهک»، حدود پانزده سال از عمرش را به تفکر و عبادت و سیر و سلوک روزگار گذرانید.

برای مطالعه



مدرسه خان شیراز



منزل ملاصدرا در کهک قم

با مشاهده این احوال، روش مولای خود و مولای آن کسان را که رسول خدا مولای آنهاست^۱، در پیش گرفتم و مدارا و تقیه پیشه کردم و صبر و بردباری را ترک ننمودم و عنان نفس از کف ندادم ولی خس و خاشاک در چشم داشتم و استخوان در گلو؛ بنابراین، از معاشرت با مردم کناره گرفتم و از دوستی با آنها مأیوس شدم و بدین طریق از مخالفت زمانه خلاصی یافتم؛ تا آنجا که تعظیم و تحقیر و کارشکنی آنها پیش من یکسان گشت و در این راه آنچه را یکی از برادران من سروده بود به کار بستم؛ از سخن پُر در مکن همچون صدف هر گوش را قفل گوهرساز، یاقوت زمردپوش را در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست چشم بینا عذر می خواهد لب خاموش را ...چون احوال را بدین منوال دیدم، از مردم روزگار یکسره بریدم و شکسته خاطر در برخی نواحی منزوی گشتم و به عبادت پرداختم.^۲

۱. اشاره به حدیث نبوی: من کُنْتْ مُولَّا هُنْدَا عَلَى مُولَّا؛ هر کس من مولای او بیم، بیم علی نیز مولای اوست.

۲. الاسفار الاربعه، ج ۱، مقدمه.

خلوت‌گزینی و تفکرات و تأملات عمیق و طولانی و عبادت‌ها و ریاضت‌ها

به تدریج عقل و جان صدرالدین را برای جهشی بلند در سپهر معرفت و حکمت مهیا ساخت. انوار حکمت بر او تابید و الطاف الهی پیوسته بر وی جاری گشت. اسرار و رموزی بر او آشکار شد که تا آن زمان آشکار نشده بود. وقتی آنچه را پیش از آن به برهان فرا گرفته بود از راه شهود قلبی به نحو برتر مشاهده کرد،^۱ پس از حدود ۱۵ سال بار دیگر به شیراز بازگشت. این بار، حاکم شیراز سرپرستی «مدرسه خان» را به او سپرده و اوین مدرسه را به کانون اصلی علوم عقلی در ایران تبدیل کرد و اپسین دوره زندگی خود را یکسراه وقف تعلیم و تألیف کتاب نمود.

بالاخره، این بزرگ مرد عرصه حکمت و عرفان، در سال ۱۰۵۰ هجری قمری در هفتاد سالگی در راه بازگشت از سفر حج، در عراق درگذشت.^۲

ملاصدرا تأثیفات متعددی دارد که همه آنها در جایگاه خود مهم و منشأ اثر بوده‌اند، مانند «الشواهد الربوبیه»، «تفسیر القرآن الکریم» و «المبدأ والمعاد».

مهم‌ترین و مشهورترین اثر فلسفی **ملاصدرا** «الحكمة المتعالية في الاسفار الاربعة»^۳ می‌باشد که دایرة المعارف فلسفی ملاصدرا است. این کتاب که به «اسفار» مشهور است و در نه جلد به چاپ رسیده، با الهام از سفر چهار مرحله‌ای عارفان در چهار بخش اصلی تألیف و تنظیم شده است.

عروف معتقد‌ند که سیر و سلوک انسان به سوی کمال و تا رسیدن به کمال نهایی در چهار سفر انجام می‌شود:

سفر اول، سفر از خلق به حق (خدا): در این سفر سالک می‌کوشد از طبیعت و عوالم ماورای طبیعت عبور کند و به حق واصل شود و میان او و خدا حجابی نباشد.

ملاصدرا، مباحث عمومی فلسفه را در بخش اول کتاب خود قرار داده است.

سفر دوم، سفر با حق و در حق: در این سفر سالک می‌کوشد به کمک خداوند، سیری در اسماء و صفات خداوند نماید.

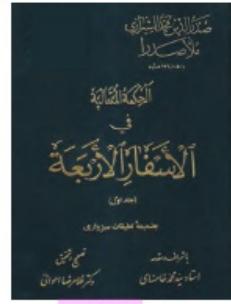
ملاصدرا، نیز بعد از مباحث عمومی فلسفه به مباحث مربوط به توحید و صفات

محمدحسنین هیکل، روزنامه‌نگار برجهسته صرسی در مصاحبه خود با امام خمینی^۴ در اواخر سوال‌های خود از ایشان پرسید: «چه شخصیت‌هایی، غیر از رسول اکرم ﷺ و امام علیؑ (غیر از معمومن) شما راحت تابیر قرار داده و چه کتاب‌هایی به جز قرآن روی شما اثر گذاشته‌اند؟»

امام خمینی^۵ پاسخ داد: «این سوال احیاج به تأمل دارد و الان نمی‌توانم جواب بدهم اما شاید بتوانم گفت در فلسفه، ملاصدرا در کتب حدیث، کتاب کافی در کتب فقهی، کتاب جواهر...»



کتاب الشواهد الربوبیه



کتاب الاسفار الاربعه

۱. همان.

۲. آن گونه که از اشعار داماد ایشان، فیاض لایحی، برسی اید و از مرحوم علم‌الهی فرزند فیض کاشانی (آنده دختی ملاصدرا) نقل شده است، ملاصدرا در پصره رحلت می‌کند. بدین او را به نجف منتقل می‌کنند و در ایوان العلماء، نزدیک ضریح امیر المؤمنین علیهم السلام دفن می‌نمایند.

۳. صحیفة امام، ج ۵، ص ۲۷۱.

خلوت‌گزینی و تفکرات و تأملات عمیق و طولانی و عبادت‌ها و ریاضت‌ها

به تدریج عقل و جان صدرالدین را برای جهشی بلند در سپهر معرفت و حکمت مهیا ساخت. انوار حکمت بر او تابید و الطاف الهی پیوسته بر وی جاری گشت. اسرار و رموزی بر او آشکار شد که تا آن زمان آشکار نشده بود. وقتی آنچه را پیش از آن به برهان فرا گرفته بود از راه شهود قلبی به نحو برتر مشاهده کرد،^۱ پس از حدود ۱۵ سال بار دیگر به شیراز بازگشت. این بار، حاکم شیراز سرپرستی «مدرسه خان» را به او سپرده و اوین مدرسه را به کانون اصلی علوم عقلی در ایران تبدیل کرد و اپسین دوره زندگی خود را یکسراه وقف تعلیم و تألیف کتاب نمود.

بالاخره، این بزرگ مرد عرصه حکمت و عرفان، در سال ۱۰۵۰ هجری قمری در هفتاد سالگی در راه بازگشت از سفر حج، در عراق درگذشت.^۲

ملاصدرا تأثیفات متعددی دارد که همه آنها در جایگاه خود مهم و منشأ اثر بوده‌اند، مانند «الشواهد الربوبیه»، «تفسیر القرآن الکریم» و «المبدأ والمعاد».

مهم‌ترین و مشهورترین اثر فلسفی **ملاصدرا** «الحكمة المتعالية في الاسفار الاربعة»^۳ می‌باشد که دایرة المعارف فلسفی ملاصدرا است. این کتاب که به «اسفار» مشهور است و در نه جلد به چاپ رسیده، با الهام از سفر چهار مرحله‌ای عارفان در چهار بخش اصلی تألیف و تنظیم شده است.

عروف معتقد‌ند که سیر و سلوک انسان به سوی کمال و تا رسیدن به کمال نهایی در چهار سفر انجام می‌شود:

سفر اول، سفر از خلق به حق (خدا): در این سفر سالک می‌کوشد از طبیعت و عوالم ماورای طبیعت عبور کند و به حق واصل شود و میان او و خدا حجابی نباشد.

ملاصدرا، مباحث عمومی فلسفه را در بخش اول کتاب خود قرار داده است.

سفر دوم، سفر با حق و در حق: در این سفر سالک می‌کوشد به کمک خداوند، سیری در اسماء و صفات خداوند نماید.

ملاصدرا، نیز بعد از مباحث عمومی فلسفه به مباحث مربوط به توحید و صفات

۱. همان.

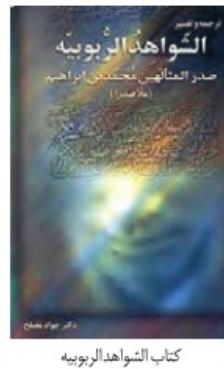
۲. آن گونه که از اشعار داماد ایشان، فیاض لایحی، برسی اید و از مرحوم علم‌الهی فرزند فیض کاشانی (آنده دختی ملاصدرا) نقل شده است، ملاصدرا در پصره رحلت می‌کند. بدین او را به نجف منتقل می‌کنند و در ایوان العلماء، نزدیک ضریح امیر المؤمنین علیهم السلام دفن می‌نمایند.

۳. صحیفة امام، ج ۵، ص ۲۷۱.

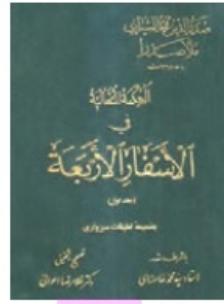
نکته

محمدحسنین هیکل، روزنامه‌نگار برجهسته صرسی در مصاحبه خود با امام خمینی^۶ در اواخر سوال‌های خود از ایشان پرسید: «چه شخصیت‌هایی، غیر از رسول اکرم ﷺ و امام علیؑ (غیر از معمومن) شما راحت تابیر قرار داده و چه کتاب‌هایی به جز قرآن روی شما اثر گذاشته‌اند؟»

امام خمینی^۷ پاسخ داد: «این سوال احیاج به تأمل دارد و الان نمی‌توانم جواب بدهم اما شاید بتوانم گفت در فلسفه، ملاصدرا در کتب حدیث، کتاب کافی در کتب فقهی، کتاب جواهر...»



کتاب الشواهد الربوبیه



کتاب الاسفار الاربعه

نکته

الهی می بردازد.

سفر سوم، سفر از حق (خدا) به سوی خلق، همراه با حق است. در این سفر سالک به سوی خلق باز می گردد در حالی که به حق توجه دارد و همه چیز را مظہر و جلوة او می بابد.
ملاصدرا بخش سوم کتاب خود را به افعال خداوند و روپیت و حکمت الهی اختصاص داده است.
سفر چهارم، سفر در خلق است با حق: در این سفر سالک می کوشد به کمک حق مردم را هدایت کند و آنها رانیز سالک راه حق نماید.
ملاصدرا نیز بخش چهارم کتاب خود را به «علم النفس» و مراحل شکل گیری آن تا رسیدن به مرحله معاد اختصاص داده است.^۱

حکمت متعالیه

فلسفه‌ای که ملاصدرا بنیان گذاشت و آن را رسمًا «حکمت متعالیه» نامید، نتیجه تکاملی دو مشرب گذشته، «فلسفه مشاء» و «فلسفه اشراق» و نیز انس دائمی وی با وحی الهی و قرآن کریم بود. به عبارت دیگر، در شخصیت وجودی ملاصدرا برهان عقلی و شهود قلبی و وحی قرآنی با هم الفت یافته و از این الفت، فلسفه‌ای برآمد که سرآمد فلسفه‌های قبل از خود می‌باشد.

در عین حال، توجه داشته باشیم که بهره‌مندی ملاصدرا از عرفان و شهود یا وحی قرآنی، فلسفه او را از معیارهای پذیرفته شده در دانش فلسفه تهی نساخت و به عرفان یا کلام تبدیل نکرد؛ زیرا او در مقام فیلسوف می‌داند که میزان و ملاک فلسفی بودن یک متن یا سخن، این است که او لا هر مبحثی که طرح می‌کند، به موضوع فلسفه، یعنی وجود و مسائل بنیادی آن، مربوط باشد و ثانیاً متکی بر عقل و استدلال عقلی باشد، نه شهود قلبی و یا بیان نقلی و قرآنی.

ایشان این اصل را در آثار فلسفی خود، به خصوص در اسفار، مراعات کرده و در هر موردی که از شهود یا وحی الهی بهره برده، از این دو منبع نه به عنوان پایه استدلال بلکه به عنوان تأیید و شاهد کمک گرفته است.

پس، منابع حکمت متعالیه عبارت اند از:

- ۱ فلسفه مشاء، به خصوص اندیشه‌های مستدل و قوی این سینا؛
- ۲ حکمت اشراق، اندیشه‌های شیخ شهاب الدین سهروردی؛
- ۳ عرفان اسلامی، به خصوص اندیشه‌های محیی الدین عربی؛^۲
- ۴ تعالیم قرآن کریم و احادیث منقول از رسول خدا و ائمه اطهار صلی الله علیهم.

۱. الاسفار الاربعة، جلد ۱، صفحه «ف»، مقدمه و مجموعه آثار استاد مطہری، جلد ۵، ص ۱۵۳.
۲. محیی الدین ملقب به «شیخ اکبر» که گاهی هم «ابن عربی» خوانده می‌شود، از عرفای قرن ششم و هفتم هجری است. او که نسبش به حاتم طیب می‌رسد، در اندلس تولد یافت و پیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذراند. محیی الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد و بخش دوم عرفان، یعنی عرفان نظری را بینان نهاد او بیش از ۲۰۰ کتاب تألیف کرده که «فصلوص الحکم» و «تفوحات مکیه» از جمله آنهاست.

حکمت متعالیه

فلسفه‌ای که ملاصدرا بنیان گذاشت و آن را رسمًا «حکمت متعالیه» نامید، نتیجه تکاملی دو مشرب فلسفی گذشته، یعنی «فلسفه مشاء» و «فلسفه اشراق» و نیز انس دائمی وی با وحی الهی و قرآن کریم بود. به عبارت دیگر، در شخصیت وجودی ملاصدرا برهان عقلی و شهود قلبی و وحی قرآنی با هم الفت یافته و از این الفت، فلسفه‌ای برآمد که سرآمد فلسفه‌های قبل از خود شد.

در عین حال، توجه داشته باشیم که بهره‌مندی ملاصدرا از عرفان و شهود یا وحی قرآنی، فلسفه او را از معیارهای پذیرفته شده در دانش فلسفه تهی نساخت و به عرفان یا کلام تبدیل نکرد؛ زیرا او در مقام فیلسوف می‌داند که میزان و ملاک فلسفی بودن یک متن یا سخن، این است که او لا هر مبحثی که طرح می‌کند، به موضوع فلسفه، یعنی وجود و مسائل بنیادی آن، مربوط باشد و ثانیاً متکی بر عقل و استدلال عقلی باشد، نه شهود قلبی و یا بیان نقلی و قرآنی.

ایشان این اصل را در آثار فلسفی خود، به خصوص در اسفار، مراعات کرده و در هر موردی که از شهود یا وحی الهی بهره برده، از این دو منبع نه به عنوان پایه استدلال بلکه به عنوان تأیید و شاهد کمک گرفته است.

پس، منابع حکمت متعالیه عبارت اند از:

- ۱ فلسفه مشاء، به خصوص اندیشه‌های مستدل و قوی این سینا؛
- ۲ حکمت اشراق، اندیشه‌های شیخ شهاب الدین سهروردی؛
- ۳ عرفان اسلامی، به خصوص اندیشه‌های محیی الدین عربی؛^۲
- ۴ تعالیم قرآن کریم و احادیث منقول از رسول خدا و ائمه اطهار صلی الله علیهم.

۱. الاسفار الاربعة، جلد ۱، صفحه «ف»، مقدمه و مجموعه آثار استاد مطہری، جلد ۵، ص ۱۵۳.
۲. محیی الدین ملقب به «شیخ اکبر» که گاهی هم «ابن عربی» خوانده می‌شود، از عرفای قرن ششم و هفتم هجری است. او که نسبش به حاتم طیب می‌رسد، در اندلس تولد یافت و پیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذراند. محیی الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد و بخش دوم عرفان، یعنی عرفان نظری را بینان نهاد او بیش از ۲۰۰ کتاب تألیف کرده که «فصلوص الحکم» و «تفوحات مکیه» از جمله آنهاست.

بررسی

عموم فیلسفان و از جمله ابن سینا و ملاصدرا درباره مسائلی چون «ایثات وجود خدا»، «وجود روح» و «معداد و آینده جهان» سخن گفته‌اند؛ در حالی که می‌دانیم این مباحث در دین هم مطرح می‌شوند. آیا سخن گفتن فیلسفان در این موارد، آنان را از فلسفه خارج نمی‌کند؟

بررسی

عموم فیلسفان و از جمله ابن سینا و ملاصدرا درباره مسائلی چون «ایثات وجود خدا»، «وجود روح» و «معداد و آینده جهان» سخن گفته‌اند؛ در حالی که می‌دانیم این مباحث در دین هم مطرح می‌شوند. آیا سخن گفتن فیلسفان در این موارد، آنان را از فلسفه خارج نمی‌کند؟

أصول اولیه حکمت متعاله

فلسفه ملاصدرا یا همان «حکمت متعالیه» دارای دستاوردهایی است که تا عصر وی یا اساساً کسی بدان نرسیده بود و ابتکار ایشان بود و یا به صورتی که ملاصدرا آنها را در کنار هم قرار داد و ترکیبی فراهم اورد، تازمان او به وسیله فیلسوف دیگری انجام نپذیرفت. با توجه به گستردگی بحث و ضرورت طرح مقدمات مختلف برای تبیین این اصول، از بیان تفصیلی آنها می‌گذریم و به معرفی اجمالی برخی از این اصول بسنده می‌کنیم.

۱ اصالت وجود: این اصل، بنیادی ترین اصل فلسفی ملاصدراست که بر سایر مباحث فلسفی او اثر عمیق گذاشته و به آنها رنگ و بوی «اصالت وجودی» بخشیده است. به همین جهت گاهی فلسفه صدرایی را «فلسفه اصالت وجودی» هم می‌خوانند.

«اصالت وجود» چیست؟ مقصود ملاصدرا از این اصطلاح چه بوده است؟

برای رسیدن به این مقصود، قدم‌های زیر لازم است:

اول: «اصالت»، در این بحث، به معنای «واقعی» است که در مقابل آن، ذهنی و غیرواقعی قرار دارد؛ مثل اینکه بگوییم آسمان یک امر واقعی است. پس مقصود ملاصدرا از وجود اصیل است، این است که وجود امر واقعی است.

دوم: چه عواملی سبب شد که ملاصدرا این نظر را بدهد؟ در درس اول همین کتاب خواندیم که ابن سینا در حدود شش قرن پیش نظر داد که ما از هر شیء خارجی که می‌بینیم، دو مفهوم «هستی» و «چیستی» یا وجود و ماهیت را به دست می‌آوریم؛ مثلاً مفهوم «انسان» که یک ماهیت است و «بودن» (یا همان وجود).

سوم: این دو مفهوم، غیریکدیگرند. یعنی دو مفهوم متغیر و متفاوت‌اند. مثل «انسان» و «بشر» نیستند که فقط دو لفظ هستند، اما مفهوماً یکی‌اند.

چهارم: بعد از ابن سینا و گذشت سالیان، برخی فلسفه‌این سؤال را مطرح کردند که: حال که آن شیء خارجی که منشأ پیدایش دو مفهوم متغیر در ذهن ما شده، یکی است، این یک شیء واقعاً و حقیقتاً مصدق کدام یک از این دو مفهوم است؟ «وجود» یا ماهیت؟

أصول اولیه حکمت متعالیه

فلسفه ملاصدرا یا همان «حکمت متعالیه» دارای اصول و پایه‌هایی است که تا عصر وی یا اساساً کسی بدان نرسیده بود و ابتکار خود ایشان بود و یا به صورتی که ملاصدرا آنها را در کنار هم قرار داد و ترکیبی فراهم اورد، به وسیله فیلسوف دیگری انجام نپذیرفت. با توجه به گستردگی بحث و ضرورت طرح مقدمات مختلف برای تبیین این اصول، از بیان تفصیلی آنها می‌گذریم و به معرفی اجمالی برخی از این اصول بسنده می‌کنیم.

۱ اصالت وجود: این اصل، بنیادی ترین اصل فلسفی ملاصدراست که بر سایر مباحث فلسفی او اثر عمیق گذاشته و به آنها رنگ و بوی «اصالت وجودی» بخشیده است. به همین جهت گاهی فلسفه صدرایی را «فلسفه اصالت وجودی» هم می‌خوانند.

«اصالت وجود» چیست؟ مقصود ملاصدرا از این اصطلاح چه بوده است؟

برای رسیدن به این مقصود، لازم است قدم‌های زیر را برداریم:

اول: «اصالت»، در این بحث، به معنای «واقعی بودن» است. در مقابل این معنای از اصالت، کلمه «اعتباری» قرار دارد که در اینجا، به واقعی و خارجی نبودن و ذهنی بودن است؛ مثل اینکه بگوییم آسمان یک امر واقعی است. پس مقصود ملاصدرا از وجود اصیل است، این است که وجود، یک امر واقعی و بیرون از ذهن است.

دوم: چه عواملی سبب شد که ملاصدرا این نظر را بدهد؟ در درس اول خواندیم که ابن سینا در حدود شش قرن پیش از ملاصدرا نظر داد که ما از هر شیء خارجی، دو مفهوم «هستی» و «چیستی» یا وجود و ماهیت را به دست می‌آوریم؛ مثلاً با مشاهده یک فرد انسانی، مفهوم «انسان» که یک ماهیت است و مفهوم «بودن» (یا همان وجود) را درک می‌کنیم.

سوم: این دو مفهوم، غیریکدیگرند، یعنی دو مفهوم متغیر و متفاوت‌اند. مثل مفاهیم «انسان» و «بشر» نیستند که فقط دو لفظ هستند، اما مفهوماً یکی‌اند.

چهارم: بعد از ابن سینا و گذشت سالیان، برخی فلسفه‌این سؤال را مطرح کردند که: حال که آن شیء خارجی

پنجم: برخی از فیلسوفان، از جمله میرداماد که استاد ملاصدرا بود، گفتند آن امرِ واقعی خارجی مصدق ماهیت است؛ یعنی آنچه واقعی است، ماهیت است نه وجود. پس «صالات» با ماهیت است و وجود، صرفاً یک مفهوم انتزاعی ذهنی است. اذهان عادی هم این نظر را بهتر می‌پسندید؛ آری این «انسان» (همان ماهیت) است که واقعی است، نه وجود!

کسانی از فلاسفه که این نظر را پذیرفتند «صالات ماهیتی» نامیده شدند. شاگرد قدرتمند میرداماد که اکنون فیلسوفی پخته شده بود و در برابر هر مسئله و سؤالی به زرفاها سیر می‌کرد و گوهرهای گرانبهای معرفت را از اعماق اقیانوس‌ها بیرون می‌آورد، با کمال تواضع و فروتنی نسبت به استاد، نظری دیگر ابزار کرد و گفت از میان این دو مفهوم، «وجود» است که اصلی واقعی است واقعیت خارجی، ما باز و مصدق وجود است. پس وجود صالت دارد، نه ماهیت. البته، درک و پذیرش آن در ابتدا بسی دشوار بود.

او می‌گفت: آنچه ما در خارج می‌باییم، از آسمان و درخت و آب تا حیوان و انسان، همه مصدق وجودند؛ البته وجودهایی متفاوت و با نقص و کمالات متفاوت. ذهن انسان، وقتی به این وجودهای متفاوت نظر می‌کند، مناسب با تفاوت‌ها و خصوصیات هر کدام از آنها، تصورات و مفاهیمی از قبیل آسمان، درخت، آب، حیوان و انسان انتزاع می‌کند و آن وجودها را به این تصورات و مفاهیم، نام‌گذاری می‌کند و از هم تمایز می‌سازد والا آنچه در خارج است، وجود است. بنابراین، جهان، چیزی جز «وجود» و حقیقت وجود نیست.

وجود اندر کمال خویش جاری است تعین‌ها امور اعتباری است^۱



۱. دیوان گلشن راز شیخ محمود شبستری.

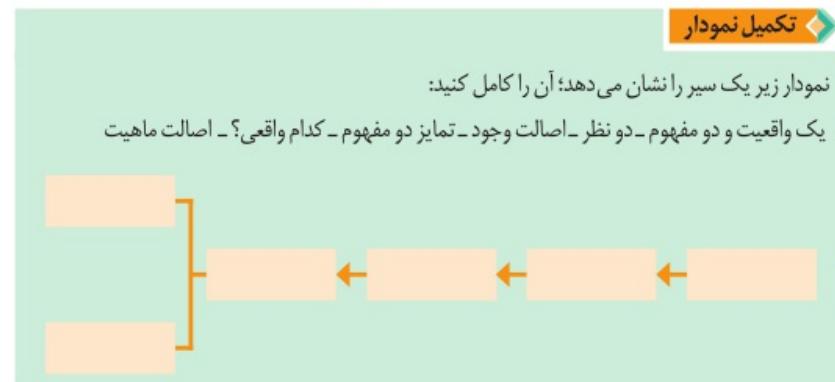
که منشأ پیدایش این دو مفهوم متغیر در ذهن ما شده، یکی است، این یک شیء واقع و حقیقتاً مصدق کدام یک از این دو مفهوم است؟ «وجود» یا ماهیت؟

پنجم: برخی از فیلسوفان، از جمله میرداماد که استاد ملاصدرا بود، گفتند آن امرِ واقعی و خارجی، مصدق ماهیت است، نه وجود؛ یعنی آنچه واقعی است، ماهیت است نه وجود. پس «صالات» با ماهیت است و وجود، صرفاً یک مفهوم انتزاعی ذهنی و اعتباری است. اذهان عادی هم این نظر را بهتر می‌پسندید؛ آری این «انسان» (همان ماهیت) است که واقعی است، نه وجود انسانی.

کسانی از فلاسفه که این نظر را پذیرفتند «صالات ماهیتی» نامیده شدند. شاگرد قدرتمند میرداماد که اکنون فیلسوفی پخته شده بود و در برابر هر مسئله و سؤالی به زرفاها سیر می‌کرد و گوهرهای گرانبهای معرفت را از اعماق اقیانوس‌ها بیرون می‌آورد، با کمال تواضع و فروتنی نسبت به استاد خود، موضعی دیگر گرفت و نظر دیگری ابزار کرد و گفت از میان این دو مفهوم، «وجود» است که اصلی واقعی است. واقعیت خارجی، ما باز و مصدق وجود است. پس وجود صالت دارد، نه ماهیت. البته، درک و پذیرش آن در ابتدا بسی دشوار می‌نمود و برای ذهن انسان‌های معمولی هم پیچیده و مشکل به نظر می‌رسید.

او می‌گفت: آنچه ما در خارج می‌باییم، از آسمان و درخت و آب تا حیوان و انسان، همه مصدق وجودند؛ البته وجودهایی متفاوت و با نقص و کمالات متفاوت. ذهن انسان، وقتی به این وجودهای متفاوت نظر می‌کند، مناسب با تفاوت‌ها و خصوصیات هر کدام از آنها، تصورات و مفاهیمی از قبیل آسمان، درخت، آب، حیوان و انسان انتزاع می‌نماید و تفاوت آن وجودها را با این تصورات و مفاهیم و نام‌گذاری‌ها مشخص می‌سازد والا آنچه در خارج است، وجود است. بنابراین، جهان، چیزی جز «وجود» و حقیقت وجود نیست.

وجود اندر کمال خویش جاری است تعین‌ها امور اعتباری است^۱



۱. دیوان گلشن راز شیخ محمود شبستری.

۲ وحدت حقیقت وجود: بنیان دوم فلسفه صدرایی «وحدت وجود» است. او می‌گوید هستی یک حقیقت و یک واحد حقیقی بیش نیست. آنچه از کثرت در جهان مشاهده می‌کیم، به معنای وجودهای مختلف و متکبر نیست، بلکه معنای دیگری دارد.

برای رسیدن مقصود ملاصدرا، در اینجا هم دو قدم باید برداریم؛
اول: همه ترجیع بند شاعر بزرگ، هاتف اصفهانی را شنیده‌ایم که در آخر هر

ترجیع می‌گوید:

که یکی هست و هیچ نیست جزا و وحده لا اله الا هو
این ترجیع بند هاتف یک ترجیع بند عرفانی است و عقیده عرفاراد «وحدت وجود» به تصویر ادبی می‌کشد. عارفان از دیرباز معتقد بودند که هستی یکی است و یک حقیقت است و کثرت‌های جهان اصالت ندارند. آنان که این حقیقت را از طریق شهود عرفانی به دست آورده بودند، برای اثبات نظر خود کمتر به استدلال متولس می‌شدند و بیشتر از طریق تمثیل و تشییه به دیگران می‌رسانند. آنان می‌گفتند نسبت حقیقت وجود به این کثرت‌هایی که می‌بینیم، مانند نسبت آب دریا به امواج است. این امواج فراوان که مرتب می‌آیند و می‌روند و گاه از بزرگی و عظمت آنها هم یاد می‌کنیم، چیزی جز همان آب نیستند که این گونه چیز و شکن پیدا کرده و خود را بر صخره‌ها می‌کوبد.

درخت و انسان و خورشید و جمله این امور گوناگون، از خود هویتی وجودی ندارند، صرفاً آب و سایه‌های آن حقیقت‌اند.

دوم: ملاصدرا که خود از عارفان بر جسته بود و این وحدت را خود نیز شهود کرده بود، می‌خواست که این حقیقت را با برهان فلسفی نیز اثبات نماید و به دیگران برساند. رسیدن به اصالت وجود، راه او را برای استدلال بر «وحدت وجود» باز و هموار کرد و دریافت که تاثیبات فلسفی وحدت وجود، قدمی کوتاه مانده است.

قدم سوم که همان قدم کوتاه است، نکته‌ای است که ما آن رادر همان درس اول آموخته بودیم. در آن درس، بعد از اینکه دانستیم از هر واقعیتی دو مفهوم به دست می‌آوریم: وجود و ماهیت، همچنین دانستیم که مفهوم ماهیت، در هر شیئی با شیء دیگر متفاوت است؛ یکی اسب است، دیگری درخت است، سومی گربه است و همین طور، اما مفهوم وجود در همه اشیا یکی است. یعنی مفهوم وجود، مشترک

سعدی در بوستان چنین می‌سراید:
ره عقل جز بیج در پیچ نیست
بر عارفان، جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این با حقایق شناس
ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس اسمان و زمین چیستند
بنی آدم و دام و دد کیستند
پیشندیده پرسیدی ای هوشمند
پگویم گر آید جوابت پسند
که هامون و دریا و کوه و فلک
بری، آدمی زاد و دیو و ملک
همه هر چند هستند از آن کمترند
که با هستیش نام هستی برند
عظمیم است پیش تو دریا به موج
بلند است خورشید تابان به اوج
ولی اهل صورت کجا بی بزند
که ارباب معنا به نُکی درند
که گر اقتاب است، یک ذره نیست
و گر هفت دریاست یک قطره نیست
جو سلطان عزت علم تر کشد
جهان سر به جیب عدم در کشد

۱. جیب: گربیان.

۲ وحدت حقیقت وجود: بنیان دوم فلسفه صدرایی «وحدت وجود» است. او می‌گوید هستی یک حقیقت و یک واحد حقیقی می‌باشد و آنچه از کثرت در جهان مشاهده می‌کنیم، دلیل بر وجودهای مختلف و متکبر نیست، بلکه معنای دیگری دارد.

برای رسیدن به مقصود ملاصدرا، در اینجا نیز باید سه قدم برداریم؛
قدم اول: همه ما ترجیع بند شاعر بزرگ، هاتف اصفهانی را شنیده‌ایم که در

آخر هر ترجیع می‌گوید:

که یکی هست و هیچ نیست جزا و وحده لا اله الا هو
این ترجیع بند هاتف یک ترجیع بند عرفانی است و عقیده عرفاراد «وحدت وجود» به تصویر می‌کشد. عارفان از دیرباز معتقد بودند که هستی یکی است و یک حقیقت است و کثرت‌های جهان اصالت ندارند. عارفان که این حقیقت را از طریق شهود عرفانی به دست آورده بودند، برای اثبات نظر خود کمتر به استدلال متولس می‌شدند و بیشتر از طریق تمثیل و تشییه به دیگران می‌رسانند. آنان می‌گفتند نسبت حقیقت وجود به این کثرت‌هایی که می‌بینیم، مانند نسبت آب دریا به امواج است. این امواج فراوان که مرتب می‌آیند و می‌روند و گاه از بزرگی و گر هفت دریاست یک قطره نیست
جو سلطان عزت علم تر کشد
جهان سر به جیب عدم در کشد

سعدی در بوستان چنین می‌سراید:
ره عقل جز بیج در پیچ نیست
بر عارفان، جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این با حقایق شناس
ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس اسمان و زمین چیستند
بنی آدم و دام و دد کیستند
پیشندیده پرسیدی ای هوشمند
پگویم گر آید جوابت پسند
که هامون و دریا و کوه و فلک
بری، آدمی زاد و دیو و ملک
همه هر چند هستند از آن کمترند
که با هستیش نام هستی برند
عظمیم است پیش تو دریا به موج
بلند است خورشید تابان به اوج
ولی اهل صورت کجا بی برند
که ارباب معنا به نُکی درند
که گر اقتاب است، یک ذره نیست
دریا به امواج است. این امواج فراوان که به طور پیوسته می‌آیند و می‌روند و گاه از بزرگی و گر هفت دریاست یک قطره نیست
جو سلطان عزت علم تر کشد
جهان سر به جیب عدم در کشد

درخت و انسان و خورشید و جمله این امور گوناگون مانند همان موج اند که از خود هویتی وجودی جدای از خداوند ندارند و جز خدا، چیزی در عالم نیست.

قدم دوم: ملاصدرا که خود از عارفان بر جسته بود و این وحدت را نیز شهود کرده بود، می‌خواست که این حقیقت را با برهان فلسفی نیز برای دیگران اثبات نماید. نظریه اصالت وجود، کار او را آسان کردو راه او را برای یافتن استدلال باز و هموار نمود و دریافت که تاثیبات فلسفی وحدت وجود، قدمی کوتاه مانده است.

قدم سوم: همان نکته‌ای است که ما آن رادر همان درس اول آموخته بودیم. در آن درس، بعد از اینکه دانستیم از هر واقعیتی دو مفهوم به دست می‌آوریم: وجود و ماهیت، همچنین دانستیم که مفهوم ماهیت، در هر شیئی با شیء دیگر متفاوت است؛ یکی اسب است، دیگری درخت است، سومی گربه است و همین طور، اما مفهوم وجود در همه اشیا یکی است. یعنی مفهوم وجود، مشترک

میان همه اشیا است.

۱. جیب: گربیان.

ملاصدراً این نکته را با اصل اصالت وجود تلفیق کرد و گفت: حال که واقعیت اصالت با وجود است، نه ماهیت و وجود هم امر مشترک و واحد همان اشیاست، پس حقیقت، یکی بیش نیست و جایی برای تکثر واقعی در عالم وجود ندارد.

اکنون ملاصدرا با سلوك عقلی و استدلای خود به همان حقیقتی رسیده بود که عارفان با شهود دیده بودند و به زبان زیبای شعر می سروند که:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه اوهام انداخت
این همه نقش در آینه کرد
یک فروغ رخ ساقی است که در جام انداخت^۱

و برtero بالاتر از آن، اکنون او به مرتبه‌ای از مراتب بلند معانی آیاتی از قرآن کریم، از جمله این آیه دست یافته بود که می‌فرمود: «همو هم اول است و هم آخر هم ظاهر است و هم باطن و او به هر چیزی علیم است».

البته همچنان این سؤال باقی می‌ماند که: اگر حقیقت یکی است، بالآخره این کثترها، گرچه در همان حدّ موج و سایه باشد، از کجا نشست می‌گیرد؟ پاسخ این سؤال را در دستاوردهای فلسفه صدرایی دنبال می‌کنیم.

^۲ مراتب داشتن وجود: دستاوردهای سومی که در اینجا از آن یاد می‌کنیم، تبیین دقیق تعدد و تکثر در عالم است. از نظر ملاصدرا، با اینکه هستی یک حقیقت واحد است، اما این حقیقت واحد، دارای درجات، مراتب و شدت و ضعف است.

در مقام تشییه، این حقیقت واحد، مانندیک کانون نور درخشان است که اشعه آن به میزانی که از کانون دور می‌شوند، ضعیف و ضعیفتر می‌شوند و همین اختلاف در شدت و ضعف، سبب تمایز آنها از یکدیگر و پیدایش کثتر در جهان می‌گردد؛ یعنی ما در اینجا یک حقیقت به نام «نور» داریم که در مرتبه‌ای قوی و در مرتبه‌ای ضعیف است. نور قوی نور است، نور ضعیف هم نور است. نور قوی از همان جهت که نور است قوی است و نور ضعیف هم از همان جهت که نور است ضعیف است. چنین نیست که نور قوی با چیز دیگری غیر از نور ترکیب شده باشد و قوی شده باشد و یا اینکه نور ضعیف با چیز دیگری، مثلاً تاریکی ترکیب شده و ضعیف شده باشد، زیرا اصولاً تاریکی چیزی نیست، همان نبودن نور است.^۳

وجود نیز که حقیقت واحدی است، در تجلیات و ظهورهای خود دارای مراتبی

۱. لسان الغیب، حافظ شیرازی.
۲. «هو الاَوْلُ و الاَخِرُ و الظَّاهِرُ و الْبَاطِنُ و هُو بَكُلِّ شَيْءٍ عَلَيْهِ» (حدیث)، (رجوع شود به تفسیر القرآن الکریم، تالیف ملاصدرا، تفسیر سوره الحدید).
۳. صدرالملائکین رساله‌ای در تفسیر آیه «نور» دارد. آیه نور، آیه ۳۵ سوره نور می‌باشد که ایندای آن با این عبارت شروع می‌شود «الله، نور السماوات و الارض...» وی در این رساله توضیح می‌دهد که مقصود از «نور» در این آیه، نعمت نوار نور حسنه و ظاهری باشد. لذا می‌کوشد حقیقت نور بودن خدا و رابطه آن با مخلوقات را توضیح دهد و تبیین کند.

ملاصدراً این نکته را با اصل اصالت وجود تلفیق کرد و گفت: حال که واقعیت داشتن و اصالت با وجود است، نه ماهیت و وجود هم امر مشترک و واحد میان همه اشیاست، پس حقیقت، یکی بیش نیست و جایی برای تکثر واقعی در عالم وجود ندارد.

اکنون ملاصدرا با سلوك عقلی و استدلای خود به همان حقیقتی رسیده بود که عارفان با شهود دیده بودند و به زبان زیبای شعر می سروند که:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه اوهام انداخت
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

و برtero بالاتر از آن، اکنون او به مرتبه‌ای از مراتب بلند معانی آیاتی از قرآن کریم، از جمله این آیه دست یافته بود که می‌فرمود: «همو هم اول است و هم آخر هم ظاهر است و هم باطن و او به هر چیزی علیم است».

البته همچنان این سؤال باقی می‌ماند که: اگر حقیقت یکی است، بالآخره این کثترها، گرچه در همان حدّ موجود و سایه باشد، از کجا نشست می‌گیرد؟ پاسخ این سؤال را در اصل سوم فلسفه صدرایی دنبال می‌کنیم.

^۴ مراتب داشتن وجود: اصل سومی که در اینجا از آن یاد می‌کنیم، تبیین دقیق تعدد و تکثر در عالم است. از نظر ملاصدرا، با اینکه هستی یک حقیقت واحد است، اما این حقیقت واحد، دارای درجات، مراتب و شدت و ضعف است.

در مقام تشییه، این حقیقت واحد، مانندیک کانون نور درخشان است که اشعه آن به میزانی که از کانون دور می‌شوند، ضعیف و ضعیفتر می‌شوند و همین اختلاف در شدت و ضعف، سبب تمایز آنها از یکدیگر و پیدایش کثتر در آن می‌گردد؛ یعنی ما در اینجا یک حقیقت به نام «نور» داریم که در مرتبه‌ای قوی و در مرتبه‌ای ضعیف است. نور قوی نور است، نور ضعیف هم نور است. نور قوی از همان جهت که نور است قوی است و نور ضعیف هم از همان جهت که نور است ضعیف می‌باشد. چنین نیست که نور قوی با چیز دیگری غیر از نور ترکیب شده باشد و قوی شده باشد و یا اینکه نور ضعیف با چیز دیگری، مثلاً تاریکی ترکیب شده و ضعیف شده باشد، زیرا اصولاً تاریکی چیزی نیست. همان نبودن نور است.^۵

وجود نیز که حقیقت واحدی است، در تجلیات و ظهورهای خود دارای مراتبی

۱. لسان الغیب، حافظ شیرازی.
۲. «هو الاَوْلُ و الاَخِرُ و الظَّاهِرُ و الْبَاطِنُ و هُو بَكُلِّ شَيْءٍ عَلَيْهِ» (سوره حديد، آیه ۳) (رجوع شود به تفسیر القرآن الکریم، تالیف ملاصدرا، تفسیر سوره الحدید).
۳. صدرالملائکین رساله‌ای در تفسیر آیه «نور» دارد. آیه ۳۵ سوره نور می‌باشد که ایندای آن با این عبارت شروع می‌شود «الله، نور السماوات و الارض...» وی در این رساله توضیح می‌دهد که مقصود از «نور» در این آیه، نعمت نوار نور حسنه و ظاهری باشد. لذا می‌کوشد حقیقت نور بودن خدا و رابطه آن با مخلوقات را توضیح دهد و تبیین کند.

می‌شود و هر مرتبه‌ای از وجود، به میزان درجه وجودی خود، ظهور آن حقیقت واحد و یگانه است.
در هزاران جام گوناگون، شرایی بیش نیست گرچه بسیارند انجُم، آفتای بیش نیست
کثُرت اندر موج باشد، لیک آبی بیش نیست^۱
گرچه برخیزد ز آب بحر، موجی بی‌شمار

بدین ترتیب، در فلسفه صدرایی، «وجود» که محور فلسفه مشایی بود و «نور» که اساس فلسفه اشرافی بود به هم می‌رسند و یکی می‌شوند و یک معنا و هویت می‌یابند.

به کار بیندیم

۱ با تکمیل جدول زیر و پیشگی‌های سه مکتب فلسفی مشاء و اشراف و متعالیه را بیان کنید.

متعالیه	اشراف	مشاء

۲ چگونه حکمت متعالیه توانست حکمت مشاء و حکمت اشراف را به یکدیگر نزدیک نماید؟

۳ آیا می‌توان دو عبارت «مراتب داشتن حقیقت وجود» و «وحدت حقیقت وجود» را در یک عبارت «وحدت در عین کثُرت و کثُرت در عین وحدت» جمع کرد؟

- برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.
- ۱ شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، سید جلال الدین آشتیانی، بوستان کتاب.
 - ۲ مردی در تبعید ابدی، نادر ابراهیمی، انتشارات فکر روز.
 - ۳ صدرالمتألهین و حکمت متعالیه، سید حسین نصر، ترجمه حسین سوزنچی، دفتر پژوهش و نشر سهپوردی.
 - ۴ روش شناسی انتقادی حکمت صدرایی، حمید پارسانیا.
 - ۵ مجموعه آثار استاد مطهری، جلد‌های ۵، ۶، ۹، ۱۰، انتشارات صدرایی.
 - ۶ نظام حکمت صدرایی، عبدالرسول عبودیت، مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی.
 - ۷ تاریخ فلسفه اسلامی، زیر نظر سید حسین نصر، جلد سوم، انتشارات حکمت.
 - ۸ اصول فلسفه اسلامی جلد دوم، حسین غفاری، انتشارات حکمت.
 - ۹ وحدت وجود در حکمت متعالیه، حسین سوزنچی، انتشارات امام صادق علیه السلام.
 - ۱۰ حکمت متعالیه و تفکر فلسفی معاصر، رضا اکبریان، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرایی.

۱. دیوان شمس الدین محمد مغربی.

می‌شود و هر مرتبه‌ای از وجود، به میزان درجه وجودی خود، ظهور آن حقیقت واحد و یگانه است.
در هزاران جام گوناگون، شرایی بیش نیست گرچه بسیارند انجُم، آفتای بیش نیست
کثُرت اندر موج باشد، لیک آبی بیش نیست^۱
گرچه برخیزد ز آب بحر، موجی بی‌شمار

بدین ترتیب، در فلسفه صدرایی، «وجود» که محور فلسفه مشایی بود و «نور» که اساس فلسفه اشرافی بود به هم می‌رسند و یکی می‌شوند و یک معنا و هویت می‌یابند.

به کار بیندیم

۱ با تکمیل جدول زیر و پیشگی‌های سه مکتب فلسفی مشاء و اشراف و متعالیه را بیان کنید.

متعالیه	اشراف	مشاء

۲ چگونه حکمت متعالیه توانست حکمت مشاء و حکمت اشراف را به یکدیگر نزدیک نماید؟

۳ آیا می‌توان دو عبارت «مراتب داشتن حقیقت وجود» و «وحدت حقیقت وجود» را در یک عبارت «وحدت در عین کثُرت و کثُرت در عین وحدت» جمع کرد؟

- برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.
- ۱ شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، سید جلال الدین آشتیانی، بوستان کتاب.
 - ۲ مردی در تبعید ابدی، نادر ابراهیمی، انتشارات فکر روز.
 - ۳ صدرالمتألهین و حکمت متعالیه، سید حسین نصر، ترجمه حسین سوزنچی، دفتر پژوهش و نشر سهپوردی.
 - ۴ روش شناسی انتقادی حکمت صدرایی، حمید پارسانیا.
 - ۵ مجموعه آثار استاد مطهری، جلد‌های ۵، ۶، ۹، ۱۰، انتشارات صدرایی.
 - ۶ نظام حکمت صدرایی، عبدالرسول عبودیت، مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی.
 - ۷ تاریخ فلسفه اسلامی، زیر نظر سید حسین نصر، جلد سوم، انتشارات حکمت.
 - ۸ اصول فلسفه اسلامی جلد دوم، حسین غفاری، انتشارات حکمت.
 - ۹ وحدت وجود در حکمت متعالیه، حسین سوزنچی، انتشارات امام صادق علیه السلام.
 - ۱۰ حکمت متعالیه و تفکر فلسفی معاصر، رضا اکبریان، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرایی.

۱. دیوان شمس الدین محمد مغربی.

۱۲

حکمت معاصر

اگر از حدود صد سال قبل تاکنون را دوره معاصر تلقی کنیم، می‌توانیم بگوییم که این دوره یک تفاوت عمده با دوره‌های قبل دارد. این تفاوت عمده، همان ورود فلسفه‌های جدید اروپا به جهان اسلام و از جمله، به کشور ما می‌باشد.

در برخی درس‌های کتاب یازدهم مانند درس تاریخچه معرفت‌شناسی و نیز درس خدا در فلسفه (۱) و عقل در فلسفه (۱) با اندیشه‌های برخی فیلسوفان دوره جدید اروپا، مانند دکارت، هیوم، کانت و آنگوست کنت آشنا شدیم و دانستیم که در چند قرن اخیر مکاتب فلسفی متعددی در اروپا شکل گرفت و توسعه یافت و به تدریج از مرزهای اروپا فراتر رفت و به همه جوامع، از جمله، جوامع اسلامی وارد شد و بازار مباحث فلسفی را وارد مرحله جدیدی کرد.

این ورود فکری و فلسفی که در ایران، با آغاز نهضت مشروطه به صورت گسترشدهای شروع شده بود، تا به امروز ادامه یافت و کتاب‌های فلسفی فیلسوفان بزرگ اروپایی به زبان فارسی ترجمه شد، دانشجویانی برای آشنایی با فیلسوفان و مکاتب فلسفی اروپایی به آنچه رفته، رشته‌های تحصیلی مربوط به فیلسوفان اروپایی در دانشگاه‌های ایران تأسیس شد و به تدریج استادی وارد آموزش فلسفه شدند که متخصص در تحلیل و تبیین نظرات فلسفی یک یا چند فیلسوف مشهور و بزرگ اروپایی بودند.

ذکر نمونه

آیا می‌توانید برخی جریان‌های فلسفی در اروپا را که در صد سال اخیر وارد ایران شده و طرفدارانی پیدا کرده‌اند، نام ببرید؟

۱۲

حکمت معاصر

اگر از حدود صد سال قبل تاکنون را دوره معاصر تلقی کنیم، می‌توانیم بگوییم که جریان فلسفه در این دوره یک تفاوت عمده با دوره‌های قبل دارد. این تفاوت عمده، همان ورود فلسفه‌های جدید اروپا به جهان اسلام و از جمله، به کشور ما می‌باشد.

در برخی درس‌های کتاب یازدهم مانند درس تاریخچه معرفت‌شناسی و نیز درس‌های «خدا در فلسفه» و «عقل در فلسفه»، در همین کتاب، با اندیشه‌های برخی فیلسوفان دوره جدید اروپا، آشنا شدیم و دانستیم که در چند قرن اخیر مکاتب فلسفی متعددی در اروپا شکل گرفت و توسعه یافت و به تدریج از مرزهای اروپا فراتر رفت و به سایر جوامع، از جمله، جوامع اسلامی وارد شد و بازار مباحث فلسفی را وارد مرحله جدیدی کرد.

این ورود فکری و فلسفی که در ایران، با آغاز نهضت مشروطه به صورت گسترشدهای شروع شده بود، تا به امروز ادامه یافت و کتاب‌های فلسفی فیلسوفان بزرگ اروپایی به زبان فارسی ترجمه شد. دانشجویانی برای آشنایی با فیلسوفان و مکاتب فلسفی اروپایی به آنچه رفته، رشته‌های تحصیلی مربوط به فیلسوفان اروپایی در دانشگاه‌های ایران تأسیس گردید و به تدریج استادی وارد آموزش فلسفه شدند که متخصص در تحلیل و تبیین نظرات فلسفی یک یا چند فیلسوف مشهور و بزرگ اروپایی بودند.

ذکر نمونه*

آیا می‌توانید برخی مکاتب فلسفی در اروپا را که در صد سال اخیر وارد ایران شده و طرفدارانی پیدا کرده‌اند، نام ببرید؟

دونکته

قبل از معرفی فیلسوفان بزرگ این عصر، لازم است به دونکته توجه کنیم:

نکته اول: پس از سقوط دولت صفویان (که دوره ظهور فیلسوفان بزرگی مانند ملاصدرا بود)، ناسامانی هایی ایران را فراگرفت که تامدتهای طولانی ادامه یافت. این ناسامانی ها، حیات علمی و فرهنگی را به شدت ضعیف کرد و همه علوم، از جمله فلسفه را از رونق انداخت. لذا با اینکه در این ایام چند فیلسوف نام آشنا^۱ به تدریس فلسفه اشتغال داشتند، اما حیات فلسفی از شادابی چندانی برخوردار نبود. در اوخر حکومت قاجار که یک جنبش فکری و اجتماعی در ایران شکل گرفت و در حوزه فرهنگ نیز جنب و جوشی پدیدار شد، مسئله های فکری و فلسفی جدیدی نیز مطرح گردید که زمینه را برای اینکه در این ایام چند فلسفه فراهم کرد.



میرزا محمدی اشتبانی در سال ۱۳۰۶ مق در تهران متولد شد و در سال ۱۳۷۰ مقت وفات یافت. وی در فقه، فلسفه، ریاضیات و طلب قدریم استاد بود. ایشان در تهران به تدریس حکمت و عرفان اشتغال داشت. «اسس التوحید» و «حاشیه بر اسفار» از آثار مهم اوست.

نکته دوم: با اینکه در این دوره فلسفه های اروپایی وارد ایران شد و توجه علاقه مندان را به خود جلب کرد، اما از آنجا که ایران در پک دوره طولانی مهد فلسفه بود و مکتب های بزرگ فلسفی، مانند مکتب مشاء و اشراق و متعالیه در آن رونق داشت، برخورد فیلسوفان ایرانی با فلسفه های اروپایی بدین صورت بود که تلاش کردند با بهره گرفتن از ذخیره ارزشمند فلسفی خود، فلسفه های جدید اروپایی را بفهمند و ارزیابی کنند.



ابوالحسن شعرانی معروف به علامه شعرانی در سال ۱۲۸۱ هش در تهران متولد شد. او شاگرد بر جسته میرزا محمدی اشتبانی بود. وی فلسفه و عارفی بزرگ بود که در کلام، ریاضی، تجوم و نفسی تیخ داشت. علاوه بر فارسی و عربی، با زبان های انگلیسی و فرانسوی آشنا بود. وی در سال ۱۳۵۲ هش درگذشت.

از این رو تلاش کردند بار دیگر تدریس فلسفه را که به رکود گراییده بود، احیا کنند و رونق بخشند و دوستداران فلسفه را با اندیشه های فیلسوفانی چون فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر و ملاصدرا آشنا سازند. آنان در همان حال می کوشیدند با بازسازی و نوسازی ذخایر فلسفی گذشته، فلسفه ای غنی تر و پریارتر که ناظر به مسئله های روز جامعه باشد، عرضه نمایند. کانون اصلی این فعالیت ها دو شهر و پریارتر که روز جامعه باشد، عرضه نمایند. کانون اصلی در شهرهای اصفهان و مشهد نیز حلقه های درسی در فلسفه تشکیل می شد و طالبان فلسفه در آن حلقه های درس حضور می یافتدند. میرزا جهانگیر خان قشقایی، ابوالحسن شعرانی، میرزا محمدی اشتبانی، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، محمد مهدی الهی قمشه ای، سید محمد کاظم عضار، آیت الله محمدعلی شاه آبادی و بالاخره، امام خمینی^۲ و علامه طباطبائی^۳ از استادان بر جسته فلسفه در عصر حاضر به شمار می آیند که به رونق فلسفه در

۱. مائد حاج ملا هادی سیزوواری (۱۲۸۹- ۱۲۱۲)، قاضی سعید قمی (۱۱۰۳- ۱۰۴۹)، ملا علی نوری مازندرانی (وقات: ۱۲۴۶)، آقا علی زنوی (۱۳۰۷- ۱۲۳۴) و اقامحمد رضا حکیم قمشه ای (۱۳۰۶- ۱۲۴۱).

دونکته

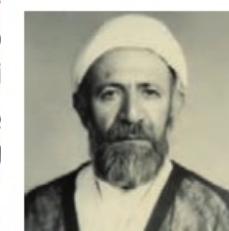
قبل از معرفی فیلسوفان بزرگ این عصر، لازم است به دونکته توجه کنیم:

نکته اول: پس از سقوط دولت صفویان (که دوره ظهور فیلسوفان بزرگی مانند ملاصدرا بود)، ناسامانی هایی ایران را فراگرفت که تامدتهای طولانی ادامه یافت. این ناسامانی ها، حیات علمی و فرهنگی را به شدت ضعیف کرد و همه علوم، از جمله فلسفه را از رونق انداخت. لذا با اینکه در این ایام چند فلسفه نام آشنا^۱ به تدریس فلسفه اشتغل داشتند، اما حیات فلسفی، شادابی چندانی نداشت. در اوخر حکومت قاجار که یک جنبش فکری و اجتماعی در ایران شکل گرفت، در حوزه فرهنگ نیز جنب و جوشی پدیدار شد و مسئله های فکری و تدریس حکمت و عرفان اشتغال داشت. «اسس التوحید» و «حاشیه بر اسفار» از فلسفی جدیدی نیز مطرح گردید که زمینه را برای حیات مجده فلسفه فراهم کرد.



میرزا محمدی اشتبانی در سال ۱۳۰۶ مق در تهران متولد شد و در سال ۱۳۷۰ مقت وفات یافت. وی در فقه، فلسفه، ریاضیات و طلب قدریم استاد بود. ایشان در تهران به تدریس حکمت و عرفان اشتغال داشت. «اسس التوحید» و «حاشیه بر اسفار» از آثار مهم اوست.

نکته دوم: با اینکه در این دوره فلسفه های اروپایی وارد ایران شد و توجه علاقه مندان را به خود جلب کرد، اما از آنجا که ایران در پک دوره طولانی مهد فلسفه بود و مکتب های بزرگ فلسفی، مانند مکتب مشاء و اشراق و متعالیه در آن رونق داشت، مواجهه بسیاری از فیلسوفان ایرانی و مدرسان فلسفه در ایران با فلسفه های اروپایی بدین صورت بود که تلاش کردند با بهره گرفتن از ذخیره گردید اروپایی را بفهمند و ارزیابی کنند.



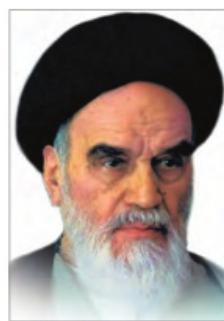
ابوالحسن شعرانی معروف به علامه شعرانی در سال ۱۲۸۱ هش در تهران متولد شد. او شاگرد بر جسته میرزا محمدی اشتبانی بود. وی فلسفه و عارفی بزرگ بود که در کلام، ریاضی، تجوم و نفسی تیخ داشت. علاوه بر فارسی و عربی، با زبان های انگلیسی و فرانسوی آشنا بود. وی در سال ۱۳۵۲ هش درگذشت.

از این رو تلاش کردند بار دیگر تدریس فلسفه را که به رکود گراییده بود، احیا نمایند و رونق بخشنده دوستداران فلسفه را باندیشه های فیلسوفانی چون فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر و ملاصدرا آشنا سازند. آنان در همان حال می کوشیدند با بازسازی و نوسازی ذخایر فلسفی گذشته، فلسفه ای غنی تر و پریارتر که ناظر به مسئله های روز جامعه باشد، عرضه نمایند. کانون اصلی این فعالیت ها دو شهر قم و تهران بود. در شهرهای اصفهان و مشهد نیز حلقه های درسی در فلسفه تشکیل می شد و طالبان فلسفه در آن حلقه های درس حضور می یافتند. میرزا جهانگیر خان قشقایی، ابوالحسن شعرانی، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، محمد مهدی الهی قمشه ای، سید محمد کاظم عضار، آیت الله محمدعلی شاه آبادی و بالاخره، امام خمینی^۲ و علامه طباطبائی^۳ از استادان بر جسته فلسفه در عصر حاضر به شمار می آیند که به رونق فلسفه در

۱. مائد حاج ملا هادی سیزوواری (۱۲۸۹- ۱۲۱۲)، قاضی سعید قمی (۱۱۰۳- ۱۰۴۹)، ملا علی نوری مازندرانی (وقات: ۱۲۴۶)، آقا علی زنوی (۱۳۰۷- ۱۲۳۴) و اقامحمد رضا حکیم قمشه ای (۱۳۰۶- ۱۲۴۱).



محمد مهدی‌الهی فمشهای در سال ۱۲۸۰ م.ش در شهرضا متولد شد. حکمت و عرفان تدریس می‌کرد. ترجمه قرآن وی همان کنون به مشهور است. این استاد بزرگ کتاب‌های فراوانی تألیف کرده است، مانند: حکمت الهی، شرح فصوص فارابی و فلسفه معلم ثانی ... وی در سال ۱۳۵۲ م.ش وفات یافته است.



شهید مطهری که از محضر درس فلسفی و اخلاقی امام خمینی استفاده کرده بود با ذکر خاطره آن سالها و آن را فلسفه‌ای ضدینی می‌دانستند. به همین جهت حلقه درس ایشان اختصاص به شاگردان نزدیک داشت و علمی نمی‌شد.^۱

امام خمینی^۱ و علامه طباطبائی از استادان برجسته فلسفه در عصر حاضر به شمار می‌آیند. این گروه از فلاسفه تعداد زیادی شاگرد تربیت کرده‌اند که فرهنگ فلسفی را در جامعه گسترش دادند و کتاب‌های متعددی تالیف کرده‌اند. برخی از این شاگردان هم اکنون نیز در قید حیات‌اند و از استادان برجسته فلسفه در عصر حاضر به شمار می‌روند.

حکیم و عارف مجاهد

همگان امام خمینی^۱ را به عنوان رهبری کننده یک انقلاب مذهبی در قرن چهاردهم هجری می‌شناشند. اما کمتر کسی می‌داند این مرد مجاهد که در دوره کوهولت یک انقلاب بزرگ را رهبری کرد، در دوره جوانی و در طی حدود ۲۰ سال مهمند ترین و عمیق‌ترین کتاب‌های فلسفی و عرفانی، مانند اسفار ملاصدرا و شفای ابن سینا را تدریس می‌کرده است.

امام خمینی در سال ۱۲۸۱ م.ش. در خمین متولد شد. در همان کودکی و نوجوانی علوم مقدماتی را آموخت و برای آموختن فلسفه و عرفان به حضور استادان بزرگ آن زمان، از جمله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و آیت‌الله شیخ محمد علی شاه‌آبادی رسید. آیت‌الله شاه‌آبادی بزرگ مردمی است که در شکل گیری شخصیت امام خمینی در ابعاد گوناگون فلسفی و عرفانی و اجتماعی نقش اساسی داشته است. رابطه امام خمینی با ایشان از رابطه شاگردی و استادی فراتر رفت و امام خمینی او را مراد و محبوب خود می‌شمرد.

امام خمینی در شرایطی تدریس فلسفه را در حوزه‌ها آغاز کرد که بسیاری از بزرگان به شدت با تدریس فلسفه و به خصوص فلسفه صدرایی مخالف بودند و آن را فلسفه‌ای ضدینی می‌دانستند. به همین جهت حلقه درس ایشان قدرت علمی ایشان به گونه‌ای بود که در همان سنین جوانی کتاب‌هایی مانند اسفار ملاصدرا را تدریس می‌کردند و در همان سنین کتاب‌های ارزنده‌ای در مباحث عرفانی تالیف کردند، مانند «تعلیقات بر شرح فصوص الحكم و مصباح الانس»، «مصباح الهدایه»، «اراده و طلب»، «شرح دعای سحر»،

^۱. محقق بزرگ فلسفه، آقای مکرر مهدی حائری بزدی می‌گویند بعد از اینکه آقای خمینی کتاب منظمه سیزواری رایگانی را تدریس کرد، ما با دو سه نفر از رفقاء اموختن کتاب اسفار را نزد ایشان شروع کردیم و این تدریس ده سال طول کشید. (نامه فرهنگ، شماره ۱۷، ص ۱۰۴؛ پژوهشنامه متنی، شماره ۱، ص ۲۸۴)

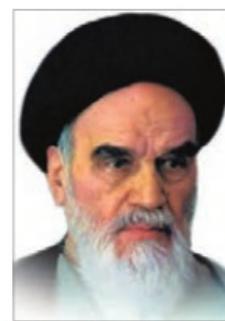
ایران معاصر کم کردن. این گروه از فلاسفه، تعداد زیادی شاگرد تربیت کرده و این شاگردان نیز کتاب‌های متعددی تالیف نمودند و فرهنگ فلسفی را در جامعه گسترش دادند. برخی از این شاگردان هم اکنون نیز در قید حیات‌اند و از استادان برجسته فلسفه در عصر حاضر به شمار می‌روند.

حکیم و عارف مجاهد



محمد مهدی‌الهی فمشهای در سال ۱۲۸۰ م.ش در شهرضا متولد شد. حکمت و عرفان تدریس می‌کرد. ترجمه قرآن وی همان کنون به مشهور است. این استاد بزرگ کتاب‌های فراوانی تألیف کرده است، مانند: حکمت الهی، شرح فصوص فارابی و فلسفه معلم ثانی ... وی در سال ۱۳۵۲ م.ش وفات یافته است.

همگان امام خمینی^۱ را به عنوان رهبری کننده یک انقلاب مذهبی در قرن چهاردهم هجری می‌شناشند. اما کمتر کسی می‌داند این مرد مجاهد که در دوره کوهولت یک انقلاب بزرگ را رهبری کرد، در دوره جوانی و در طی حدود ۲۰ سال مهمند ترین و عمیق‌ترین کتاب‌های فلسفی و عرفانی، مانند اسفار ملاصدرا و شفای ابن سینا را تدریس می‌کرده است.



شهید مطهری که از محضر درس فلسفی و اخلاقی امام خمینی استفاده کرده بود با ذکر خاطره آن سالها می‌گوید: «... قلم بی‌تایی می‌کند که به پاس دوازده سال فیض گیری از محضر ایشان نزدیک شدند. به شکرانه بپرسید: «... آن روح و معنوی که از پیرک نزدیک بودند به آن منبع فضلت و مکرمت کسب کردند، اندکی از بسیار را باز کو کنم...»

امام خمینی در شرایطی تدریس فلسفه را در حوزه‌ها آغاز کرد که بسیاری از بزرگان حوزه به شدت با تدریس فلسفه و به خصوص فلسفه صدرایی مخالف بودند و آن را فلسفه‌ای ضدینی تلقی می‌کردند. به همین جهت حلقة درس ایشان اختصاص به شاگردان نزدیک داشت و کمتر علی‌می‌شد.^۱

قدرت علمی ایشان به گونه‌ای بود که در همان سنین جوانی کتاب‌هایی مانند اسفار ملاصدرا را تدریس کردند و در همان سنین کتاب‌های ارزنده‌ای در مباحث عرفانی تالیف کردند، مانند «تعلیقات بر شرح فصوص الحكم و مصباح الانس»، «مصباح الهدایه»، «اراده و طلب»، «شرح دعای سحر»،

^۱. محقق بزرگ فلسفه، آقای مهدی حائری بزدی می‌گویند «بعد از اینکه آقای خمینی کتاب منظمه سیزواری را برای ما تدریس کرد، ما با دو سه نفر از رفقاء اموختن کتاب اسفار را نزد ایشان شروع کردیم و این تدریس ده سال طول کشید». (نامه فرهنگ، شماره ۱۷، ص ۱۰۴؛ پژوهشنامه متنی، شماره ۱، ص ۲۸۴)

بر مصباح الانس»، «مصباح الهدایه»، «اراده و طلب»، «شرح دعای سحر»،
«سرالصلوٰة» و «آداب الصلوٰة».

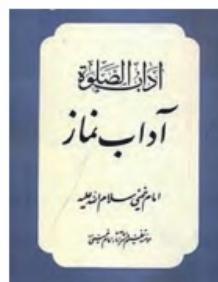
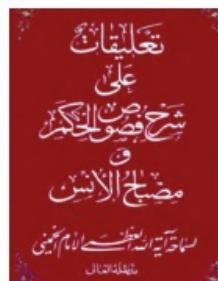
از استادان بزرگ فلسفه که در درس حضرت امام حاضر می‌شدند، نقل است که آن بزرگوار در تفکر فلسفی نبوغ خاصی داشتند و در تدریس حکمت متعالیه، بسیاری از مباحث صدرالمتألهین را بایانی بی نظیر تفسیر عرفانی می‌کردند.^۱

برای مطالعه

یک سؤال: آیا فلسفه صدرایی در دنیای صنعتی امروز می‌تواند کارایی داشته باشد و مبنای عمل و سبک زندگی ما قرار بگیرد؟ این یک سؤال بسیار مهم است که به نظر می‌رسد با توجه به شیوه زندگی امام خمینی، در همینجا می‌توان به آن پاسخ داد. این پاسخ در چند بند، به صورت زیر تنظیم شده است:

۱ امام خمینی که تا حدود چهل سالگی به تدریس فلسفه و عرفان اشتغال داشت و مدرس درجه اول فلسفه صدرایی و عرفان محبی الدین عربی بود، از این سن (یعنی از حدود سال (۱۳۲۸) به بعد وارد تدریس فقه شدو و به عنوان یک فقیه شناخته گردید و پس از چندی (یعنی حدود سال (۱۳۴۱) رهبری یک نهضت اجتماعی بزرگ را بر عهده گرفت که در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و حدود ده سال نیز حکومتی را که خود در تأسیس آن نقش اساسی داشت، رهبری می‌کرد.

۲ این نهضت اجتماعی در حالی توسط ایشان پایه گذاری شد و به موفقیت رسید که دو جریان مهم فکری که از غرب و اروپا نشست می‌گرفت، در ایران نفوذ فراوانی داشتند، یک جریان وابسته به شوروی آن روز بود که مارکسیست بودند و دهانه انقلاب را در دنیا رهبری کرده بودند، دیگری وابسته به نظام سرمایه داری و آمریکا و اروپا بودند که بیشتر رسانه های اجتماعی و دانشگاهی را در اختیار داشتند. پیروزی نهضت امام خمینی در برابر این دو جریان که به معنی روی آوردن افشار مختلف مردم، به خصوص دانشجویان و جوانان به آن بود، خود بیان کننده کارآمدی



۱. برای اطلاع بیشتر درباره سوابق علمی و تحصیلی امام خمینی به مقدمه کتاب «تقریرات فلسفه امام خمینی» جلد اول مراجعه شود.

«سرالصلوٰة» و «آداب الصلوٰة».

از استادان بزرگ فلسفه که در درس حضرت امام حاضر می‌شدند، نقل است که آن بزرگوار در تفکر فلسفی نبوغ خاصی داشتند و در تدریس حکمت متعالیه، بسیاری از مباحث صدرالمتألهین را بایانی بی نظیر تفسیر عرفانی می‌کردند.^۱

برای مطالعه

یک سؤال: آیا فلسفه صدرایی در دنیای صنعتی امروز می‌تواند کارایی داشته باشد و مبنای عمل و سبک زندگی ما قرار بگیرد؟ این یک سؤال بسیار مهم است که به نظر می‌رسد با توجه به شیوه زندگی امام خمینی، در همینجا می‌توان به آن پاسخ داد. این پاسخ در چند بند، به صورت زیر تنظیم شده است:

۱ امام خمینی که تا حدود چهل سالگی به تدریس فلسفه و عرفان اشتغال داشت و مدرس درجه اول فلسفه صدرایی و عرفان محبی الدین عربی بود، از این سن (یعنی از حدود سال (۱۳۲۸) به بعد وارد تدریس فقه شد و به عنوان یک فقیه شناخته گردید و پس از چندی (یعنی حدود سال (۱۳۴۱) رهبری یک نهضت اجتماعی بزرگ را بر عهده گرفت که در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و حدود ده سال نیز حکومتی را که خود در تأسیس آن نقش اساسی داشت رهبری می‌کرد.

۲ این نهضت اجتماعی در حالی توسط ایشان پایه گذاری شد و به موفقیت رسید که دو جریان مهم فکری که از غرب و اروپا نشست می‌گرفت، در ایران نفوذ فراوانی داشتند، یک جریان وابسته به شوروی آن روز بود که حکومت مارکسیستی داشت و دهانه انقلاب مارکسیستی را در دنیا رهبری کرده بود. جریان دیگر وابسته به نظام سرمایه داری و آمریکا و اروپا بود که بیشتر رسانه های اجتماعی و دانشگاهی را در اختیار داشتند. پیروزی نهضت امام خمینی در برابر این دو جریان که به معنی روی آوردن افشار مختلف مردم، به خصوص دانشجویان و جوانان به آن بود، خود بیان کننده کارآمدی اندیشه های امام خمینی و باران ایشان در دوره معاصر است، یعنی گروههای



۱. برای اطلاع بیشتر درباره سوابق علمی و تحصیلی امام خمینی به مقدمه کتاب «تقریرات فلسفه امام خمینی» جلد اول مراجعه شود.



امام خمینی در سروتن اشعار عرفانی
ذوق فراوانی داشت. یکی از اشعار
زیبای او ترجیع بندی است بنام «تفله
عطف» که قسمت اول ترجیع بند را در
اینجامی آورده:

خُم را بگشا به روی مستان
بیزار شو از هواپستان
از من بیدیر رمز مستنی
چون طفل صور در دستان
ارامده گل صفا باش
چون ابر بهار در گلستان
تاریخچه جمال او شو
بشنو خبر از هزارستان^۱
بردار پیله و فروخوان
بر می زدگان و تنگ دستان
ای نتفله عطف راز هستی
برگیر زدست جام مستنی

- اندیشه‌های امام خمینی و یاران ایشان در دوره معاصر است.
- ۲** اندیشه امام خمینی و یاران ایشان البته از ابعاد مختلفی تشکیل می‌شود که تک آن ابعاد با هم یک منظومه فکری را بنا می‌کنند. تمام این ابعاد، باهم هماهنگ هستند و تکمیل کننده یکدیگر می‌باشند. یک بُعد از این منظومه، بعد اندیشه‌های فلسفی آنهاست که این بُعد به اندازه خود در این نهضت اجتماعی نقش داشته است. اما همان طور که در درس فلسفه و سبک زندگی سال یازدهم خواندیم، از آنجا که اندیشه‌های فلسفی هر شخص و هر جریان اجتماعی شامل اساسی ترین اندیشه‌های یک فرد و جریان است، از سایر ابعاد فکری تأثیرگذاری جدی تر و عمیق تری دارد.
- ۳** ما از همین نهضت اجتماعی می‌توانیم نتیجه بگیریم که منظومه فکری این نهضت و از جمله، بعد فلسفی آن، می‌تواند در دنیای امروز نقش افرینی کند و کارآمد باشد. اما این کارآمدی به معنای یک کارآمدی بی‌قید و شرط نیست، بلکه ادامه کارآمدی، مشروط به تلاش‌های علمی و فلسفی متغیران جامعه و علاقه‌مندان به این منظومه فکری است. همان طور که یاران امام خمینی در طول نهضت اجتماعی وی یک جهاد علمی و فکری به وجود آورده‌ند و هزاران کتاب عمیق و مؤثر تالیف کردند، امروز نیز اگر متغیران و اندیشمندان جامعه بتوانند برای مسئله‌های جدید فکری و فرهنگی پاسخ‌های مؤثر ارائه دهند، می‌توانند به ادامه کارایی آن منظومه فکری کمک نمایند.
- ۴** امام خمینی نه تنها در ابتدای نهضت اجتماعی خود به قدرت و توانمندی فلسفه اسلامی برای حل مشکلات فلسفی دوره معاصر ایران اعتقاد کامل داشت، بلکه در سال آخر عمر خود در نامه‌ای که به رهبر کشور شوروی نوشته، راه نجات از بحران فکری و فرهنگی و اجتماعی عصر حاضر در جهان را در بازگشت به دین و فلسفه و عرفان اسلامی دانست و صراحتاً از رهبر شوروی خواست که اندیشمندان کشورش به مطالعه آثار ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا و محیی‌الدین عربی پردازند و با درک عمیق اندیشه این بزرگان راه‌های بیرون رفتن از بحران عصر حاضر را به دست آورند.^۱

۱. هزارستان: بیل

۱. مراجعت شود به نامه امام خمینی به گوریاچف، آخرین رئیس جمهور شوروی.



مخالف اجتماعی و عموم مردم پذیرفتند که با اندیشه‌های اسلامی امام خمینی می‌توان با یک حکومت استبدادی مبارزه کرد و به پیروزی رسید، نه با اندیشه‌های مارکسیستی و یا اندیشه‌های وابسته به غرب.

- ۲** اندیشه امام خمینی و یاران ایشان البته ابعاد مختلفی دارد که تمام آن ابعاد با هم یک منظومه فکری را بنا می‌کنند. در حقیقت، تمام این ابعاد، باهم هماهنگ هستند و تکمیل کننده یکدیگر می‌باشند. یک بُعد از این منظومه، بعد اندیشه‌های فلسفی امام خمینی که به اندازه خود در این نهضت اجتماعی نقش داشته است، اما همان طور که در درس فلسفه و سبک زندگی سال یازدهم خواندیم، از آنجا که اندیشه‌های فلسفی هر شخص و هر جریان اجتماعی، شامل اساسی ترین اندیشه‌های یک فرد و جریان است، از سایر اندیشه‌های یک فرد و جریان است، از سایر بُعد فکری تأثیرگذاری جدی تر و عمیق تری دارد.

خُم را بگشا به روی مستان
بیزار شو از هواپستان
از من بیدیر رمز مستنی
چون طفل صور در دستان
ارامده گل صفا باش
چون ابر بهار در گلستان
تاریخچه جمال او شو
بشنو خبر از هزارستان^۱
بردار پیله و فروخوان
بر می زدگان و تنگ دستان
ای نقطه طلب راز هستی
برگیر زدست جام مستنی

- ۳** ما از همین نهضت اجتماعی می‌توانیم نتیجه بگیریم که منظومه فکری این نهضت و از جمله، بعد فلسفی آن، می‌تواند در دنیای امروز نقش افرینی کند و کارآمد باشد. اما این کارآمدی به معنای یک کارآمدی بی‌قید و شرط نیست، بلکه ادامه کارآمدی، مشروط به تلاش‌های علمی و فلسفی متغیران جامعه و علاقه‌مندان به این منظومه فکری است. همان طور که یاران امام خمینی در طول نهضت اجتماعی وی یک جهاد علمی و فکری به وجود آورده‌ند و هزاران کتاب عمیق و مؤثر تالیف کردند، اگر امروز نیز متغیران و اندیشمندان جامعه بتوانند برای مسئله‌های جدید فکری و فرهنگی پاسخ‌های مؤثر ارائه دهند، می‌توانند به ادامه کارایی آن منظومه فکری کمک نمایند.

- ۴** امام خمینی نه تنها در ابتدای نهضت اجتماعی خود، به قدرت و توانمندی فلسفه اسلامی برای حل مشکلات فلسفی دوره معاصر اعتقاد کامل داشت، بلکه در سال آخر عمر خود در نامه‌ای که به رهبر کشور شوروی نوشته، راه نجات از بحران فکری و فرهنگی و اجتماعی عصر حاضر در جهان را در بازگشت به دین و فلسفه و عرفان اسلامی دانست و صراحتاً رهبر شوروی خواست که اندیشمندان کشورش به مطالعه آثار ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا و ملاصدرا و محیی‌الدین عربی پردازند و با درک عمیق اندیشه این بزرگان راه‌های بیرون رفتن از بحران عصر حاضر را به دست آورند.^۱

۱. هزارستان: بیل

۱. مراجعت شود به نامه امام خمینی به گوریاچف، آخرین رئیس جمهور شوروی.

تربیت شاگردان

امام خمینی که می‌دانست هر حرکت فکری و فرهنگی و یا انقلاب اجتماعی نیازمند باران همفرکر و همراه است، تلاش کرد که طلاب مستعد و نوآندیش را تحت تربیت فکری و عملی خود قرار دهد و آنان را آماده ورود به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی نماید. این طلاب بعدها به شخصیت‌های درجه اول حوزه تبدیل شدند، معمولاً در علوم عقلی و فلسفه متبحر بودند و مسائل فکری روز را می‌دانستند و برای ایجاد یک تحول فکری و فرهنگی پیش قدم بودند.

برای مطالعه

برخی از شخصیت‌هایی که بیشتر در درس‌های فلسفی و عرفانی ایشان حضور داشتند، عبارت‌اند از: سید جلال الدین آشتیانی، مهدی حائری یزدی، سید مصطفی خمینی (فرزنده امام خمینی)، عباس زریاب خوبی، سید عزالدین زنجانی، سید رضا صدر، سید محمدعلی قاضی طباطبائی، سید عبدالغنی اردبیلی، سید کاظم مرعشی و مرتضی مطهری.^۱

شهید مطهری از آن روزها چنین یاد می‌کند:

«پس از مهاجرت به قم، گمشده خود را در شخصیتی دیگر یافتم. همواره مرحوم آقا میرزا مهدی^۲ را به علاوه برخی مزایای دیگر در این شخصیت می‌دیدم، فکر می‌کردم که روح تشنهام از سرچشمه^۳ لال این شخصیت سیراب خواهد شد. اگرچه در آغاز مهاجرت به قم هنوز از مقدمات فارغ نشده بودم و شایستگی ورود به دانش‌های عقلی (فلسفه) را نداشتم، اما درس اخلاقی که به وسیلهٔ شخصیت محبوب در هر پنجمینه و جمعه گفته می‌شد و در حقیقت، درس معارف و سیر و سلوک بود، نه اخلاق به مفهوم خشک علمی، مرا سرمست می‌کرد. بدون هیچ اغراق و مبالغه‌ای این درس مرا آن چنان به وجود می‌آورد که تا دوشنیه و سه‌شنبه هفت‌تار بعد خود را شدیداً تحت تأثیر آن می‌یافتم. بخش مهمی از شخصیت فکری و روحی من در آن درس و سپس در درس‌های دیگری که در طی دوازده سال از آن استناد الهی فراگرفتم انعقاد یافت و همواره خود را مدیون او دانسته و می‌دانم، راستی که او «روح قدس الهی بود».^۴

تربیت شاگردان

امام خمینی که می‌دانست هر حرکت فکری و فرهنگی و یا انقلاب اجتماعی نیازمند باران همفرکر و همراه است، تلاش کرد که طلاب مستعد و نوآندیش را تحت تربیت فکری و عملی خود قرار دهد و آنان را آماده ورود به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی نماید. این طلاب که بعد‌های شخصیت‌های درجه اول حوزه‌های علمیه تبدیل شدند، معمولاً در علوم عقلی و فلسفه متبحر بودند و مسائل فکری روز را می‌دانستند و برای ایجاد یک تحول فکری و فرهنگی پیش قدم می‌شدند.

برای مطالعه

برخی از شخصیت‌هایی که بیشتر در درس‌های فلسفی و عرفانی ایشان حضور داشتند، عبارت‌اند از: سید جلال الدین آشتیانی، مهدی حائری یزدی، سید مصطفی خمینی (فرزنده امام خمینی)، عباس زریاب خوبی، سید عزالدین زنجانی، سید رضا صدر، سید محمدعلی قاضی طباطبائی، سید عبدالغنی اردبیلی، سید کاظم مرعشی و مرتضی مطهری.^۱

شهید مطهری از آن روزها چنین یاد می‌کند:

«پس از مهاجرت به قم، گمشده خود را در شخصیتی دیگر یافتم. همواره مرحوم آقا میرزا مهدی^۲ را به علاوه برخی مزایای دیگر در این شخصیت می‌دیدم، فکر می‌کردم که روح تشنهام از سرچشمه^۳ لال این شخصیت سیراب خواهد شد. اگرچه در آغاز مهاجرت به قم هنوز از مقدمات فارغ نشده بودم و شایستگی ورود به دانش‌های عقلی (فلسفه) را نداشتم، اما درس اخلاقی که به وسیلهٔ شخصیت محبوب در هر پنجمینه و جمعه گفته می‌شد و در حقیقت، درس معارف و سیر و سلوک بود، نه اخلاق به مفهوم خشک علمی، مرا سرمست می‌کرد. بدون هیچ اغراق و مبالغه‌ای این درس مرا آن چنان به وجود می‌آورد که تا دوشنیه و سه‌شنبه هفت‌تار بعد خود را شدیداً تحت تأثیر آن می‌یافتم. بخش مهمی از شخصیت فکری و روحی من در آن درس و سپس در درس‌های دیگری که در طی دوازده سال از آن استناد الهی فراگرفتم انعقاد یافت و همواره خود را مدیون او دانسته و می‌دانم، راستی که او «روح قدس الهی بود».^۴

۱. تقریرات درس فلسفه امام خمینی، ج ۱، ص بانزده مقدمه.

۲. آقا میرزا مهدی شهیدی (رضوی) مدرس فلسفه در مشهد بود که شهید مطهری در نوجوانی از رو می‌کرد تزدیزی فلسفه بخواند. اما به علت مهاجرت به قم موفق به شاگردی ایشان نشد.

۳. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۴۱.

۴. تقریرات درس فلسفه امام خمینی، ج ۱، ص بانزده مقدمه.

۵. آقا میرزا مهدی شهیدی (رضوی) مدرس فلسفه در مشهد بود که شهید مطهری در نوجوانی از رو می‌کرد تزدیزی فلسفه بخواند. اما به علت مهاجرت به قم موفق به شاگردی ایشان نشد.

۶. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۴۱.



حکیم بزرگ دوره معاصر

استاد عالیه سید محمد حسین طباطبائی بزرگ‌ترین شخصیت فلسفی معاصر و وارث حکماء بزرگ اسلامی است.

در همان اوایل ورودم به نجف اشرف، روزی در منزل ننسنسته بودم و به آینده خود من اندیشیدم. ناگهان کسی در خانه رازد... داخل منزل شد... و به من گفت: کس که برای تحصیل به نجف می‌آید، شایسته است به فکر تهدیب و تکمیل نفس هم پاند و از خود غافل نماند.

این عالم پرهیزکار، عارف عالی قدر میرزا علی آقا قاضی است که بسیاری از علماء و عارفان عصر حاضر شاگرد او بودند.

ایشان در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در تبریز متولد شد و در همان شهر مقدمات دانش را آموخت. در سال ۱۳۰۴ برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفت به محضر استادان بزرگ راه یافت و باهمتی بلند، در تحصیل مدارج عالی علم در فقه، فلسفه، کلام، ریاضیات و برخی علوم دیگر کام نهاد. خود ایشان می‌نویسد:

در اوایل تحصیل علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشت. از این‌رو، هرچه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذشت. پس از آن، به یک باره عنایت خدایی دامن گیرم شد و مرا عوض کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل، که تقریباً هجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، در کخشتنگی و دلسربی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم و بساط معاشرت با غیر اهل علم را به کلی برچیدم... بسیار می‌شد (به) ویژه در فصل بهار و تابستان) که شب را تاطوی آفتاب با مطالعه می‌گذراندم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می‌کردم و اگر اشکالی پیش می‌آمد، با هر خودکشی ای بود، [آن را] حل می‌کردم. وقتی که در درس حضور می‌یافتم، از آنچه استاد می‌گفت می‌زرا علی آقا قاضی است که بسیاری از علماء و عارفان عصر حاضر شاگرد او بودند.

در سال ۱۳۰۴ برای ادامه تحصیل به نجف اشرف مهاجرت کرد و به محضر استادان بزرگ راه یافت و به تدریج در فقه، اصول، ریاضیات و فلسفه به مرحله استادی رسید.

در عرفان و اخلاق به خدمت عارف بزرگ، میرزا علی آقا قاضی رسید و مراتب عالی سیر و سلوک را طی کرد و از شاگردان ممتاز ایشان شد. استاد، هرگاه از تهدیب نفس و سیر و سلوک معنوی سخنی به میان می‌آمد، اظهار می‌کرد که ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم، ایشان حتی روش تفسیری خود را که روش تفسیر قرآن به قرآن است، از مرحوم قاضی آموخته بود.



حکیم بزرگ دوره معاصر

استاد عالیه سید محمد حسین طباطبائی بزرگ‌ترین شخصیت فلسفی معاصر و وارث حکماء بزرگ اسلامی است.

ایشان در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در تبریز متولد شد و در همان شهر مقدمات دانش را آموخت. در سال ۱۳۰۴ برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفت و به محفل درس استادان بزرگ آنجاراه یافت و باهمتی بلند، در رجات عالی علم در فقه، فلسفه، کلام، ریاضیات و برخی علوم دیگر را پیمود و استاد بر جسته علوم اسلامی شد. خود ایشان می‌نویسد:

در اوایل تحصیل، علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشت. از این‌رو، هرچه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذشت. پس از آن، به یک باره عنایت خدایی دامن گیرم شد و مرا عوض کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل، که تقریباً هجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، در کخشتنگی و دلسربی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم و بساط معاشرت با غیر اهل علم را به کلی برچیدم... بسیار می‌شد (به) ویژه در فصل بهار و تابستان) که شب را تاطوی آفتاب با مطالعه می‌گذراندم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می‌کردم و اگر اشکالی پیش می‌آمد، با هر خودکشی ای بود، [آن را] حل می‌کردم. وقتی که در درس حضور می‌یافتم، از آنچه استاد می‌گفت قبل‌آگاه بودم و هرگز اشکالی پیش استاد نبردم.»

در عرفان و اخلاق به خدمت عارف بزرگ، میرزا علی آقا قاضی رسید و مراتب عالی سیر و سلوک را طی کرد و از شاگردان ممتاز ایشان گردید. علامه طباطبائی، هرگاه از تهدیب نفس و سیر و سلوک معنوی سخنی به میان می‌آمد، اظهار می‌کرد که ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم، ایشان حتی روش تفسیری خود را که روش تفسیر قرآن به قرآن است، از مرحوم قاضی آموخته بود.

اقدامات علمی و فرهنگی

علامه طباطبایی در سال ۱۳۲۵ برای تدریس علوم دینی به قم مهاجرت می‌کند. در ابتدای ورود به قم، به بررسی شرایط علمی و نیازهای فکری و فرهنگی قم می‌پردازد و مشاهده می‌کند که:

اولاً: اندیشه‌های جدید و مکتب‌های فلسفی که از اروپا به ایران آمده، به خصوص تفکرات ماتریالیستی و مکتب مارکسیسم، در حال گسترش است.

ثانیاً: حوزه‌های علمیه آمادگی لازم برای مواجهه با این افکار و اندیشه‌ها را ندارد و تدریس فلسفه و مباحث فلسفی که می‌تواند زمینه نقد و ارزیابی مکاتب و اندیشه‌های جدید را فراهم کند، همچنان اندک است و مورد استقبال قرار نمی‌گیرد و در برنامه درسی طلاب‌جایگاهی ندارد. پس از بررسی شرایط حوزه واوضاع فرهنگی ایران، ایشان اقدامات زیر را آغاز کرد و با پشتکار بی‌مانندی با وجود همه مشکلات، آن اقدامات را ادامه داد و به نتیجه رساند، از جمله اینکه:

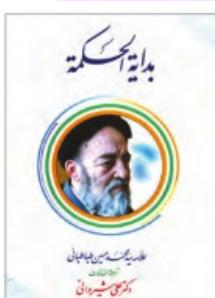
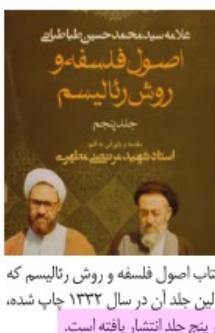
۱ تدریس فلسفه، ناظر بر مسائل روز فلسفی؛ ایشان علاوه بر تدریس شفای ابن سینا و اسفرار ملاصدرا، تصمیم گرفت یک دوره فلسفه اسلامی را به سبکی که مسائل روز در آن طرح شده باشد، تالیف کند. به همین منظور کلاسی تشکیل داد که طلاب بر جسته و آشنا به مسائل در آن شرکت می‌کردند و مکتب‌های فلسفی و به خصوص مارکسیسم که در آن ایام رونق داشت مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت. حاصل این جلسات کتاب «أصول فلسفه و روش رئالیسم» است که شامل متن اصلی و پاورقی‌های توضیحی است. متن را علامه طباطبایی نوشته است و پاورقی‌ها را استاد شهید مطهری که در آن جلسات حضور داشته، به اصل مباحث افزوده است. این کتاب در روشن کردن افکار طلاب و دانشجویان و دانش پژوهان نقش تعیین کننده داشت.

علامه و مطهری در این کتاب نشان دادند که می‌توان از ذخیره فلسفی صدرایی بهره گرفت و متناسب با مهم ترین مسئله‌های فلسفی روز مجموعه‌ای را تألیف کرد که پاسخگوی نیازهای ما در همین عصر باشد.

ویزگی دیگر این کتاب که تا آن روز در حوزه فلسفه در ایران سابقه نداشت، نگاه تطبیقی به فلسفه بود، علامه و استاد مطهری در این کتاب تلاش می‌کنند



علامه درباره وضع حوزه‌های علمیه در هنگام ورود خود به قم می‌گوید: «...[در آن ایام] نه از فلسفه و علوم خیری بود و نه از تفسیر قرآن و نه سایر پخش‌های کتاب و سنت، بلکه فقط فقه و اصول تدریس می‌شد که فقط پخشی از سنت پیامبر و ائمه نایاب بود. بر خود نمی‌گیرد و در برنامه درسی طلاب جایگاهی ندارد. پس از بررسی شرایط حوزه قرار اوضاع فرهنگی ایران، ایشان اقدامات زیر را آغاز کرد و با پشتکار بی‌مانند خود و در حوزه شروع کنم.»



اقدامات علمی و فرهنگی

علامه طباطبایی در سال ۱۳۲۵ برای تدریس علوم دینی به قم مهاجرت می‌کند. در ابتدای ورود به قم، به بررسی شرایط علمی و نیازهای فکری و فرهنگی جامعه می‌پردازد و مشاهده می‌کند که:

اولاً: اندیشه‌های جدید و مکتب‌های فلسفی که از اروپا به ایران آمده، به خصوص تفکرات ماتریالیستی و مکتب مارکسیسم، در حال گسترش در جامعه است.

ثانیاً: حوزه‌های علمیه آمادگی لازم برای مواجهه با این افکار و اندیشه‌ها را ندارد و تدریس فلسفه و مباحث فلسفی که می‌تواند زمینه نقد و ارزیابی مکاتب و اندیشه‌های جدید را فراهم کند، رونقی ندارد و مورداستقبال مدیران حوزه قرار نمی‌گیرد و در برنامه درسی طلاب جایگاهی ندارد. پس از بررسی شرایط حوزه قرار اوضاع فرهنگی ایران، ایشان اقدامات زیر را آغاز کرد و با پشتکار بی‌مانند خود و در حوزه شروع کنم.»

۱ تدریس فلسفه، ناظر بر مسائل روز فلسفی؛ ایشان علاوه بر تدریس شفای ابن سینا و اسفرار ملاصدرا، تصمیم گرفت یک دوره فلسفه اسلامی را به سبکی که مسائل روز در آن طرح شده باشد، تدریس و تالیف کند. به همین منظور کلاسی تشکیل داد که طلاب بر جسته و آشنا به مسائل در آن شرکت می‌کردند. در این کلاس مکتب‌های فلسفی و به خصوص مارکسیسم موردنقد و بررسی قرار می‌گرفت. حاصل این جلسات، کتاب «أصول فلسفه و روش رئالیسم» می‌باشد که شامل متن اصلی و پاورقی‌های توضیحی است. متن را علامه طباطبایی نوشته و پاورقی‌ها را استاد شهید مطهری که در آن جلسات حضور داشته، به اصل مباحث افزوده است. این کتاب در روشن کردن افکار طلاب و دانشجویان و دانش پژوهان نقش تعیین کننده در تاریخ معاصر ایران داشته است.

علامه طباطبایی و مطهری در این کتاب نشان دادند که می‌توان از ذخیره فلسفی صدرایی بهره گرفت و متناسب با مهم ترین مسئله‌های فلسفی روز، مجموعه‌ای تألیف کرد که پاسخگوی نیازهای ما در همین عصر باشد. ویزگی دیگر این کتاب که تا آن روز در حوزه فلسفه در ایران سابقه نداشت،

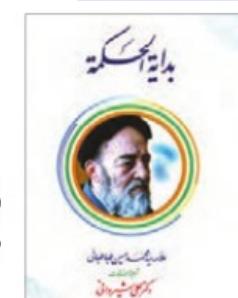


علامه درباره وضع حوزه‌های علمیه در هنگام ورود خود به قم می‌گوید: «...[در آن ایام] نه از فلسفه و علوم خیری بود و نه از تفسیر قرآن و نه سایر پخش‌های کتاب و سنت، بلکه فقط فقه و اصول تدریس می‌شد که فقط پخشی از سنت پیامبر و ائمه نایاب بود. بر خود نمی‌گیرد و در برنامه درسی طلاب جایگاهی ندارد. پس از بررسی شرایط حوزه قرار از سنت پیامبر و ائمه نایاب بود. بر خود لازم دید که یک درس فلسفه، یک درس تفسیر قرآن و یک درس اخلاق را در حوزه شروع کنم.»



کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم که

اوین جلد ان در سال ۱۳۲۲ چاپ شده، در پنجم جلد انتشار یافته است.





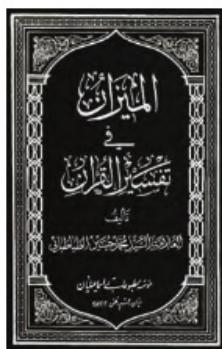
که در مباحث مهمی مثل شناخت و عیت، دیدگاه‌های فیلسفه اروپایی و ماتریالیست‌ها را با دیدگاه خود در فلسفه اسلامی مقایسه کنند و ارزیابی خود را ارائه دهند. این کار، در برخی آثار استاد مطهری نیز ادامه پیدا کرد.^۱

ایشان، همچنین دو کتاب درسی در دو سطح برای تدریس فلسفه تألیف کرد به نام «بِدایَةُ الْحِكْمَةِ» که برای تدریس در سطح اوّلیه است و «نَهَايَةُ الْحِكْمَةِ» که برای تدریس در سطح بالاتر و تخصصی تراست.

۲ احیاء تدریس و تفسیر قرآن کریم: یکی از اقداماتی که در آن عصر ضروری بود، توجه دادن جامعه به آموزه‌های قرآن کریم و بهره‌مندی از آن در زندگی روزمره و تحولات اجتماعی بود. علامه، همان طور که خود نوشت‌اند، جلسه تفسیری تشکیل داد و به تفسیر قرآن با سبکی جدید پرداخت که نتیجه آن تألیف یک تفسیر ۲۰ جلدی است. ایشان در این تفسیر، آیات قرآن کریم را به کمک آیات دیگر تفسیر می‌کند و نشان می‌دهد که این کتاب آسمانی یک منظومه و یک مجموعه کاملاً منسجم است. ایشان علاوه بر این، برای تبیین بیشتر آیات و برای پیوند با مسائل روز، به مباحث مستقل فلسفی می‌پردازد و مجموعه‌ای غنی از مباحث فلسفی را در کنار تفسیر آیات ارائه می‌دهد.

۳ علامه طباطبائی: در نظر داشت که فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود را از محدوده حوزه فراتر برد و به دانشگاه‌ها و حتی به محیط‌های فرهنگی جهانی بکشاند. ایشان، با استادان دانشگاه ملاقات می‌کرد و برای آنها جلساتی تشکیل می‌داد. رنج آمد و شد به تهران با وسایل نقلیه عمومی آن روزگار به خود هموار می‌کرد تا در تهران با خاورشناسان بزرگ و فیلسفانی که برای تحقیق به ایران آمده بودند، دیدار و گفت‌وگو کند و روح تفکر و فلسفه اسلامی و مذهب تشیع را به ایشان بشناساند. به برکت همین فعالیت‌ها آثار استاد به زبان‌های اروپایی برگردانده شد و تفکر شیعی به جهان غرب نیز راه یافت.

۱. مثلاً در درس‌های شرح منظومه و شفای استاد مطهری که با حضور اساتید بر جسته دانشگاهی که آشنا به فلسفه غرب بودند، مانند دکتر بزرگمهر، دکتر مجتبی، دکتر داوری و دکتر حداد عادل تشکیل می‌شد، طرح مباحث به شیوه تطبیقی صورت می‌گرفت.



نگاه تطبیقی به فلسفه بود، علامه و استاد مطهری در این کتاب تلاش می‌کنند که در مباحث مهمی مثل معرفت‌شناسی و وجودشناسی، دیدگاه‌های فیلسفه اروپایی و ماتریالیست‌ها را با دیدگاه خود در فلسفه اسلامی مقایسه کنند و ارزیابی خود را ارائه دهند. این روش تألف، در برخی از آثار استاد مطهری نیز ادامه پیدا کرد.^۱

علامه طباطبائی، همچنین دو کتاب درسی در دو سطح برای تدریس فلسفه نوشته به نام «بِدایَةُ الْحِكْمَةِ»، برای تدریس در سطح اوّلیه و «نَهَايَةُ الْحِكْمَةِ»، برای تدریس در سطح بالاتر و تخصصی تر.

۴ احیاء تدریس و تفسیر قرآن کریم: یکی از اقداماتی که در آن عصر ضروری بود، توجه دادن جامعه به آموزه‌های قرآن کریم و بهره‌مندی از آن در زندگی روزمره و تحولات اجتماعی بود. علامه، همان طور که خود نوشت‌اند، جلسه تفسیری تشکیل داد و به تفسیر قرآن با سبکی جدید پرداخت که نتیجه آن تألیف یک تفسیر ۲۰ جلدی است. ایشان در این تفسیر، هر آیه از قرآن کریم را به کمک آیات دیگر تفسیر می‌کند و نشان می‌دهد که این کتاب آسمانی یک منظومه و یک مجموعه کاملاً منسجم است. ایشان علاوه بر این، برای تبیین بیشتر آیات و برای پیوند با مسائل روز، به مباحث مستقل فلسفی نیز می‌پردازد و مجموعه‌ای غنی از مباحث فلسفی را در کنار تفسیر آیات ارائه می‌دهد.

۵ ارتباط با مراکز دانشگاهی و فرهنگی: علامه طباطبائی در نظر داشت که فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود را از محدوده حوزه فراتر برد و به دانشگاه‌ها و حتی به محیط‌های فرهنگی جهانی بکشاند. از این رو ایشان، با استادان دانشگاه ملاقات می‌کرد و برای آنها جلساتی تشکیل می‌داد. ایشان، سالیان متتمدی در عین فقر و باقاعدت در زندگی، رنج آمد و شد به تهران با وسایل نقلیه عمومی آن روزگار را بر خود هموار می‌نمود تا در تهران با خاورشناسان بزرگ و فیلسفانی که برای تحقیق به ایران آمده بودند، دیدار و گفت‌وگو کند و روح تفکر و فلسفه اسلامی و مذهب تشیع را به شیوه تطبیقی صورت می‌گرفت.

۱. مثلاً در درس‌های شرح منظومه و شفای استاد مطهری که با حضور اساتید بر جسته دانشگاهی که آشنا به فلسفه غرب بودند، مانند دکتر بزرگمهر، دکتر مجتبی، دکتر داوری و دکتر حداد عادل و دکتر غفاری تشکیل می‌شد، طرح مباحث به شیوه تطبیقی صورت می‌گرفت.

هانری کُرین، فیلسوف برجسته فرانسوی که حدود ۲۰ سال با دانشگاه تهران همکاری می کرد، در ملاقات های متعددی با علامه طباطبایی، از نظرات ایشان درباره فلسفه، عرفان و مکتب شیعه استفاده کرد. حاصل مذکرات کرین با علامه، دو جلد کتاب تحت عنوان «شیعه» و «رسالت تشیع» در دنیای امروز می باشد.



تربیت شاگردان: حلقه های فکری و جلسات تدریسی که علامه طباطبایی در قم آغاز کرد، گرچه در ابتداء کم جمعیت و گمنام بود، اما به سرعت به مهم ترین جریان فکری و علمی قم تبدیل شد و آنان که به دنبال تحول در حوزه های علمیه و روزآمد کردن مباحث فلسفی و فکری بودند، گرد این استاد جمع شدند، شاگردانی ممتاز و مستعد چون استاد شهید مطهری، شهید دکتر بهشتی، شهید دکتر باهنر، آیت الله جوادی آملی، آیت الله حسن زاده آملی و آیت الله محمد تقی مصباح و بسیاری دیگر از متفکران معاصر.

این متفکران و اندیشمندان که بسیاری از آنان از باران صمیمی امام خمینی بودند بازوی فکری و فرهنگی نهضت اسلامی امام خمینی را به وجود آورده اند، صدها کلاس درس و هزاران کتاب در زمینه فلسفه و سایر علوم اسلامی تألیف کردند و جیات فرهنگی نهضت را تعزیه نمودند.

تطبیق و مقایسه

با توجه به آنچه درباره امام خمینی و علامه طباطبایی در اینجا آمد، این دو شخصیت را با هم مقایسه کنید و ویژگی های مشترک آنها را بیان نمایید.

هانری کرین در سال ۱۹۰۳ در پاریس متولد شد و در دانشگاه سورین تحصیل کرد، وی علاوه بر زبان های اروپایی با زبان های فارسی و عربی هم آشنا بود. وی متخصص در فلسفه نومانس، پدیدارشناسی هایدگر و هوسرل و نیز آشنا با اندیشه های سهپروردی و عرفان اسلامی بود. برخی کتاب های وی مربوط به اسلام و ایران هستند، مانند:

اسلام ایرانی، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، تاریخ فلسفه اسلامی، از هایدگر تا سهپروردی و ابن سينا و تمثیل عرفانی، وی در سال ۱۹۷۸ درگذشت.

هانری کُرین، فیلسوف برجسته فرانسوی که حدود ۲۰ سال با دانشگاه تهران همکاری می کرد، در ملاقات های متعددی با علامه طباطبایی، از نظرات ایشان درباره فلسفه، عرفان و مکتب شیعه استفاده کرد. حاصل مذکرات کرین با علامه، دو جلد کتاب تحت عنوان «شیعه» و «رسالت تشیع» در دنیای امروز می باشد.

تربیت شاگردان: حلقه های فکری و جلسات تدریسی که علامه طباطبایی در قم آغاز کرد، گرچه در ابتداء کم جمعیت و گمنام بود، اما به سرعت به مهم ترین جریان فکری و علمی قم تبدیل شد و آنان که به دنبال تحول در حوزه های علمیه و روزآمد کردن مباحث فلسفی و فکری بودند، گرد این استاد جمع شدند، شاگردانی ممتاز و مستعد چون استاد شهید مطهری، شهید دکتر بهشتی، شهید دکتر باهنر، آیت الله جوادی آملی، آیت الله حسن زاده آملی و آیت الله محمد تقی مصباح و بسیاری دیگر از متفکران معاصر.

این متفکران و اندیشمندان که بسیاری از آنان از باران صمیمی امام خمینی نیز بودند، بازوی فکری و فرهنگی نهضت اسلامی امام خمینی را به وجود آورده اند و صدها کلاس درس و کتاب های متعدد در زمینه فلسفه و سایر علوم اسلامی تألیف کردند و جیات فرهنگی نهضت را تعزیه نمودند.

هانری کرین در سال ۱۹۰۳ در پاریس متولد شد و در دانشگاه سورین تحصیل کرد، وی علاوه بر زبان های اروپایی با زبان های فارسی و عربی هم آشنا بود. وی متخصص در فلسفه نومانس، پدیدارشناسی هایدگر و هوسرل و نیز آشنا با اندیشه های سهپروردی و عرفان اسلامی بود. برخی کتاب های وی مربوط به اسلام و ایران هستند، مانند:

اسلام ایرانی، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، تاریخ فلسفه اسلامی، از هایدگر تا سهپروردی و ابن سينا و تمثیل عرفانی، وی در سال ۱۹۷۸ درگذشت.

تطبیق و مقایسه

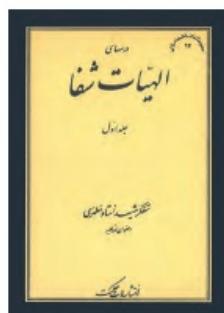
با توجه به آنچه درباره امام خمینی و علامه طباطبایی در اینجا آمد، این دو شخصیت را با هم مقایسه کنید و ویژگی های مشترک آنها را بیان نمایید.



بر جسته ترین شاگرد

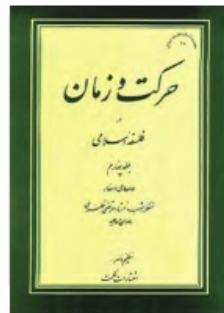
بنا به بیان امام خمینی و علامه طباطبایی، متفکر شهید مرتضی مطهری شاگرد ممتاز این دو استاد بزرگ بهشمار می‌آید. شهید مطهری که درس‌های مقدماتی را در حوزه علمیه مشهد گذرانیده بود، به قم مهاجرت کرد تا روح تشنۀ و در طلب خود را سیراب نماید.

مرحوم مطهری هوش فوق العاده‌ای داشت، هر حرفی که می‌گفت، می‌گرفت و به مفتش می‌رسید. هرچه می‌گفتند هر نهی رفت، مطمئن بودند می‌روند. وقتی که ایشان در جلسه درس حاضر می‌شدند (با اینکه عبارت خوبی نیست ولی مقصود را بدان می‌کند) با آمدن او بنده از شوق و شعف، حالت رقص پیدا می‌کرد، به جهت اینکه می‌گفت، «آنها باید از شهادت شهید مطهری (بیانات علامه بعد از شهادت شهید مطهری)



برای مطالعه

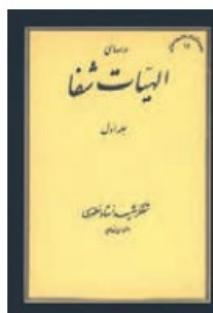
ایشان درباره دوره نوجوانی خود می‌گوید: «تا آنجا که من از تحولات روحی خودم به یاد دارم، از سن سیزده سالگی این دغدغه در من پیدا شد و حساسیت عجیبی نسبت به مسائل مربوط به خدا پیدا کرده بودم. پرسش‌ها، یکی پس از دیگری بر اندیشه‌ام هجوم می‌آورد. در سال‌های اول مهاجرت به قم، چنان در این اندیشه‌ها غرق بودم که شدیداً میل به «نهایی» در من پدید آمده بود... در آن وقت نمی‌خواستم در ساعات فراغت از درس و مباحثه، به موضوع دیگری بیندیشم و در واقع اندیشه در هر موضوع دیگر را پیش از آنکه مشکلاتم در این مسائل حل گردد، بیهوده و اتلاف وقت می‌شمردم... به یاد دارم که در همان آغاز طلبگی فیلسوفان و عارفان و متكلمان، هرچند با اندیشه‌های ایشان آشنا نبودم، اما از سایر علماء و دانشمندان و از مختاران و مکتشفان در نظرم عظیم‌تر می‌نمودند، تنها به این دلیل که آنها را قهرمانان صلحه این اندیشه‌ها می‌دانستم... تحصیل رسمی علوم عقلی (فلسفه) را از سال ۱۳۲۳ آغاز کردم. این میل را همیشه در خود احساس می‌کردم که با منطق و اندیشه‌های دینی از نزدیک آشنا گردم و آراء و عقاید آنها را در کتب خودشان بخوانم. دقیقاً یادم نیست، در سال



بر جسته ترین شاگرد

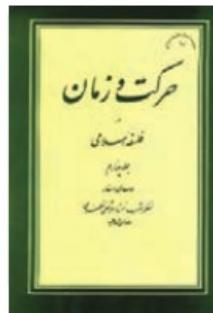
بنا به بیان امام خمینی و علامه طباطبایی، متفکر شهید مرتضی مطهری شاگرد ممتاز این دو استاد بزرگ بهشمار می‌آید. شهید مطهری که درس‌های مقدماتی را در حوزه علمیه مشهد گذرانیده بود، به قم مهاجرت کرد تا روح تشنۀ و در طلب خود را با حضور در این شهر و بهره‌مندی از استاد بزرگ حوزه علمیه قم سیراب نماید.

(بیانات علامه بعد از شهادت شهید مطهری)



برای مطالعه

استاد مطهری درباره دوره نوجوانی و جوانی خود می‌گوید: «تا آنجا که من از تحولات روحی خودم به یاد دارم، از سن سیزده سالگی این دغدغه در من پیدا شد و حساسیت عجیبی نسبت به مسائل مربوط به خدا پیدا کرده بودم. پرسش‌ها، یکی پس از دیگری بر اندیشه‌ام هجوم می‌آورد. در سال‌های اول مهاجرت به قم، چنان در این اندیشه‌ها غرق بودم که شدیداً میل به «نهایی» در من پدید آمده بود... در آن وقت نمی‌خواستم در ساعات فراغت از درس و مباحثه، به موضوع دیگری بیندیشم و در واقع اندیشه در هر موضوع دیگر را پیش از آنکه مشکلاتم در این مسائل حل گردد، بیهوده و اتلاف وقت می‌شمردم...



به یاد دارم که در همان آغاز طلبگی فیلسوفان و عارفان و متكلمان، هرچند با اندیشه‌های ایشان آشنا نبودم، اما از سایر علماء و دانشمندان و از مختاران و مکتشفان در نظرم عظیم‌تر می‌نمودند، تنها به این دلیل که آنها را قهرمانان صلحه این اندیشه‌ها می‌دانستم... تحصیل رسمی علوم عقلی (فلسفه) را از سال ۱۳۲۳ آغاز کردم. این میل را همیشه در خود احساس می‌کردم که با منطق و اندیشه‌های دینی از نزدیک آشنا

۱۳۲۵ بود که با برخی کتب مادین که از طرف حزب توده ایران به زبان فارسی منتشر می شد و یا به زبان عربی در مصر مثلاً منتشر شده بود آشنا شدم... در سال ۱۳۲۹ در محضر درس حضرت استاد، علامه کبیر آقای طباطبائی روحی فداه که چند سالی بود به قم آمد و بودند و چندان شناخته نبودند، شرکت کرد و فلسفه بوعلی را نزد معظم‌له آموختم و در یک حوزه درس خصوصی که ایشان برای بررسی فلسفه مادی تشکیل داده بودند نیز حضور یافتم. کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» که در بیست سال اخیر نقش تعیین کننده‌ای در ارائه بی‌پایگی فلسفه مادی برای ایرانیان داشته است، در آن مجموع پربرکت پایه‌گذاری شد.» (مجموعه‌های آثار، جلد ۱، ص ۴۴۱ تا ۴۴۳)



الگویی از نظام فکری

در درس سوم کتاب فلسفه سال قبل خواندیم که هر فلسفه‌ای سبک زندگی خاص خود را به دنبال دارد. به طوری که یک فلسفه الهی نظری فلسفه افلاطون و فارابی رنگ و بوی زندگی را الهی می‌کند و یک فلسفه مبتنی بر اصالحت حس و ماده، غایات و اهداف زندگی را در محدوده امور مادی قرار می‌دهد.

اکنون در اینجا می‌خواهیم همان حقیقت را به زبانی دیگر بیان کنیم که ساختار و نظام فکری هر فرد، مشابه با یک درخت است که میانی فلسفی بذیرفته شده توسط آن فرد به منزله ریشه آن درخت می‌باشد و سایر افکار و اندیشه‌های اوی مانند نگاه او به زندگی، به سیاست و خانواده شاخ و برگ‌های آن درخت شمرده می‌شوند. از این رو به میزانی که آن ریشه کم عیب و سالم باشد، شاخ و برگ‌های قوی و محکمی نیز خواهد داشت.

این درخت اندیشه، همان چیزی است که امروزه «نظام فکری» نامیده می‌شود. در این مورد، افراد را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱ کسانی که کمتر اهل اندیشه‌ورزی هستند و اصولاً یک نظام فکری مشخص شده برای خود ندارند. اینان زندگی‌شان را به تقلید از دیگران می‌گذرانند و تصمیم‌گیری آنها تابع جو حاکم بر جامعه است.



گردم و آرا و عقاید آنها را در کتب خودشان بخوانم. دقیقاً یاد نیست، در سال ۱۳۲۵ بود که با برخی کتب مادین که از طرف حزب توده ایران به زبان فارسی منتشر می شد و یا به زبان عربی در مصر مثلاً منتشر شده بود آشنا شدم... در سال ۱۳۲۹ در محضر درس حضرت استاد، علامه کبیر آقای طباطبائی روحی فداه که چند سالی بود به قم آمد و بودند و چندان شناخته نبودند، شرکت کرد و فلسفه بوعلی را نزد معظم‌له آموختم و در یک حوزه درس خصوصی که ایشان برای بررسی فلسفه مادی تشکیل داده بودند نیز حضور یافتم. کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» که در بیست سال اخیر نقش تعیین کننده‌ای در ارائه بی‌پایگی فلسفه مادی برای ایرانیان داشته است، در آن مجموع پربرکت پایه‌گذاری شد.» (مجموعه‌های آثار، جلد ۱، ص ۴۴۱ تا ۴۴۳)



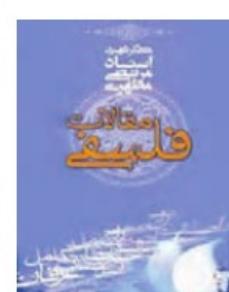
الگویی از نظام فکری و عملی

در درس سوم کتاب فلسفه سال قبل خواندیم که هر فلسفه‌ای سبک زندگی خاص خود را به دنبال دارد. به طوری که یک فلسفه الهی نظری فلسفه افلاطون و فارابی رنگ و بوی معنوی و الهی به زندگی می‌بخشد و یک فلسفه مبتنی بر اصالحت حس و ماده، سبک زندگی مادی را به ارمغان می‌آورد.

اکنون در اینجا می‌خواهیم همان حقیقت را به زبانی دیگر بیان کنیم و بگوییم که ساختار و نظام فکری هر فرد، مشابه با یک درخت است که دارای ریشه و شاخ و برگ و ثمراتی است. ریشه این درخت، مبانی فلسفی پذیرفته شده توسط آن فرد می‌باشد و سایر افکار و اندیشه‌های اوی، از جمله نگاه اوی به زندگی، به سیاست و به خانواده، شاخ و برگ‌های آن درخت شمرده می‌شوند. از این رو به میزانی که آن ریشه کم عیب و سالم باشد، شاخ و برگ‌های نیز کم عیب و سالم خواهد بود و هر قدر که ریشه قوی و استوار باشد، شاخ و برگ‌های نیز قوی و محکم خواهد بود.

افراد جامعه را از نظر درخت اندیشه‌شان، می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱ کسانی که کمتر اهل اندیشه‌ورزی هستند و اصولاً یک نظام فکری مشخص شده برای خود ندارند. اینان زندگی‌شان را به تقلید از دیگران می‌گذرانند و تصمیم‌گیری آنها تابع جو حاکم بر جامعه است.





۲ کسانی که وارد عرصه تفکر شده و دارای افکار فلسفی شده‌اند، اما هنوز آن افکار فلسفی به خوبی در آنها شکل گرفته و نه هنوز می‌توانند میان آن افکار و مسائل زندگی ارتباط برقرار کنند. اینان، گاهی براساس افکار خود تصمیم می‌گیرند و گاهی بیرون از آن اساس. اینان در حال رشد و پیشرفت هستند.



۳ برخی از افراد در انتخاب ریشه درخت و پایه نظام فکری خود دچار خطأ و اشتباه می‌شوند و ریشه‌ای ناکارآمد و ناسالم در زمین زندگی قرار می‌دهند و در نتیجه، به یک سبک زندگی معیوب و ناسالم می‌رسند.



۴ گروهی از افراد نیز هستند که هم ریشه درخت فکری را به درستی انتخاب کرده‌اند و پایه‌های استواری برای نظام فکری خود ساخته‌اند و هم با دقت و تأمل فراوان و با عقلانیت بالا، شاخ و برگ‌های سالم و قوی و استواری از آن ریشه استباط و استخراج کرده‌اند. در نتیجه، وقتی که به طور مثال، درباره فرهنگ صحبت می‌کنند، مخاطب فهیم می‌داند که این سخن دقیقاً برگرفته از مبانی فلسفی اوست و این سخن به منزله شاخه و آن مبانی به منزله ریشه همین شاخه است.



۵ بسیاری هم هستند که مبنای و ریشه خوبی برای ساختمان اندیشه‌ای خود انتخاب کرده‌اند، اما آن قدرت عقلی و تفکری را ندارند که میان این مبانی و تصمیم‌گیری‌های زندگی، در سیاست، خانواده، اقتصاد و نظایر آن بیوند ایجاد کنند. لذا درخت اندیشه‌آنها شاخ و برگ‌های شاداب و مناسبی ندارد.

خودارزیابی

هر کدام از ما خوب است که خود را ارزیابی کنیم و بینیم که جزء کدام دسته قرار می‌گیریم و برای رسیدن به آینده بهتر باید چگونه عمل نماییم.

سبک زندگی و آثار مکتوب و غیرمکتوب شهید مطهری نشان دهنده آن است که ایشان موفق شده براساس عیقق ترین اندیشه‌های فلسفی که بانیوغ فکری خود را دستاد و حکیم بزرگ سخنان مخصوصین کسب کرده بود، یک نظام فکری و عملی خردمندانه را سامان دهد که در عین اتكا به میراث ماندگار تمدن اسلامی، پاسخگوی نیازهای زمان و عصر



فیزیک‌دانی در اندیشه فلسفه
آخرین یادداشت شهید فخری‌زاده، در
ولای شخصی اش چنین است:
«به ام خواوند جان و خود»

کوین برتر اندیشه پرنگزند
... از دید خود، حیات پعنی قدرت ایجاد
تعامل با محیط پیرامون و تأثیرگذاری بر
آن و تأثیرپذیری از آن، و حیات، و قوتی
متعلی است که این تعامل منجر به رشد
دو طرف تأثیرگذار و تأثیرپذیر می‌شود»
دکتر فخری‌زاده سپس درباره ضرورت
حیات فلسفی نکاتی می‌گوید و
سوال‌هایی چند پیش روی فلسفون
می‌نگد تا آنجا که من نویسد:

«ایا فلسفون این حصه تن به رویارویی
جدی با مسائل سگنین علمی می‌دهند؟
چند مقاله داریم که به نقد تفسیرهای
فلسفی ناشی از علم، براساس مبانی
فلسفی ناشی از علم، براساس مبانی
در نامه ای خطاب به یکی از شاگردانش
می‌نویسند:

«برادر غریبزی، ...
باسلام خوشحال که مطالب رامی خواهیم
دقت نمی‌کنی، نظری می‌دهی و سوال
می‌کنی، فیزیک و فلسفه نه تنها به هم
ربط دارند، بلکه در صورت مرزها
می‌توانند برای یکدیگر خوارگ تهیه کنند،
پشتیبان هم باشند و در سیاری از موارد،
یکدیگر راصلاح نمایند ...
از دید من، فیزیک، عرقان از مسیر
طبیعت است، من بنا ندارم از فیزیک به
خدا برسم، چرا که به خلا رسیدن نه با
فلسفه امکان پذیر است، نه با فیزیک؛
بلکه با فیزیک جلوه‌های زیبای حضرت
حق را می‌یابم، لنت می‌برم و آن شاهله
بر ایمان افزوده می‌شود ...» (سده‌شنیه
ششم تیر ۱۳۸۸، ساعت ۱۷:۵۵)

۲ کسانی که وارد عرصه تفکر شده و دارای افکار فلسفی هستند، اما هنوز آن افکار فلسفی به خوبی در آنها شکل نگرفته و هنوز نمی‌توانند میان آن افکار و مسائل زندگی ارتباط برقرار کنند. اینان، گاهی براساس افکار خود تصمیم می‌گیرند و گاهی بیرون از آن اینان در حال رشد و پیشرفت هستند.

۳ برخی از افراد در انتخاب ریشه درخت و پایه نظام فکری خود دچار خطأ و اشتباه شده و ریشه‌ای ناکارآمد و ناسالم در زمین زندگی قرار داده‌اند و در نتیجه، به یک سبک زندگی معیوب و ناسالم رسیده‌اند.

۴ گروهی از افراد نیز هستند که هم ریشه درخت فکری را به درستی انتخاب کرده‌اند و پایه‌های استواری برای نظام فکری خود ساخته‌اند و هم با دقت و تأمل فراوان و با عقلانیت بالا، شاخ و برگ‌های سالم و قوی و استواری از آن ریشه استباط و استخراج کرده‌اند. در نتیجه، وقتی که به طور مثال، درباره فرهنگ صحبت می‌کنند، مخاطب فهیم می‌داند که این سخن دقیقاً برگرفته از مبانی فلسفی اوست و به همان ریشه بازمی‌گردد.

خودارزیابی

هر کدام از ما خوب است که خود را ارزیابی کنیم و بینیم که جزء کدام دسته قرار می‌گیریم و برای رسیدن به آینده بهتر باید چگونه عمل نماییم.

سبک زندگی و آثار مکتوب و غیرمکتوب شهید مطهری نشان دهنده آن است که ایشان نمونه عالی و برجسته گروه چهارم می‌باشد و موفق شده براساس عیقق ترین اندیشه‌های فلسفی که بانیوغ فکری خود را دستاد و حکیم بزرگ معاصر آموخته بود و با تفکر در قرآن کریم و سخنان معصومین کسب کرده بود، یک نظام فکری و عملی خردمندانه را سامان دهد. این نظام فکری و عملی در عین اتكا به میراث ماندگار تمدن اسلامی، پاسخگوی نیازهای زمان و عصر حاضر ما می‌باشد و ما می‌توانیم تأثیر دیدگاه‌های فلسفی ایشان را در آثاری که در رابطه با زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه نوشته است، به خوبی مشاهده کنیم. برای اثبات این حقیقت دو نمونه از آن را در قالب دو تمرین در اینجا می‌آوریم.

نیازهای زمان و عصر حاضر ما باشد. به عبارت دیگر، مامی توانیم تأثیر دیدگاه‌های فلسفی ایشان را در آثاری که در رابطه بازندگی اجتماعی، اقتصادی جامعه نوشته است، به خوبی مشاهده کنیم. برای اثبات این حقیقت می‌توان نمونه‌های فراوانی را در آثار ایشان به عنوان شاهد آورد، ولی ما به دو مورد بسنده می‌کنیم.



ذکر نمونه

عدالت، یک آرمان فطری انسان‌هاست. همه آرزو می‌کنند که در یک جامعه عادلانه زندگی کنند. فیلسوفان علوم سیاسی همواره تلاش کرده‌اند با یک تبیین فلسفی ضرورت عدالت و ابعاد آن را روشن کنند. شهید مطهری کتابی دارد با نام «عدل الهی». ایشان در این کتاب جایگاه عدل را در «وجودشناسی» تبیین می‌کند و ثمرات آن را تا ابعاد مختلف حیات اجتماعی انسان نشان می‌دهد. اکنون به عبارتی از ایشان توجه کنید که در عین کوتاهی، سیمای کلی کتاب را به ما نشان می‌دهد. ایشان می‌گوید:

«در قرآن^۱، از توحید گرفته تا معاد،
از نبوت تا امامت و زعامت،
واز آرمان‌های فردی
تا هدف‌های اجتماعی
همه بر محور عدل استوار شده است ...

عدل قرآن، آنجا که به توحید یا معاد مربوط می‌شود، به نگرش انسان به هستی و آفرینش،
شكل خاصی می‌دهد و به عبارت دیگر، نوعی «جهان‌بینی» است.
آنچا که به نبوت و تشریع و قانون مربوط می‌شود، یک «مقیاس» و «معیار» قانون‌شناسی است...
آنچا که به امامت و رهبری مربوط می‌شود، یک شایستگی است،
آنچا که پایی اخلاق به میان می‌آید، آرمانی انسانی است،
و آنجا که به اجتماع کشیده می‌شود، یک مسئولیت است.^۲

با توجه به آموخته‌های قبلی درباره «هستی‌شناسی» و «فلسفه‌های مضاف»، ببینید که هر یک از عبارت‌های ایشان مربوط به کدام یک از فلسفه‌های مضاف زیر است، شماره مخصوص آن فلسفه را رویه روی عبارت بنویسید.

۱ انسان‌شناسی فلسفی **۲ فلسفه اجتماع**
۳ فلسفه دین **۴ فلسفه اخلاق**
۵ فلسفه فقه **۶ فلسفه های مضاف**

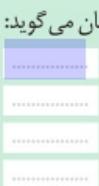
(توجه: ممکن است برخی عبارت‌ها به دو مورد از فلسفه‌های مضاف مربوط باشد.)

۱. آمدن کلمه «قرآن»، در اینجا به معنی یک بحث صرفاً تفسیری نیست، بلکه ایشان می‌خواهد تبیین فلسفی خود را از دیدگاه قرآن و نیز حکمای اسلامی بیان کند.

۲. رهبری جامعه.

۳. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱، ص ۶۱

ذکر نمونه



عدالت، آرمان فطری انسان‌هاست. همه آرزو می‌کنند که در یک جامعه عادلانه زندگی کنند. فیلسوفان علوم سیاسی همواره تلاش کرده‌اند با یک تبیین فلسفی ضرورت عدالت و ابعاد آن را روشن کنند. شهید مطهری کتابی دارد با نام «عدل الهی». ایشان در این کتاب جایگاه عدل را در «وجودشناسی» تبیین می‌کند و ثمرات آن را تا ابعاد مختلف حیات اجتماعی انسان نشان می‌دهد. اکنون به عبارتی از ایشان توجه کنید که در عین کوتاهی، سیمای کلی کتاب را به ما نشان می‌دهد. ایشان می‌گوید:

«در قرآن^۱، از توحید گرفته تا معاد،
از نبوت تا امامت و زعامت،
واز آرمان‌های فردی
تا هدف‌های اجتماعی
همه بر محور عدل استوار شده است ...

عدل قرآن، آنجا که به توحید یا معاد مربوط می‌شود، به نگرش انسان به هستی و آفرینش،
شكل خاصی می‌دهد و به عبارت دیگر، نوعی «جهان‌بینی» است.

آنچا که به نبوت و تشریع و قانون مربوط می‌شود، یک «مقیاس» و «معیار» قانون‌شناسی است...
آنچا که به امامت و رهبری مربوط می‌شود، یک شایستگی است،
آنچا که پایی اخلاق به میان می‌آید، آرمانی انسانی است،
و آنجا که به اجتماع کشیده می‌شود، یک مسئولیت است.^۲

با توجه به آموخته‌های قبلی درباره «هستی‌شناسی» و «فلسفه‌های مضاف»، ببینید که هر یک از عبارت‌های ایشان مربوط به کدام یک از فلسفه‌های مضاف زیر است، شماره مخصوص آن فلسفه را رویه روی عبارت بنویسید.

۱ انسان‌شناسی فلسفی

۲ فلسفه اجتماع

۳ فلسفه دین

۴ فلسفه اخلاق

۵ فلسفه فقه

۶ فلسفه های مضاف

۱. آمدن کلمه «قرآن»، در اینجا به معنی یک بحث صرفاً تفسیری نیست، بلکه ایشان می‌خواهد تبیین فلسفی خود را از دیدگاه قرآن و نیز حکمای اسلامی بیان کند.

۲. رهبری جامعه.

۳. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱، ص ۶۱

۵ فلسفه فقه ۶ فلسفه اخلاق ۷ فلسفه دین

(توجه: ممکن است برخی عبارت‌ها به دو مورد از فلسفه‌های مضاف مربوط باشد)

ذکر نمونه

آثار مکتوب شهید مطهری مبنای ترین موضوعات فلسفی تأثیری ترین موضوعات فردی و اجتماعی را شامل می‌شود، که می‌توانیم این آثار را از آثار فلسفی محض تا آثار مربوط به زندگی جاری در سه پله و رتبه، از بسیار فلسفی تا موضوعات جاری قرار دهیم. نام برخی از آثار ایشان را در اینجا آورده‌ایم. شما صرفاً براساس نام کتاب‌ها، آن طور که خود تشخیص می‌دهید، رتبه‌های آنها را مشخص کنید.

حرکت و زمان (شرح کتاب اسنفار ملاصدرا) (۵ جلد)	خدمات مقابله ایران و اسلام	انسان و سروش	فلسفه تاریخ	تکامل اجتماعی انسان
مقالات فلسفی (۳ جلد)	نظام اقتصادی اسلام	انسان کامل نظام حقوق زن در اسلام	فلسفه اخلاق	حقوق زن در اسلام
داستان راستان	درس‌های کتاب شفای ابن سينا (۳ جلد)	خدا در زندگی	فاطر	درس‌های کتاب شفای ابن سينا (۳ جلد)
ازادی معنوی	شرح منظمه ملاحده	سرمه نبوی	حق و باطل	حق و باطل
تمیل و تربیت	سیزوری	هدف زندگی	عدل الیغ	عدل الیغ
دسته‌بندی				
کتاب‌های فلسفی محض				
کتاب‌های مبانی				
کتاب‌های مسائل جاری				

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ تقریرات درس فلسفه امام خمینی، ج ۱ تا ۳، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۲ مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱. انتشارات صدرا.
- ۳ مجموعه آثار جلد ۶ (اصول فلسفه و روش رنالیسم) علامه طباطبائی و استاد مطهری، انتشارات صدرا.
- ۴ مهرتابان (یادنامه علامه طباطبائی)، علامه حسینی تهرانی، انتشارات علامه طباطبائی.
- ۵ یادنامه استاد شهید مطهری (۲ جلد)، جمعی از نویسندگان، انتشارات انقلاب اسلامی.
- ۶ نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی.
- ۷ سیری در زندگانی استاد مطهری، انتشارات صدرا.
- ۸ دیوان شعر امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۹ ترجمه و شرح بدایه الحکمه علامه طباطبائی، علی شیروانی، انتشارات دارالفکر.
- ۱۰ درآمدی بر نظام جامع اندیشه استاد مطهری، به اهتمام علی اصغر خندان، ندای فطرت.



ذکر نمونه

آثار مکتوب شهید مطهری مبنای ترین موضوعات فلسفی تأثیری ترین موضوعات فردی و اجتماعی را شامل می‌شود که می‌توانیم این آثار را از آثار فلسفی محض تا آثار مربوط به زندگی جاری در سه پله و رتبه، از بسیار فلسفی تا موضوعات جاری قرار دهیم. نام برخی از آثار ایشان را در اینجا آورده‌ایم. شما صرفاً براساس نام کتاب‌ها، آن طور که خود تشخیص می‌دهید، رتبه‌های آنها را مشخص کنید.

حرکت و زمان (شرح کتاب اسنفار ملاصدرا) (۵ جلد)	خدمات مقابله ایران و اسلام	انسان و سروش	فلسفه تاریخ	تکامل اجتماعی انسان
مقالات فلسفی (۳ جلد)	نظام اقتصادی اسلام	فلسفه اخلاق	فلسفه تاریخ	حرکت و زمان (شرح کتاب اسنفار ملاصدرا) (۵ جلد)
درس‌های کتاب شفای ابن سينا (۳ جلد)	درس‌های کتاب شفای ابن سينا (۳ جلد)	فاطر	خدمات مقابله ایران و اسلام	مقالات فلسفی (۳ جلد)
حق و باطل	حق و باطل	عدل الیغ	انسان و سروش	درس‌های کتاب شفای ابن سينا (۳ جلد)
هدف زندگی	هدف زندگی	هدف زندگی	فلسفه اخلاق	حق و باطل
ازادی معنوی	ازادی معنوی	ازادی معنوی	دانسته‌بندی	دانسته‌بندی
اسلام و ایمان	اسلام و ایمان	اسلام و ایمان	کتاب‌های فلسفی محض	کتاب‌های فلسفی محض
سیزوری	سیزوری	سیزوری	کتاب‌های مبانی	کتاب‌های مبانی
نهضت امام خمینی	نهضت امام خمینی	نهضت امام خمینی	کتاب‌های مسائل جاری	کتاب‌های مسائل جاری



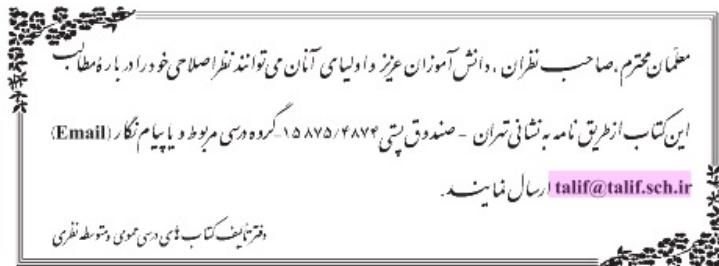
اسامی دبیران شرکت کننده در اعتبارستجوی کتاب فلسفه (۲) - کد ۱۱۲۲۲۶

استان محل خدمت	نام و نام خانوادگی	ردیف	استان محل خدمت	نام و نام خانوادگی	ردیف
خراسان رضوی	تهمینه خسروی	۱۹	تهران	فاطمه راثی	۱
شهرستان های تهران	ظاهره صفائی	۲۰	کردستان	ابراهیم امینی	۲
تهران	مرجان شکری	۲۱	بوشهر	اصغر گرگین	۳
لرستان	مجید احسانفر	۲۲	شاهрод	نازنین زینب عیاسی	۴
گیلان	فرزاد کوکب پور	۲۳	مازندران	محمدصادق رضایی	۵
تهران	حمید محققی	۲۴	مازندران	فاطمه سادات شریفزاده	۶
تهران	الهام کبیریان	۲۵	اصفهان	زهرا پناهی	۷
تهران	مرتضیه حدری فر	۲۶	خراسان شمالی	فاطمه شوشتاری	۸
تهران	مهندزاده قانعی	۲۷	بزد	زینب ملک ثابت	۹
خراسان رضوی	نسیم طباطبایی	۲۸	اصفهان	ایمان فرهادپور	۱۰
مازندران	محبوبه نبوی	۲۹	کرمان	افسانه شجاعی	۱۱
شهرستان های نهران	فاطمه قوی نیت	۳۰	اصفهان	احمدرضا صدرایی	۱۲
اصفهان	منصوره بخشی	۳۱	اصفهان	مرتضی صفرپور	۱۳
اصفهان	بتول شهریاری	۳۲	اصفهان	نوشین صابری	۱۴
اصفهان	مصطفی محمدی	۳۳	خراسان جنوبی	حسین صادقی	۱۵
اصفهان	منیره تن ساز	۳۴	مرکزی	مژگان شفیع پور	۱۶
قم	مرتضی مظفریان	۳۵	خراسان رضوی	نگار مشایخی	۱۷
قم	حمدیه انصاری	۳۶	خراسان شمالی	فریبا پور خیاط	۱۸

اسامی دبیران شرکت کننده در اعتبارستجوی کتاب فلسفه (۲) - کد ۱۱۲۲۲۶

ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت	ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت
۱	فاطمه راثی	تهران	۱	فاطمه راثی	تهران
۲	ابراهیم امینی	کردستان	۲	ابراهیم امینی	کردستان
۳	اصغر گرگین	بوشهر	۳	نازنین زینب عیاسی	شاهрод
۴	نازنین زینب عیاسی	مازندران	۴	محمدصادق رضایی	مازندران
۵	محمدصادق رضایی	مازندران	۵	فاطمه سادات شریفزاده	مازندران
۶	فاطمه سادات شریفزاده	مازندران	۶	مسعود باوری	مازندران
۷	زهرا پناهی	اصفهان	۷	زهرا پناهی	اصفهان
۸	فاطمه شوشتاری	خراسان شمالی	۸	سعید دولت آبادی	خراسان شمالی
۹	زینب ملک ثابت	بزد	۹	حسین کریمی	بزد
۱۰	ایمان فرهادپور	اصفهان	۱۰	ایمان فرهادپور	اصفهان
۱۱	افسانه شجاعی	کرمان	۱۱	افسانه شجاعی	کرمان
۱۲	احمدرضا صدرایی	اصفهان	۱۲	احمدرضا صدرایی	اصفهان
۱۳	مرتضی صفرپور	اصفهان	۱۳	مرتضی صفرپور	اصفهان
۱۴	نوشین صابری	اصفهان	۱۴	نوشین صابری	اصفهان
۱۵	حسین صادقی	خراسان جنوبی	۱۵	حسین صادقی	خراسان جنوبی
۱۶	مژگان شفیع پور	تهران	۱۶	مژگان شفیع پور	تهران

ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت	ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت
۳۳	مرضیه حیدری فر	تهران	۴۸	نادعلی مشکر	خوزستان
۳۴	مهناز قانعی	تهران	۴۹	زینب شیخی نسب	خوزستان
۳۵	نسیم طباطبایی	خراسان رضوی	۵۰	سید رحیم موسوی	خوزستان
۳۶	محبوبه نبوی	مازندران	۵۱	همیره منذری زاده	خوزستان
۳۷	فاطمه قوی نیت	شهرستان های تهران	۵۲	جاحت مراد اسماعیل وندی	خوزستان
۳۸	منصوره بخشی	اصفهان	۵۳	شهربانو حاج حسینی	هرمزگان
۳۹	بنول شهریاری	اصفهان	۵۴	حمدیرضا عبدالی مهرجردی	پرد
۴۰	منصور محمدی	اصفهان	۵۵	آیت الله بیرامی	آذربایجان غربی
۴۱	میربه تن ساز	اصفهان	۵۶	معصومه سادات حسینی	سمانان
۴۲	مرتضی مظفریان	قم	۵۷	مهدی لاجوردی	خراسان رضوی
۴۳	حمیده انصاری	قم	۵۸	مریم حیدری	خوزستان
۴۴	سید سلمان ستایش	کهگیلویه و بویراحمد	۵۹	مینا میرزا بی	خوزستان
۴۵	سید محمد رضا شریعتی	گلستان	۶۰	مصطفیم خوبین	خوزستان
۴۶	احمد قاسمی	گرگان	۶۱	زهراء ابوعلی داوودی	خوزستان
۴۷	علیزادی	زنجان	۶۲	کاظمه اصغری	آذربایجان شرقی



معلمان محترم، صاحب نظران، داش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند نظر اصلاحی خود را درباره مطالب این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴

گروه درسی مربوطه و یا پیام نگار (Email: talif@talif.sch.ir) ارسال نمایند.

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری